



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



استانگاه مطالعه

دین

ادعیه و مناجات

# ضيافت بلا

مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

موسسه تحقیقات مهدی مبروگانسوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ضيافت بلا مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

نویسنده:

محمد مهدی میرباقری

ناشر چاپی:

نهاد کتابخانه های عمومی کشور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	ضیافت بلا : مقامات سلوکی در زیارت عاشورا
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	مقدمه
۱۴	فهرست مطالب
۱۸	اشاره
۲۰	درآمد
۲۲	فصل اول: سیر و سلوک متعارف
۲۲	اشاره
۲۴	۱. عزم و تصمیم
۲۵	۲. انتخاب معبود
۲۵	اشاره
۲۷	ملاک گزینش معبود
۲۹	فواید شناخت معبود الهی
۳۴	شروع جهاد اکبر با انتخاب خدای متعال
۳۸	۳. محاسبه
۳۸	اشاره
۳۹	آشنا شدن با گناهان
۴۱	رسیدن به استغفار و شکر
۴۵	محاسبه ی واجبات و محرمات
۴۶	محاسبه ی: «مستحبات»، «مکروهات»، «خلقیات» و «اعتقادات»
۴۷	محاسبه ی اخلاص، آخرین سطح محاسبه
۴۸	در خدمت ولی خدا بودن، مهم ترین محاسبه

۴۹	۴. توبه و رجوع الی الله
۴۹	اشاره
۵۰	مؤاخذة سریع تر اولیاء الهی
۵۱	عوامل پیدا شدن حالت توبه
۵۲	جایگاه ادعیه و مناجات اهل بیت علیهم السلام در رسیدن به حال توبه
۵۳	توبه از اعتقادات، اخلاقیات و رفتار باطل
۵۴	۵. اعتدال در خوراک
۵۶	۶. اعتدال در سخن گفتن
۵۸	۷. اعتدال در خوابیدن و استفاده از برکات آن
۶۲	۸. ذکر حضرت حق
۶۲	اشاره
۶۳	شروع ذکر، از ذکر زبانی
۶۴	تأمل و تفکر در آیات الهی
۶۵	آثار و نتایج ذکر
۷۰	فصل دوم: مقامات سلوکی در زیارت عاشورا
۷۰	اشاره
۷۳	سلوک با ابتلائات امام معصوم علیه السلام
۸۲	سند زیارت عاشورا و کیفیت قرائت آن
۹۰	۱. سلام به ولی خدا با معرفی ظاهری و باطنی
۱۰۱	۲. توجه به «خون خدا» و تنها شدن «ولی خدا»
۱۰۶	۳. عوامل تنهایی ولی خدا
۱۰۶	شبهه ها و فتنه ها
۱۰۷	جعل شخصیت در مقابل اهل بیت علیهم السلام
۱۰۸	تحریف معنای «دین» و «مسلمان بودن»
۱۱۱	بالا بودن هدف در دستگاه اولیای الهی
۱۱۲	اجتناب اولیاء الهی از فریب و تزویر

۱۱۴----- رنگین تر بودن سفره معاویه

۱۱۶----- درباره مرکز

## ضيافت بلا : مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

### مشخصات کتاب

سرشناسه: میر باقری، سیدمحمد مهدی، ۱۳۴۰ -

عنوان قراردادی: زیارتنامه عاشورا.شرح

عنوان و نام پدیدآور: ضیافت بلا : مقامات سلوکی در زیارت عاشورا/ سیدمحمد مهدی میرباقری.

مشخصات نشر: تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۴۰-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: زیارتنامه عاشورا -- نقد و تفسیر

موضوع: زیارتنامه عاشورا

موضوع: آداب طریقت

شناسه افزوده: نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۸۷م/ BP۲۷۱/۶۰۴۲۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۸۶۰۳۵

ص: ۱

### اشاره

ضيافت بلا

مقامات سلوکی در زیارت عاشورا





ص: ۲

عنوان کتاب: ضیافت بلا

به کوشش: سیدمحمد مهدی میرباقری

طراحی جلد: مجدالدین روستا طسوجی

صفحه آرا: اکرم سادات بنی زهرا

ناشر: موسسه انتشارات کتاب نشر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۵۰۰۰۰ جلد

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۴۰-۵

آدرس: تهران، زرتشت غربی، کوچه کامبیز، نبش طباطبایی رفیعی، پلاک ۱۸، موسسه انتشارات کتاب نشر، تلفن: ۱۷-

۸۸۹۷۸۴۱۴

## مقدمه

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دبیر کل و مدیران ارشد نهاد کت-ابخانه های عمومی کشور در اسفندماه ۱۳۸۹ فرمودند:

«نهاد کتابخانه های عمومی با کمک سایر دستگاه های فرهنگی و اجتماعی کشور، برنامه هایی را طراحی نمایند که همه ی ایرانیان اهل مطالعه شوند.» طرح «ایستگاه مطالعه» یکی از برنامه های نهاد برای عمومی نمودن و ارتقای سرانه ی مطالعه مفید در راستای تحقق رهنمودهای مقام معظم رهبری است. «ایستگاه مطالعه» به معنای آوردن کتابخانه به فضای ترددی مردم بوده و قفسه کتابی با پانزده عنوان کتاب مفید، شامل پنج عنوان کتاب کودک و نوجوان و ده عنوان کتاب مخصوص بزرگسالان است.

کتاب های کودک و نوجوان عبارت است از یک عنوان مخصوص کودکان پیش دبستانی، یک عنوان ویژه ی کودکان سال های آغاز دبستان و یک عنوان برای کودکان سال های پایانی دبستان می شود یک عنوان از این کتاب ها نیز مخصوص نوجوانان مقطع راهنمایی و عنوان دیگر خاص نوجوانان مقطع دبیرستان لحاظ شده و کتاب های بزرگسالان با موضوعاتی نظیر دین، داستان، شعر، خاطره و طنز، خانواده، تاریخ، اندیشه علوم و فنون، ادبیات و دانستنی های عمومی و دو عنوان برای بزرگسالان با تحصیلات کمتر از مقطع راهنمایی در نظر گرفته شده است.

هر فرد می تواند با مراجعه به این ایستگاه، کتاب مورد علاقه خود را انتخاب و در محل ایستگاه و یا هر محل دیگری مطالعه کرده و حداکثر پس از پانزده روز به همین ایستگاه یا هر یک از ایستگاه های مطالعه در سراسر کشور و یا به یکی از کتابخانه های عمومی تحت پوشش نهاد کتابخانه های عمومی باز گرداند.

در قسمت پایین هر ایستگاه مطالعه، محلی برای بازگرداندن کتاب های مطالعه شده تعبیه شده است؛ که در این محل می توانید پیشنهادهای خود را برای اجرای بهتر این طرح ارائه نمایید. انتظار مجریان طرح از مردم فهیم و فرهنگ مدار ایران اسلامی، دقت در حفظ و نگهداری و تحویل به موقع کتاب است.

چنانچه علاقه مند به نگهداری کتاب ها برای خود باشید می توانید بابت هر جلد کتاب مبلغ دو هزار تومان به حساب ۱۲۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر نزد بانک تجارت و ملی در کلیه شعب کشور و یا به شماره کارت ملی ۶۵۸۸ ۹۹۵۱ ۹۹۱۱ ۶۰۳۷ و کارت تجارت ۴۴۹۲ ۹۱۶۶ ۵۳۹۹ ۶۲۷۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر واریز کنید.

خیرین عزیز می توانند با تامین هزینه یک یا چند ایستگاه مطالعه در طول یک سال و یا تامین منابع آن در راستای تقویت و گسترش طرح، مساعدت لازم را مبذول نمایند. شماره تلفن ۸۸۸۰۲۱۹۱ داخلی ۱۱۱ و ۱۱۳ و آدرس اینترنتی [mosharekatha@Iranpl.ir](mailto:mosharekatha@Iranpl.ir) و آدرس: تهران، خیابان فلسطین، پایین تر از بلوار کشاورز، کوچه شهید ذاکری، پلاک ۹ واحد مشارکت های نهاد، در خدمت پاسخ گویی به سوالات این عزیزان خواهد بود.

از آنجا که بعضی از کتاب های این طرح در مسابقات فرهنگی کتابخوانی در سطح ملی ارائه می شود، می توانید از طریق سایت های [www.booki.ir](http://www.booki.ir) و [www.iranpl.ir](http://www.iranpl.ir) اطلاعات تکمیلی را دریافت کنید.

منصور واعظی

دبیر کل نهاد کتابخانه های عمومی



## فهرست مطالب

اشاره ۷

درآمد ۹

فصل اول ۱۱

سیر و سلوک متعارف ۱۱

۱. عزم و تصمیم ۱۳

۲. انتخاب معبود ۱۴

- ملاک گزینش معبود ۱۶

- فواید شناخت معبود الهی ۱۸

- شروع جهاد اکبر با انتخاب خدای متعال ۲۳

۳. محاسبه ۲۷

- آشنا شدن با گناهان ۲۸

- رسیدن به استغفار و شکر ۳۰

- محاسبه ی واجبات و محرمات ۳۴

- محاسبه ی: «مستحبات»، «مکروهات»، «خلقیات» و «اعتقادات» ۳۵

- محاسبه ی اخلاص، آخرین سطح محاسبه ۳۷

- در خدمت ولی خدا بودن، مهم ترین محاسبه ۳۷

۴. توبه و رجوع الی الله ۳۸

- مؤاخذة سریع تر اولیاء الهی ۳۹

- عوامل پیدا شدن حالت توبه ۴۱

- جایگاه ادعیه و مناجات اهل بیت علیهم السلام در رسیدن به حال توبه ۴۱

- توبه از اعتقادات، اخلاقیات و رفتار باطل ۴۲

۵. اعتدال در خوراک ۴۳

۶. اعتدال در سخن گفتن ۴۵

۷. اعتدال در خوابیدن و استفاده از برکات آن ۴۸

۸. ذکر حضرت حق ۵۱

- شروع ذکر، از ذکر زبانی ۵۲

- تأمل و تفکر در آیات الهی ۵۴

- آثار و نتایج ذکر ۵۴

فصل دوم ۵۹

مقامات سلوکی در زیارت عاشورا ۵۹

- سلوک با ابتلائات امام معصوم علیه السلام ۶۲

- سند زیارت عاشورا و کیفیت قرائت آن ۷۱

۱. سلام به ولیّ خدا با معرفی ظاهری و باطنی ۷۹

۲. توجه به «خون خدا» و تنها شدن «ولیّ خدا» ۹۰

۳. عوامل تنهایی ولیّ خدا ۹۵

- شبهه ها و فتنهها ۹۵

- جعل شخصیت در مقابل اهل بیت علیهم السلام ۹۶

- تحریف معنای «دین» و «مسلمان بودن» ۹۸

- بالا بودن هدف در دستگاه اولیای الهی ۱۰۰



- اجتناب اولیاء الهی از فریب و تزویر ۱۰۱

- رنگین تر بودن سفره معاویه ۱۰۴

منابع .Error! Bookmark not defined

**اشاره**

مجموعه حاضر، تنظیم متن دو دوره سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سید محمد مهدی میرباقری پیرامون مقایسه ارکان و مراحل سیر و سلوک متعارف و سیر و سلوک با بلای معصومین علیهم السلام است که در سال ۱۳۷۷ ارائه شده است. استاد میرباقری در سال های بعد نیز مباحث و دوره های تکمیلی در این باره داشته اند که ان شاء الله در مجموعه های دیگری ارائه خواهد شد.

این کتاب توسط آقایان احمد عابدی، محمدحسین طاهری و حسن نوروزی به ترتیب «تنظیم اولیه»، «ویرایش مفهومی و مستندسازی» و «تصحیح نهایی» شده است. به امید آنکه جابه جایی ها و دخل و تصرف هایی که در متن صورت گرفته است به اصل بحث خدشه وارد نکرده و موجب رسایی در محتوا و قالب و سهولت در استفاده از آن شده باشد.

مهرماه ۱۳۹۲



## درآمد

هدف از خلقت چیزی جز قرب و لقاء حضرت حق نیست؛ لذا شناخت راه وصول به این هدف بزرگ و تشخیص سریع ترین و بهترین مسیر رسیدن به آن، بسیار مهم است.

دو نوع راه برای پیمودن این مسیر، پیش بینی و پیشنهاد شده است: راه اول، راهی است که بزرگان علمای اخلاق و برخی ارباب معرفت به استناد آیات و روایات بیان فرموده اند؛ این راه از عزم شروع می شود و به توبه، محاسبه، مراقبه، اعتدال و ذکر می رسد. راه دوم، سلوک با شفاعت اولیاء خدا و بلاء آن هاست. اگر راه اول را هم چون عبادت ایام عادی سال فرض کنیم، راه دوم به منزله ی شب قدر و راهش کوتاه تر، پربارتر و پربرکت تر است.

با آن که مقصد جز لقاء حق و مقام توحید نیست، اما راه اساسی نیل به آن، حرکت بر محور ولی خداست.

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (۱)؛

راه مستقیم در سیر به سوی خدا، حرکت کردن بر مدار ولی خدا است؛ «عَلِيِّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ». (۲)

البته این دو راه با یک دیگر منافات ندارند؛ چنان چه اگر به هم ضمیمه شوند، هر کدام مکمل دیگری خواهند بود. در ادامه، ابتدا راه متعارف، به اجمال بررسی می شود، سپس راه دوم همراه با مرور اجمالی زیارت شریف عاشورا شرح داده خواهد شد.

۱- آل عمران (۳) آیه ی ۵۱.

۲- اصول کافی ج ۱، ص ۴۱۷، باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية.



**فصل اول: سیر و سلوک متعارف**

**اشاره**



سیر و سلوک نوع اول، شامل چند مرحله است که در یک نگاه کلی عبارتند از: عزم، انتخاب معبود، محاسبه، توبه، اعتدال و ذکر.

### ۱. عزم و تصمیم

در این سلوک، ابتدا باید به مرحله ی عزم و تصمیم رسید؛ «وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرَادِهِ يَخْتَارُكَ بِهَا» (۱). انسان باید بخواهد تصمیم بگیرد به سوی خدا برود و قرب او را انتخاب کند؛ در غیر این صورت حتی با وجود همه ی توفیقات، نعمت ها و هدایت ها، این راه طی نمی شود؛ یعنی همه ی توفیقات الهی از جمله انبیاء و اولیاء می آیند، اما انسانی که مصمم نیست، راه دیگری را انتخاب می کند.

اگر انسان به راستی به مرحله ی عزم برسد، در ادامه به قدم های بعد نیز می رسد. این عزم با تفکر و تأمل به دست می آید؛ لذا بعضی فرموده اند: قدم اول تفکر و تأمل است. بزرگان فرموده اند: تفکر باید از توجه به سرمایه های محرز و محتمل شروع شود؛ اگر انسان قدر این سرمایه ها را نشناسد، طبیعی است که به تصمیمی برای تجارت های بزرگ نمی رسد. «الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَةٌ آخِرُونَ» (۲). اگر انسان به سرمایه های خود توجه نکند، برای انتخاب مقاصد بلند و تجارت های رفیع آماده نمی شود. اگر خود را در حدّ و اندازه ی دنیا، یا یک توده ی ماده، یا هفتاد سال

۱- . اقبال الاعمال، اعمال روز ۲۷ ماه رجب، ج ۳، ص ۲۷۷؛ ترجمه: «من دانسته ام که بهترین توشه ی کوچ کنندگان به درگاهت، تصمیم جدی برای اختیار توست».

۲- . تحف العقول، ص ۴۸۳.



عمر، یا غرایز و شهوات بداند و استمرار وجود خویش را بیش از این دنیا تا قیامت و بعد از قیامت نبیند و حدّ وجودی خویش را که می تواند از همه ی تعلقات فراتر رود و به مرحله ی فراق و زهد از تعلقات برسد و به تعلقات بزرگ تر دست یابد، نشناسد، به طور طبیعی به دلیل نشناختن سرمایه های قطعی و محتمل، موفق به تجارت های بزرگ نمی شود. اگر انسان سکه ای پیدا کند و احتمال دهد که قیمتی است، به محض این احتمال، نوع نگاهش به آن سکه تغییر می کند و دیگر آن را به راحتی معامله نمی کند. با همین احتمال، جست و جوی او شروع می شود؛ سکه را به اهل خبره نشان می دهد تا قیمتش را بفهمد؛ اما همین سکه ی گران قیمت از نظر یک کودک، با یک پول مسی تفاوت ندارد! انبیای الهی در قدم اول، انسان را متوجه سرمایه های وجودی او می کنند و می فرمایند: شما بیش تر و بزرگ تر از دنیا هستید.

ما نباید از سرمایه هایی که خداوند به ما داده است، غافل شویم؛ استعداد های فراوانی را که استعداد لقا هستند، زیر پا بگذاریم. در مناجات شعبانیه می فرمایند: «إِلَهِي إِنْ أَنَا مَتَّبِعُ الْعَقْلَ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ...» (۱). ابتهاج انسان در این لقاء، استثنائی است؛ بیشتر اوقات انسان از ظرفیت لقاء و لذت های آن غافل است و این غفلت باعث زیان او در سوداگری می شود. فهم این نکته که توان و سرمایه ی ما بیش از آن چیزی است که شیطان به آن دعوت می کند، قدم اول حرکت است. دلیل این که انبیاء در اولین قدم، انسان را متوجه معاد می کنند، همین است؛ درک این که انسان تا نامتناهی ادامه دارد، روی تصمیم گیری های او اثر جدی خواهد گذاشت.

## ۲. انتخاب معبود

### اشاره

دومین چیزی که باید درباره ی آن تأمل کرد، معبودهایی است که دنبال وصال و لذت قرب آن ها هستیم. آیا این معبودها ارزش سرمایه گذاری دارند؟ باید نگاه جامعی

۱- ترجمه: «خدایا اگر بی خبری از آماده شدن برای دیدارت، مرا به خواب غفلت فرو برده...».

نسبت به آن‌ها داشت و چهره‌ی جامع آن‌ها را شناخت. ممکن است دیدن تنها یک چهره از چیزی، ما را فریفته‌ی آن کند، در حالی که دیدن مجموعه‌ی وجودی آن، ما را متنفر سازد. معبودهایی که انسان از سر غفلت به آن‌ها دل می‌دهد عبارتند از: دنیا، نفس، شیاطین و انسان‌های دیگر. آیا ممکن است انسان در مقابل آن‌ها خضوع و تذلل کند؟ بله؛ ممکن است. این خضوع انواعی دارد: خضوع محبت یا خفت یا طمع و یا خوف. در دعای ابو حمزه آمده است که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ خُضُوعَ الْإِيمَانِ قَبْلَ خُضُوعِ الذُّلِّ فِي النَّارِ».

انسان همراه با لذت‌ها و رنج‌هاست؛ اگر این دو حالت از او گرفته شود، از حرکت می‌ایستد. اگر هیچ حبی در انسان نباشد، لذت هم به نقطه‌ی صفر می‌رسد. اگر هیچ چیز را دوست نداشته باشد، از هیچ چیزی هم لذت نمی‌برد و برای هیچ چیزی هم رنج نمی‌کشد؛ چون فراق و وصال در نظر او تفاوتی ندارد. باید بینیم که سرمایه‌ی حب را به پای چه معبودهایی می‌ریزیم؛ به چه چیزی دل می‌بندیم و از آمدن چه چیزهایی خوشحال و از رفتن چه چیزهایی نگران می‌شویم. آن‌چه، بود و نبودشان بر دل تأثیر می‌گذارد و انسان را تهدید و تطمیع می‌کند، چه چیزهایی هستند؟ آیا این ارزش را دارند که به آن‌ها دل بست، و آن‌ها را عبادت کرد؟ شاید سؤال شود: مگر می‌شود دنیا و نفس را عبادت کرد؟! بله؛ برای عبادت دنیا و نفس، چه‌ها که نکردند؟ این معبودها گاهی انسان را به لذت هم می‌رسانند، اما باید دید که باطن آن‌ها چیست؟ «إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ»<sup>(۱)</sup> برای رهایی از این بندها، باید دید هر یک از معبودها چه چیزی از انسان می‌گیرند و چه چیزی به او می‌دهند. باید نگاه‌واسعی به آنها داشت؛ باید همه‌ی را با هم دید؛ نه فقط دنیا را بلکه باید بیش از دنیا را هم دید؛ هم چنین باید با یک نگاه جامع آن‌ها را در کنار یک دیگر نقد و قیمت‌گذاری کرد.

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۲۵۱؛ ترجمه: «بهشت با ناملایمات همراه است و جهنم با خواستنی‌ها قرین است».

یکی از نقدهایی که قرآن به آن اشاره می کند، این است که: «آیا این معبودها جاویدان هستند یا افول می کنند؟» در ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام روی این نکته دست گذاشته شده است:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»؛ (۱)

بر اساس این آیه، انسان باید کسی را که مربی اوست و همه ی خیرات و لذت ها از جانب اوست، انتخاب کند و به او دل ببندد و محبت خود را نثار او نماید. محبت، مخصوص رب است؛ او که شیرینی آفرین است؛ خودش شیرین ترین است و این شیرینی جلوه و مخلوق اوست. در حقیقت مبنای تعریف همه ی وجود انسان، محبت اوست. برای تعیین ارزش انسان، می توان بررسی کرد که او چه چیزی را دوست دارد. «لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ»؛ (۲) انسان با محبوبش محشور می شود. تلاش او نیز به اندازه ی محبوبش و در مسیر اوست؛ در نهایت هم به او می رسد. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ (۳)

اگر معبودی افول داشته باشد، ارزش دل سپردن ندارد؛ لذا انسان ها با این افول ها به سه شکل برخورد می کنند: عده ای هنگام ظهور و تجلی معبود، به آن دل می بندند و هنگام غروبش غصه می خورند؛ لحظه ای دل می بندند و لحظه ای غصه می خورند و عمرشان این گونه می گذرد. عده ای هنگام شکست معبودشان، می گویند: «به جهنم که شکست!» می خواهند خود را آزاد جلوه دهند. آن ها در حقیقت سرمایه ی محبت را از دست داده اند. عده ی دیگری هم هستند که افول معبود غروب کننده را در متن طلوع و ظهور و جلوه آن می بینند؛ به آن دل نمی بندند و برای دل کردن از آن، منتظر غروبش نمی مانند. اگر توجه و نگاه انسان از

۱- انعام (۶) آیه ی ۷۶؛ ترجمه: «پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید گفت: این پروردگار من است، و آنگاه که چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم».

۲- امالی صدوق، ص ۲۱۰، مجلس ۳۷.

۳- نجم (۵۳) آیه ی ۳۹.

افول کننده ها برداشته شود، پشت پرده ی آن ها را می بینند. اگر به این معبودها دل بست، «حجاب» می شوند و اگر دل برداشت، «آیه» خواهند شد. این خاصیت عالم است؛ «مَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ وَ مَنْ نَظَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ» (۱).

در دعای شریف عرفه این دو نکته با هم مطرح شده اند:

«إِلَهِي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَاءِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ الشُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ» (۲).

مؤمن این گونه نیست که در بهار خوشحال و در پاییز مأیوس باشد؛ انسان موحّد در پاییز به شکلی مبتهج است و در بهار به شکلی دیگر؛ بهار و پاییز را آیات حق می داند و در هر یک از آن ها به نوعی بهره مند می شود. در بلاء به نحوی و در نعمت به نحو دیگری بهره مند است؛ لذا هیچ یک او را زمین گیر نمی کنند. با دیدن تحولات فصول می فهمد که برای بهره مندی در پاییز، باید در فصل بهار تلاش کند. فقط انسانی که فراتر از بهار و پاییز است می تواند از هر دو استفاده کند؛ اما کسی که در بهار دلخوش و در پاییز غصه دار است، گاهی مغرور و گاهی مأیوس خواهد بود.

«إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَ تَنَقُّلِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مَرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ»؛ (۳)

از گوناگونی ها و اختلاف ها فهمیده می شود که خدا قصد دارد در هر چیزی خود را به آدمی نشان دهد، تا هرگز از او غافل نباشد. اگر انسان در اتاقی که یک طرف آن آینه ای بزرگ نصب شده باشد قرار بگیرد، نمی داند آن چه در آینه می بیند تصویر و جلوه ی واقعیت آن طرف اتاق است، یا برعکس! اگر متوجه نباشد و جلو

۱- . بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷، باب ۱۶ ما جمع من جوامع کلم أمير المؤمنين صلى الله عليه و على ذريته؛ ترجمه: «کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد، چشمش را بینا می کند، و کسی که به عنوان یک هدف به آن نگاه کند، نابینایش خواهد کرد».

۲- . ترجمه: «خدای من، اختلاف تدبیر و سرعت در هم پیچیدن سرنوشت ها با مشیت پیروز تو، بندگان عارف را از تکیه به عطای موجود و از نومییدی در ناگواری ها باز می دارد».

۳- . ترجمه: «خدایا آن طوری که من از روی اختلاف آثار و تغییر و تحول اطوار به دست آورده ام مقصود تو از من آن است که خود را در هر چیزی (جداگانه) به من بشناسانی تا من در هیچ چیزی نسبت به تو جاهل نباشم».

برود، به آئینه می خورد و آن را می شکند؛ تازه می فهمد که هر چه هست، این طرف آئینه بوده است.

بعضی از مردم بعد از شکستن معبودشان باز هم می خواهند ببینند آیا آن طرف آئینه خبری بود یا خیر! اگر آیات الهی وجود نداشتند، انسان می گفت: «اصلاً آیه ای نبوده است»؛ اگر هم بود ولی نمی شکست، انسان تصور می کرد که آن آیه، موجود مستقلی بوده است. اگر دوره ی جوانی متعلق به خود انسان بود، پس چرا از دست می رود؟! بنابراین هر چه هست، آن سوی این آیات است.

نقل می کنند که روزی مرحوم «فیض»، و «صدرالمتألهین» همراه با یک دیگر از مسیری عبور می کردند. دختری را بالای بام دیدند که قالی تکان می دهد و جوانی هم ایستاده و او را نگاه می کند و شعر می خواند. (۱) جوان به دختر می گوید: «نیامده ای به پشت بام تا قالی تکان بدهی، آمده ای که خود را نشان دهی.» صدرالمتألهین متحول می شود و گریه می کند. مرحوم فیض از او می پرسد: چه شد؟! ایشان جواب می دهند: گریه من از این جهت است که این همه سال درس خوانده ام و فلسفه نوشتم و خود را عاشق خدای متعال می دانم اما هنوز با این حال و صفایی که این داماد با عروس خود داشت من نتوانستم با خدای خود چنین سخن بگویم؛ لذا به حال خود گریه می کنم.

«با صد هزار جلوه برون آمدی، که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را»

### فواید شناخت معبود الهی

توجه به تحول معبودها، دو خاصیت دارد: اولاً؛ انسان وقتی ببیند که معبودش متحول می شود، دل از آن بر می دارد. در نظر انسان، لذتی که تمام می شود، ارزشی ندارد. این نگاه، همان نگاه جامع است. با نگاه جامع انسان می فهمد که پدیده های

---

۱- [البته اینها عروس و داماد بودند منتها خانواده عروس شرط کرده بودند که تا عروس به خانه داماد برده نشود آنها یکدیگر را نبینند.]

افول کننده وقتی از بین می روند، موجب غصه می شوند و وقتی هم که هستند، خوف و ناامنی با خود می آورند. اگر انسان مانند حیوانات به: «آینده»، «ابدیت» و «وسعت وجودی» خود تعلق خاطر نداشته باشد، دل بستن به این معبودها باعث غصه ی او نمی شود؛ اما چون در انسان احساسِ خلود وجود دارد، وقتی به چیزی دل می بندد، اگر احساس کند که معبودش افول خواهد کرد، ناراحت می شود. بنابراین با نگاه جامع می توان به پشت آیه ها هم واقف شد، تا آن جا که گفت:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)

ما معمولاً در دنیای متحول و روی امواج خانه می سازیم؛ به محض ساختن نیز خدای متعال آن را خراب می کند. دوباره جای دیگری را می سازیم و باز هم خدا آن جا را خراب می کند! اگر عاقل باشیم، پس از خراب شدن، دوباره آن را نمی سازیم. اگر از روی موج پا برداریم، خداوند ساحل را به ما نشان می دهد. اگر نگاه انسان جامع شود و ببیند که این معبودها، نتیجه ای جز رنج ندارند؛ اگر هم لذتی دارند مال خودشان نیست؛ اصلاً دنیا چیزی نیست که لذت داشته باشد و این خداست که ذائقه ها را شیرین می کند، آن گاه زمینه ی عزم و تصمیم در انسان فراهم خواهد شد و مقدمه ی حرکت به سوی خدای متعال خواهد گردید.

البته این تأملات و تفکرات به اجبار، انسان را به عزم نمی رساند؛ چنان چه ممکن است انسان بعد از تأملات فراوان، دنیا را انتخاب کند؛ چون آن را نقد می داند؛ اما این انتخاب، همه ی آن رنج ها را به دنبال خواهد داشت و عالم حجاب او خواهد شد. قرآن از زبان حضرت صالح علیه السلام در حدود چهار هزار سال قبل، یک سؤال جدی برای اهل دنیا مطرح کرده است؛

۱- انعام (۶) آیه ی ۷۹؛ ترجمه: «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

«أَتُرْكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ. فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ. وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»؛ (۱)

در هر حال، تحول در انسان یا تحول در دنیا، عامل جدا شدن از معبودهاست؛ از آن جا که خداوند متعال آگاهی به بیش از این دنیا را در انسان قرار داده است، این تحولات عامل احساس ناامنی خواهند بود. تمدن مادی قرن حاضر هم باید به این سؤال جواب دهد، اما طبیعی است که جوابی نخواهند داشت؛ چنان چه گذشتگان هم جوابی نداشتند. دنیاپرستان چه در گذشته و چه امروز، تغافل می کنند؛ قبرستان ها را به بیرون از شهر می برند و به جای آن ها پارک می سازند تا به یاد مرگ نیافتند، اما این کار مشکل را حل نمی کند.

آیا انسان مثل بهائم است که خود را به غفلت بزند و متوجه تحولات نشود؛ یا این که در درون او یک بیداری وجود دارد که همه ی تکالیف به آن بر می گردند؟ برای حل مشکل باید به فراتر از دنیا اندیشید و با غیب عالم مأنوس شد. مادامی که انسان در محبت مشرک است، دچار ناامنی و ترس از مرگ خواهد بود؛ تغافل هم سودی به حال او نخواهد کرد. به واسطه ی مأنوس شدن با مرگ است که اشتیاق به لقاء در انسان پدیدار می شود:

«وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ [لَهُمْ] عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»؛ (۲)

گاهی خوف ها و محبت های انسان، نابالغ و کودکانه است؛ اما اگر به بیش از دنیا طمع داشته باشد، به راحتی از دنیا جدا خواهد شد. یکی از بزرگان می فرمودند: من از اول بلوغ منتظر مرگ بوده ام؛ همانند کسی که ساک سفر در دست، وارد پایانه

۱- شعراء (۲۶) آیات ۱۴۶ الی ۱۵۰؛ ترجمه: «آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت، در نعمت هایی که این جاست می مانید؟ در باغستانها و چشمه سارها. و کشتزارها و نخلستانهایی که گل لطیف دارد. که در کوه ها با مهارت خانه ها می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید».

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۴ (خطبه ی متقین)، ص ۳۰۳؛ ترجمه: «اگر مدت عمری نبود که خداوند برایشان مقرر داشته، به سبب شوقی که به پاداش نیک و بیمی که از عذاب روز بازپسین دارند، چشم بر هم زدنی جان هایشان در بدن هایشان قرار نمی گرفت».

می شود و بدون آن که ساک را به زمین بگذارد به سفر می رود، من هرگز ساکم را در دنیا به زمین نگذاشته ام و همیشه آماده به دنبال مرگ می دویدم.

مؤمنین می دانند که دنیا دار امتحان و لغزش گاه است؛ ممکن است کسی تا بالای کوه هم برود اما سقوط کند. انسانی که می داند از او امتحان می گیرند، منتظر است هر چه زودتر امتحان تمام شود؛ چون از مردود شدن می ترسد. کسی که برای تفریح دوچرخه سواری می کند، دوست دارد زمان دوچرخه سواری اش طولانی باشد؛ اما کسی که مسابقه می دهد دوست دارد دوچرخه سواری اش هرچه زودتر تمام شود، چون هر لحظه ممکن است عقب بیفتد؛ زمین بخورد و... مومن می ترسد مبادا از خدا جدا شود، چون جدایی از خدا در همین دنیا اتفاق می افتد؛ آرزو می کند کاش هر چه زودتر بساط دنیا جمع شود تا مبادا لغزشی پیش آید و موجب فراق و عقوبت او گردد.

در خطبه ی پنجم نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «وَاللَّهِ لَا يَبْنِي أَبِي طَالِبٍ آئِسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بَثْدَى أُمِّهِ» (۱) شبیه همین جمله را حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز در شب عاشورا به اصحاب شان فرموده اند. اصولاً در این زمینه نوع نسخه دین با نسخه های دیگر متفاوت است. دیگران معتقدند با آن که انسان پیر می شود، می میرد و همه ی نعمت های دنیا و جوانی گذرا هستند، اما باید بر این تحولات چشم بست و تغافل کرد؛ باید خوش بود و دنیا را غنیمت شمرد، تا به امنیت رسید. اما انبیاء علیهم السلام به انسان می فرمایند: برای عبور از این مرحله باید با بیش از این دنیا آشنا شوید؛ به چیزهایی که متحول هستند دل نبندید، آن گاه به امنیت می رسید. دل به هیچ کس نبندید تا «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۲) «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۳) و «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴) در مورد شما صدق کند.

۱- ترجمه: «انس من با مرگ بیش از انس طفل به سینه مادر است».

۲- توبه (۹) آیه ی ۴.

۳- ق (۵۰) آیه ی ۱۶.

۴- انفال (۸) آیه ی ۲۴.



یکی از این دو نگاه می گوید: هرگز به قبرستان نروید و به یاد پیری و مرگ نباشید؛ اما دیگری می گوید: ظرفیت تو بیش از دنیاست و دلیل ترس از مرگ همین است. اگر ظرفیت و سرمایه ی انسان در حد دنیا بود، دلیلی برای ترس وجود نداشت؛ مانند چراغی که لحظه ای روشن، و بعد از مدتی با تمام شدن نفت خاموش می شود!

دل بستگی به خدا ناامنی نمی آورد؛ چون محبوبی است که همیشه همراه انسان است و بنده اش را همواره کفایت می کند؛ «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ». (۱) خدا هرگز دست خوش تحول نمی شود؛ نه تحول و شکنندگی انسان باعث جدایی از خدا می شود و نه او شکننده و دارای تحول است. خداوند در معرفی بت ها می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ مَا سَبَّحْتُمْ لَهُمْ إِنْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ». (۲)

اگر مگسی چیزی را از آن ها بگیرد، نمی توانند آن را پس بگیرند؛ پس چگونه آن هایی که نمی توانند خودشان را حفظ کنند، از شما محافظت خواهند کرد؟! آن چه به آن ها دل بسته اید، هنگام نیاز، ناتوان می شوند؛ هنگام مرگ: گوش، چشم، دست، زبان، دوستان، پزشک و دستگاه عظیم طبابت هیچ کاری برای شما انجام نمی دهند. قرآن در مقایسه ای از زبان حضرت یوسف علیه السلام در گفت و گویی که میان ایشان و زندانیان رد و بدل شده می فرماید: «يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ». (۳) از زبان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام هم می فرماید:

«وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ (۴)

۱- زمر (۳۹) آیه ی ۳۶.

۲- حج (۲۲) آیه ی ۷۳؛ ترجمه: «ای مردم، مثلی زده شد، پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی را نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس، چیزی از آنان برباید، نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند».

۳- یوسف (۱۲) آیه ی ۳۹؛ ترجمه: «ای دو رفیق زندانی من؛ آیا خدایان متفرق (و بی حقیقت) بهتر (و در نظام خلقت مؤثرتراند) یا خدای یکتای قهار؟».

۴- انعام (۶) آیه ی ۸۱؛ ترجمه: «و چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید بترسیم، با آنکه شما خود از این که چیزی را شریک خدا ساخته اید که [خدا] دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است نمی هراسید؟ پس اگر می دانید، پس کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟»

یعنی مشرکان می گویند بت ها را نشکن و به آن ها مشرک نباش، چون این کار امنیت تو را از بین می برد؛ چه کسی مستحق امنیت است؟ من که به بت ها پشت کرده و به خداوند روی آورده ام، یا شما که به خدای متعال مشرک شده اید؟ آیا خدای من ناامنی می آورد یا بت های شما؟!

قرآن کریم در مقایسه ای دیگر هشدار می دهد که ای فرزندان آدم، این شیطانی که به حرف هایش گوش می دهید، در جهنم به شما پرخاش می کند و می گوید:

«فَلَا تُلْمُونِي وَّلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَّ مَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ»؛ (۱)

اما خدای متعال، رحمان و رحیم و مالک یوم الدین است.

### شروع جهاد اکبر با انتخاب خدای متعال

این «مقایسه ها» مقدمه ی یک «انتخاب» است؛ انتخاب خدای متعال به عنوان معبود، که نقطه ی آغاز ورود به میدان جهاد اکبر محسوب می شود. نفس انسان، او را به طرف دنیا می کشاند، اما اگر انسان مصمم باشد که به سوی خدا حرکت کند، ولایت اولیای حق در باطن او جاری می شود و او را از گرداب های نفسانی رهایی می بخشد. در یک سوی میدان مبارزه، نفس و ابلیس و جنود او قرار گرفته اند؛ در طرف دیگر نیز خداوند متعال و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و جنود ایشان حضور دارند. «جنود عقل» مصداقی از جنود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و «جنود جهل» مصداقی از جنود ابلیس هستند؛ اما تا زمانی که میل و تصمیم برای حرکت به سوی خداوند نباشد، هیچ مجاهده ای در باطن انسان شکل نمی گیرد.

عالم بزرگواری می فرمود: در ایام جوانی، روزهای جمعه برای درس خواندن و رفع کسالت به روستاهای اطراف قم می رفتیم. بالای کوه در آن روستا، امام زاده ای بود. دوست تنومندی داشتیم که نمی توانست بالای کوه بیاید؛ به همین خاطر برای

---

۱- . ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲؛ ترجمه: «مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریادرس من نیستید من آن شرکی که پیش از این (در کار خدا) برایم قائل بودید انکار دارم».

او الاغی کرایه می کردیم. ورودی ده، دوراهه ای قرار گرفته بود که یکی به سمت پایین ده و آغل الاغ می رفت؛ یکی دیگر هم به سمت بالای کوه و امام زاده منتهی می شد. یکی از جمعه ها، سر دوراهی که رسیدیم، حیوان می خواست به آغل برود و ما می خواستیم به امام زاده برویم؛ درگیری شروع شد؛ فقط به این دلیل که مقصدها دو تا شده بودند! حیوان لگدی زد و رفیق مان را انداخت و اثاثیه را هم به پایین دره فرستاد!

مجاهده ی انسان هم در چنین فضایی شکل می گیرد. در این مجاهده، انسان به عجز می رسد و التماس می کند که خدایا تو خود بلایی بر سر این نفس بیاور، که من را رها نمی کند:

«إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً، وَبِمَعَاصِيكَ مُوَلَّعَةً، وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً»؛<sup>(۱)</sup>

تا زمانی که انسان با نفس خود همراه است، نه درگیری و اختلافی وجود دارد، و نه درک صحیحی از نفس و عقل؛ اما با انتخاب خدای متعال و آغاز جهاد اکبر، صف آرای جنود عقل و جهل در درون، و حق و باطل در بیرون، شکل می گیرد؛ انبیاء و اولیاء در یک طرف، ابلیس و جنودش هم در طرف دیگر. پیامبران روی «جنود عقل»، و ابلیس روی «جنود جهل» سرمایه گذاری می کنند؛ لذا «جنود عقل» در باطن انسان از جنود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و «جنود جهل» از جنود دشمنان ایشان هستند. وجود مبارک امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ وَ عَدُوْنَا أَضَلُّ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ».<sup>(۲)</sup>

۱- . مفاتیح الجنان، مناجات الشاکین؛ ترجمه: «معبودم! به درگاه تو آمده ام و شکایت می کنم از نفسی که بسیار به زشتی فرمان دهد و به سوی گناه سرعت گیرد و به معصیت هایت حریص است و برای خشم و غضبت نمایش دهنده و متعرض است».

۲- . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۰، باب وجوب الرجوع فی جمیع الأحکام إلی المعصومین علیهم السلام؛ ترجمه: «مائیم ریشه ی هر خیر و خوبی، و همه نیکی ها از شاخه های وجود ما است، و از دشمن ما است ریشه ی و اساس هر شر و بدی، و از شاخه های وجود آن ها است هر کار زشت و هرزه ای».

در فرازهایی از زیارت جامعه ی کبیره خطاب به این انوار مقدسه می گوئیم:

«إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَضَلَّهُ وَفَرَعَهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ...».

صف آرای جنود عقل و جهل هم دارای سطوحی است؛ به این معنا که با فتح یک میدان، میدان دیگری گشوده می شود، تا جایی که انسان به مقام «امن» یا همان مقام «تسلیم به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام» می رسد و خدای متعال او را از فزعِ اکبرِ قیامت و شدتِ حساب که مصداق اتم شدت هاست، حفظ می کند. حضرت امام باقر علیه السلام در کلام شریفی با تذکر این مطلب به ابی خالد کابلی فرمودند:

«... يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُجِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلْمًا لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ». (۱)

اگر انسان در این مجاهده موفق شود و «جنود عقل» را بر «جنود ابلیس» غالب سازد و آن ها را شکست دهد، به فتح باطنی می رسد و خودش نیز جزو لشکریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شود. یعنی تمام قوایش در خدمت آن حضرت قرار می گیرد؛ سخن گوی ایشان شده و در مسیر ولایت الهیه حرکت می کند. به عبارت دیگر می توان گفت که چنین انسانی از «جنود عقل» است؛ همان عقلی که حضرت درباره ی آن فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ (۲) این نور، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

از سوی دیگر، اگر انسان نتواند جبهه ی درون را به نفع رسول خدا فتح کند، به سنگری برای شیطان تبدیل می شود که از طریق او، شیطان به رسول خدا حمله می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

۱- . اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۴. باب أن الأئمة ع نور الله عز وجل؛ ترجمه: «به خدا ای اباخالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نمی کند تا زمانی که خداوند دلش را پاکیزه گرداند و خداوند دل بنده ای را پاکیزه نمی گرداند تا آن که تسلیم ما بوده و آشتی با ما باشد و هرگاه چنین شد خداوند او را از حساب سخت نگه دارد و از هراس بزرگ روز قیامت در امانش دارد».

۲- . بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۲. تتمه کتاب الإمامه.

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فِعْلٌ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ» (۱).

شیطان در مقابل، کسانی را که به او اعتماد می کنند شریک و دام خود قرار می دهد؛ در سینه ی آن ها تخم کرده و جوجه کشی می کند؛ به تدریج با آن ها آمیزش می کند و با چشم های آن ها می بیند و با زبان شان سخن می گوید. بزرگواری می فرمودند: شیطان در یکی از وضوخانه های حرم امام رضا علیه السلام با چهره ای جذاب برای من تمثیل پیدا کرد. ابتدا متوجه نشدم؛ به من گفت: «حاجتی دارم»؛ گفتم: «بفرمایید».. گفت: «می خواهم قلبی را متوجه من کنی»؛ چون به زیرگنبد راه نداشت، می خواست در آن جا به وسیله من کسی را شکار کند. البته این تمثیل پیدا کردن، مخصوص انسان های بزرگ است، نه انسان های عادی که با یک اشاره ی شیطان مطیع او می شوند و افراد را جذب او می کنند.

اگر درون کسی به وسیله ی ابلیس فتح شود، در بیرون مجاهده ای نخواهد داشت؛ حتی اگر به ظاهر در جبهه ی امیرالمؤمنین علیه السلام هم باشد، سرباز ابلیس خواهد بود. افراد بسیاری بودند که در رکاب حضرت شمشیر می زدند، اما تلاش شان به نفع ابلیس تمام شد. مانند کسانی که در جنگ بدر و احد حاضر بودند و بر این حضور افتخار می کردند، اما با گذشت زمان معلوم شد که ابلیس از روز اول در سنگر آن ها لانه کرده بود.

در این صف آرای، اختیار انسان نقش اساسی دارد و می تواند یک جبهه را بر دیگری غالب نماید. با فتح درون انسان به نفع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابلیس دیگر نخواهد توانست از طریق: حرص، حسد، بخل و... در وجود آدمی هیاهو به پا کند. از این رو، آخرین حد جهاد باطنی، «تسلیم مطلق شدن به ولی خدا» است؛ یعنی همه ی قوای

۱- . نهج البلاغه، خطبه ی ۷، ص ۵۳، و من خطبه له ع یدم فیها أتباع الشیطان؛ ترجمه: «شیطان را پشتوانه خود گرفتند و او از آنان دام ها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آن چه می دیدند شیطان بدیشان می نمود، و آن چه می گفتند سخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در دیده ی آنان آراست. شریک او شدند، و کردند و گفتند: چنان که او خواست».

باطنی، پشتیبان اراده‌ی انسان شوند و اراده‌ی او نیز در خدمت ولی خدا قرار گیرد، تا جایی که با یک فرمان حضرت، همه منظم شوند و سنگربندی کنند. کسانی که قوای باطنی و درونی خود را هدر نمی‌دهند، توانایی‌های بزرگی متناسب با موقعیت خود پیدا می‌کنند؛ برخی قلب شان اتاق جنگ حضرت است؛ برخی سنگر خط مقدم و برخی سنگر پشت جبهه هستند؛ برخی مانند مالک اشتر، ظرفیت وجودی بالایی دارند.

در جبهه‌ی دشمن هم عده‌ای مانند «عمر و عاص» و عده‌ای هم سربازهای عادی هستند که آن‌جا که باید غضب کنند، به نفع ابلیس غضب می‌کنند و یک شهر را به آتش می‌کشند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)

البته ممکن است برخی هم مذبذب باشند؛ یعنی گاهی به سنگر رسول خدا حمله کنند و گاهی به سنگر شیطان! در روایات «جنود عقل و جهل» وارد شده است که در بعضی افراد، همه‌ی جنود عقل و جهل حاضرند؛ در بعضی دیگر نیز قسمتی از آن‌ها. طبیعتاً کار کسانی که همه‌ی جنود عقل و یا همه‌ی جنود جهل در آن‌ها جمع شده باشد، مشکل‌تر است.

### ۳. محاسبه

#### اشاره

یکی از دستوراتی که برای پیروزی در مجاهده‌ی باطن بسیار راه‌گشاست و در روایات بر آن تاکید شده است، «محاسبه» است. (۲) انسانی که اهل محاسبه نیست،

۱- بقره (۲) آیه‌ی ۲۵۷.

۲- البته در روایات چنین نظمی که مثلاً محاسبه، مرحله اول و یقظه و بیداری یا توبه، مرحله دوم باشد وجود ندارد. این ترتیب را بزرگان ذکر کرده‌اند که در جای خود و به اندازه‌ی بزرگی آن‌ها محترم است؛ اما ارزش کلمات معصومین علیهم السلام را ندارد. آن‌چه معصومین علیهم السلام فرموده باشند، مشروط بر تمام بودن سند، قابل بحث و خدشه نیست. بعضی از بزرگان این سخن را درباره‌ی نظم کتب روایی هم فرموده‌اند؛ مثلاً کتاب کافی از اهل بیت علیهم السلام است اما چینش آن، که اول کتاب عقل و جهل بیاید، بعد کتاب توحید و سپس کتاب الحججه و بعد فروع و... از مرحوم کلینی است؛ البته چینش بسیار خوبی است و ایشان چهارده سال برای کتاب کافی زحمت کشیده‌اند. مرحوم شیخ حر عاملی در جمع آوری وسایل الشیعه زحمت بسیاری کشیده‌اند ولی باب بندی وسایل از ایشان است؛ لذا با تبویب مرحوم کلینی تفاوت دارد و ممکن است کسی با دقت بیشتر به تبویب دقیق‌تری برسد. یا حتی ممکن است بررسی کند که آیا می‌شود از روایات، نوع نظم و چینش و ورود و خروج را استظهار کرد که تبویب آن‌ها هم طبق آیات و روایات باشد، یا خیر.

نمی تواند به خدا برسد. محاسبه، شکل ها و اندازه های مختلفی دارد. یکی از انواع آن این است که انسان طی شبانه روز حداقل یک بار به محاسبه ی عملکرد خویش پردازد؛ در بعضی از روایات نیز روزی دو بار محاسبه در صبح و شب سفارش شده است. پس از مدتی هم که محاسبه دقیق تر شد، بعد از هر عملی، محاسبه ای خواهد بود. با این وجود، حداقل محاسبه ای که بعضی به وجوب آن فتوا داده اند و بر آن تاکید زیادی می کنند، یک بار محاسبه در شبانه روز است. این محاسبه سطوحی دارد؛ سطح اول این است که انسان اعمال ظاهری خود را محاسبه کند و ببیند آیا واجبات و محرمات را رعایت کرده و ظاهر اعمالش با ظاهر شرع هماهنگ بوده است، یا خیر؟ این کار، عمل ساده ای به نظر می رسد، ولی در رشد انسان بسیار مؤثر است.

### آشنا شدن با گناهان

اولین فایده ی محاسبه این است که انسان را در هر قدم، با گناهانش آشنا می کند. اگر انسان خود را موجود خوبی بداند، سقوط می کند؛ اما اگر خود را بدهکار بداند، موجب ارزش مندی او می شود. در احوالات مرحوم «زاهد تهرانی» نقل شده که فرموده بودند: «فلان عالم حتماً اهل بهشت است؛ چون وقتی می خوابد، خود را مثل یک گبر، بدهکار خدا می داند».

خروج از عجب و توجه به گناهان و خسارت ها از محاسبه آغاز می شود. آشنایی با گناهان مقدمه ی توبه و استغفار است. انسانی که از گناهانش غافل است، اصلاً به توبه رو نمی آورد. اگرچه توبه مقدمات دیگری هم دارد، اما قدم اول در توبه، توجه به گناهان است که آن هم با محاسبه اتفاق می افتد. اگر محاسبه تکرار شود، انسان به لغزش گاه های خود بصیرت پیدا می کند و زمینه ی جبران نقطه ضعف هایش فراهم می شود. خطاط موفق، درس خوان موفق، منبری و یا امام جماعت موفق، اگر اهل محاسبه باشد کم کم عیوب کارش رفع می شود؛ ولی اگر اهل محاسبه نباشد رشد چندانی نخواهند داشت؛ مثلاً کسی که بیست سال درس خوانده و نقصی که از ابتدا در تحصیل داشته است امروز هم دارد، این نقص به دلیل عدم محاسبه ی اوست.

محاسبه از کارهای ساده شروع و به کارهای لطیف تر ختم می شود؛ از «واجبات» شروع و به «مستحبات» و «مکروهات» و «مباحات» ختم می شود. تا جایی که انسان کم کم متوجه می شود که عباداتش هم گناه هستند؛ نمازش هزار عیب دارد! ما خیال می کنیم برای خدا درس می خوانیم، اما اصلاً متوجه نیستیم که خدا به ما جوانی و توفیق داده و ما را به اسم سرباز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرد هم جمع کرده است؛ اما ما با وجود این اساتید، این کتاب ها و موقعیت های خوب، چه کار کرده ایم؟! اگر خداوند این نعمت ها را از ما بگیرد، چه کاری از ما ساخته است؟ پس کارهای خوب ما هم، گناه است. انسان اهل محاسبه در همه ی کارها، فردایی بهتر از امروز دارد؛ هرچه دقیق تر می شود به لطایف بیش تری می رسد که قبلاً به ذهنش خطور نمی کرده است. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۱).

به جایی می رسد که رد پای شیطان را در زندگی خود می بیند؛ امکانی که بدون محاسبه، محال بود به آن برسد. رد پای شیطان را به سختی می توان پیدا کرد، اما گاهی برای خواص آشکار می شود. یکی از بزرگان می فرمود: «شیطان در رمی جمرات با من درگیر شد؛ و با هم، زد و خورد کردیم». آدم باید خیلی زرننگ باشد تا حرف شیطان را - که مثل دستگاه های جاسوسی پیچیده است و حرفشان را با ده واسطه می زنند - بشناسد. درباره ی مؤمن فرموده اند: «مُسَيِّتٌ وَحِشًا مِّنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ»؛ (۲) یعنی مؤمن از رفیق ترین دوستانش هم وحشت دارد. بزرگواری این حدیث را این طور معنا می کرد: «مؤمن احتمال می دهد که شیطان از طریق همین اوثق اخوان در او نفوذ کند». اگر انسان اهل مراقبه و محاسبه شود، مثل کسانی که از روی تجربه به راحتی جاسوس را می شناسند، شیطان و حرفش را خواهند شناخت.

۱- عنکبوت (۲۹) آیه ی ۶۹.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹، بَابُ النَّوَادِرِ.



## رسیدن به استغفار و شکر

انسان با محاسبه، به «استغفار» و «شکر» می‌رسد. برای رسیدن به استغفار لازم است که انسان عیب‌های خود را بشناسد، آن‌ها را از خود بداند و خدا را تنزیه کند. کسی که نماز شب نمی‌خواند و می‌گوید: خدا توفیق نمی‌دهد؛ مسلم است نماز شب خوان نمی‌شود. باید راه‌های شیطان را بست. عده‌ای هستند که چندین بار از یک نقطه ضربه می‌خورند؛ این انسان‌ها همیشه ضرر می‌کنند، چون راه ضربه‌پذیری خود را نبسته‌اند.

انسان باید به مقام «شکر» هم برسد؛ برای همین ابتدا باید خوبی‌ها را بفهمد؛ شایسته نیست انسان نعمت‌های خدا را نشناسد. خداوند متعال به انسان: جمال، استعداد، صدای خوب و... عطا کرده است؛ او باید قدر این نعمت‌ها را بداند، چرا که نفهمیدن نعمت‌های خدا به کفر منتهی می‌شود. به همان اندازه که عجب به نعمت بد است، غفلت از نعمت هم بد است؛ کسی که از اصل نعمت غافل است چگونه می‌تواند بار تکلیف را بردارد؛ یا خدا را شکر کند؟ یکی از اساتید می‌فرمودند: «یکی از علما، از مردم برای کمک به نیازمندان پول زیادی قرض کرده بود. هنگام مرگ گریه می‌کرد؛ اطرافیان گفتند: حاج آقا، ما قرض شما را می‌دهیم؛ ناراحت نباشید! گفت: گریه‌ی من برای این است که اگر خدا برسد به تو نعمت آبرو دادم، چرا از آن بیش‌تر استفاده و خرج مردم نکردی، چه جوابی بدهم؟»

نکته‌ی مهم این است که انسان نباید این خوبی‌ها را به خود نسبت دهد. سید الساجدین، امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه می‌فرماید:

«تَتَجَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعْمِ وَ نُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمِكَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِثْمِ»؛ (۱)

۱- ترجمه: «تو با نعمت‌های ما دوستی کنی و ما به گناهان با تو معارضه و برابری کنیم. خیر تو بر ما نازل گردد و در برابر شر ما به سوی تو بالا آید و تو همیشه تا بوده و هست پادشاه بزرگوار و کریمی بوده‌ای که از جانب ما کارهای زشت به سوی تو آید ولی آن‌ها مانع نمی‌شود از این که ما را به نعمت‌های خود فراگیری و خود بر ما تفضل کنی.»

آیا ملائکه ی الهی باید همیشه در هنگام بالا رفتن، فقط از ما زشتی ببرند؟ امام حسین علیه السلام در دعای شریف عرفه می فرماید: «الهِی مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيَهُ مَسَاوِي» (۱).

اگر نعمت ها را از خدا دانستیم، شکر گذار خواهیم بود. امام موسی کاظم علیه السلام فرموده اند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهُ وَ إِنْ عَمَلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ» (۲).

حضرت امیرالمومنین علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَكْبَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمَلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ» (۳) در این هنگام مردی از ایشان سوال می کند: «یا امیرالمومنین، این شخص چگونه از خود حساب می کشد؟» حضرت فرمودند:

«إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ يَا نَفْسِي إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكَ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا وَاللَّهِ يَسْأَلُكَ عَنْهُ بِمَا أَفْتَيْتَهُ فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ...» (۴)

اگر انسان خود را محاسبه نکند، دیگران برای او محاسبه می کنند. استاد مرحوم ما، کلمات قصاری داشتند؛ از جمله می فرمودند: «اگر خودت برای خودت نقشه نداشته باشی، دیگران شما را در بنای خود به کار می گیرند؛ یا خشت آن ها می شوید یا پنجره و یا چیز دیگر».

۱- . دعای عرفه؛ ترجمه: «خدایا! کسی که خوبهایش [هم] بدی است، چگونه بدیهای او بد نباشد؟».

۲- . اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، بَابُ مَحَاسِنِهِ الْعَمَلِ؛ ترجمه: «از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد و اگر کار خوب کرده است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آمرزش آن را خواهد و از آن توبه کند».

۳- . وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸، باب وجوب محاسبه النفس کل یوم و ملاحظتها و حمد الله علی الحسنات و تدارک السيئات؛ ترجمه: «زیرک ترین زیرکان کسی است که نفس خود را به پای حساب کشد و برای بعد از مرگ خویش کار کند».

۴- . وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۸، باب وجوب محاسبه النفس کل یوم و ملاحظتها و حمد الله علی الحسنات و تدارک السيئات؛ ترجمه: «هرگاه صبح می کند سپس وارد شب می شود به نفس خود مراجعه کند و بگوید: ای نفس من! این روزی بود که بر تو گذشت و دیگر هرگز باز نمی گردد و خداوند از تو در باره این روز می پرسد که چگونه آن را گذراندی و چه کاری در آن انجام دادی؟...»

انسان هر چقدر دقیق تر محاسبه کند، درک او از عیب هایش نیز بیش تر و توبه اش لطیف تر می شود. درجه ی توبه ی انسان، تابع درجه ی بیداری و نورانیتی است که نسبت به خطاهای خود پیدا می کند؛ کما این که تلقی او از نعمت های خدا تغییر کرده و نعمت ها را فقط در حد خوراک و پوشاک نمی بیند؛ از نعمت های باطنی که اولیای الهی شکرگزار آن ها بوده اند غافل نمی شود و به تدریج لطافت درک نعمت های خداوند در او پدید می آید.

روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

«مِا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَهُ لَهَذَا الْيَوْمِ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَأَعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا...» (۱)

این روایت، درک انسان را نسبت به عالم تغییر می دهد. آن حضرت هم چنین می فرماید:

«اللَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ نَادَى مُنَادٍ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ يَا ابْنَ آدَمَ إِنِّي خَلَقْتُ جَدِيدًا إِنِّي عَلَى مَا فِيَّ شَهِيدٌ فَخُذْ مِنِّي فَإِنِّي لَوْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ لَمْ أَرْجِعْ إِلَى الدُّنْيَا وَلَمْ تَزِدْ فِيَّ مِنْ حَسَنَةٍ وَلَمْ تَسْتَعْتَبْ فِيَّ مِنْ سَيِّئَةٍ وَكَذَلِكَ يَقُولُ النَّهَارُ إِذَا أَذْبَرَ اللَّيْلَ» (۲)

یعنی هنگامی که شب می آید، با صدایی که همه ی خلائق، به جز جن و انس، می شنوند، می گوید: من خلقی جدید و گواه بر اعمالی هستم که در من انجام می گیرد؛ سهم خودت را از من بردار؛ من که رفتم بعد از طلوع خورشید به دنیا بر نمی گردم؛ فردا شب، شب دیگری است؛ یک بار به دنیا می آیم و بعد به عالم

۱- اصول کافی، ج ۲، باب القول عند الإصباح و الإمساء، ص ۵۲۳؛ ترجمه: «هیچ روزی نباشد که بر فرزند آدم درآید جز این که آن روز به او گوید: ای پسر آدم من روز نوینی هستم و من بر تو گواهم، پس در من حرف خوب بزن، و کار خیر بکن تا در روز قیامت برایت گواهی دهم زیرا پس از این هرگز مرا نخواهی دید...».

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹، باب وجوب محاسبه النفس کل یوم و ملاحظتها و حمد الله علی الحسنات و تدارک السيئات.

ملکوت می روم و تو دیگر نمی توانی کار خوبی در من انجام دهی. کار خیر امشب را به فردا شب مینداز؛ فردا شب موجود دیگری است؛ اگر من بگذرم دیگر نمی توانی از گناهانت در من استغفار کنی؛ هر استغفاری که می خواهی بکنی، همین امشب بکن.

در معارف روایی نقل شده است که خداوند متعال از بنده ی خود، دو چیز می خواهد: «اعتراف به گناه» تا او را ببخشد؛ و «اقرار به نعمت ها» تا آن را زیاد کند. البته روشن است که - العیاذ باللّه - پروردگار متعال از اقرار گرفتن لذت نمی برد، بلکه در حقیقت، استغفار و اعتراف به گناه، وجود انسان را شست و شو داده و او را آماده ی دریافت رحمت می کند. هنگامی که به وسیله ی استغفار، تعلق انسان از گناهان بریده می شود، خداوند او را شست و شو می دهد؛ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا». (۱)

ما همانند کودکی هستیم که خود را آلوده می کند، اما نمی تواند خودش پاک کند. این کودک تا زمانی که احساس آلودگی نکند، چیزی نمی گوید؛ اما به محض این که آلودگی را احساس کرد و سر و صدایش بلند شود، برای پاک شدن آماده شده است.

توجه به نعمت ها، زمینه ی لازم برای رسیدن به «مقام شکر» را فراهم می سازد؛ ظرفیت اعطای نعمت های بیش تری را ایجاد می کند؛ اما اگر در لحظات غفلت به انسان نعمت داده شود، هم خود را ضایع می کند و هم نعمت را. استاد بزرگوار ما می فرمودند: «اگر برای کسی که بارِ ماشین هندوانه را تحویل می گیرد، در لحظه ی غفلت هندوانه بیندازند، هم هندوانه ضایع شده و هم انسان کثیف می شود؛ همین طور اگر اهل شکر نباشیم، ظرفیت پذیرش نعمت بالاتر را نخواهیم داشت. اما انسانی که نعمت های قبلی را دیده، رابطه ی آن ها را با خداوند فهمیده، و بدون معجب شدن از آن ها بهره مند شده است، قابلیت افزایش نعمت را هم پیدا خواهد کرد.»

۱- . نساء (۴) آیه ی ۴۹؛ ترجمه: «مگر آن کسان را که خود را به عنوان پاکی می ستایند، نمی بینی با این که خدای تعالی است که هر کس را بخواهد پاک و تزکیه می کند، و احدی در این کار استقلال ندارد، و مردم حتی یک خردل ستم نمی شوند.»

اگر آب خلق نشده بود، انسان با چرک های خود چه می کرد؟! لذا انسان در یکی از ادعیه ی وضو می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا» (۱). همین طور، وقتی هم که از گناهان خود متأذی می شود، می گوید: «الحمد لله که خداوند ماهِ رمضان را قرار داد؛ همان ماهی که امام زین العابدین علیه السلام درباره اش می فرماید: «هَذَا شَهْرُ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَ هَذَا شَهْرُ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ»؛ (۲)

ذیل روایات ائمه ی معصومین علیهم السلام فرمایشی با این مضمون آمده است که فرموده اند: کسی که نعمت های خدا را فقط در خوردنی ها و پوشیدنی ها می بیند، مستحق عقوبت می شود؛ چون به دلیل نشناختن نعمت ها، به کفران می رسد.

### محاسبه ی واجبات و محرمات

محاسبه درجاتی دارد؛ سطح اول آن از «واجبات» و «محرمات» شروع می شود. این محاسبه، بسیار ساده است اما انسان عادت کرده است که به امور ساده اعتنا نکند و تصور می کند که راه خدا حتماً باید راه سخت و پیچیده ای باشد. اول باید به «محاسبه» عادت کرد؛ سپس به تدریج میزان آن را افزایش داد. در روایات هم نسبت به مداومت در کارهای خوب تأکیدهای بسیاری شده است؛ امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمَّ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ»؛ (۳)

کار خوب را باید یک سال ادامه داد، تا «شب قدر» بر آن بگذرد و برکات عمل ظاهر شود. لذا از آیه ی: «فَاذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» (۴) هم، همین معنا برداشت می شود.

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۷۰، بَابُ النَّوَادِرِ.

۲- اقبال الاعمال، اعمال روزهای ماه رمضان.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۸۲، باب استواء العمل و المداومه عليه؛ ترجمه: «هر گاه مردی عملی انجام می دهد، (بهتر آن است که) تا یک سال ادامه دهد، سپس اگر خواهد به عمل دیگری منتقل شود، زیرا شب قدری که آن چه خدا (از خیرات و برکات) می خواهد در آن یک سال می باشد».

۴- شرح (۹۴) آیه ی ۷.

کسی که تازه به نماز شب خواندن روی آورده است، لازم نیست که از آغاز با همه ی آداب آن را به جای آورد. اگر از اول سخت حرکت کنیم، هرگز نماز شب خوان نمی شویم؛ اول باید نماز شب را عادی و سبک خواند و وقتی ملکه شد، طولانی ترش کرد. اگر کسی اهل نماز شب نیست، اول باید نماز صبح را اول وقت بخواند؛ بعد ذکر تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام را بگویند و بعد هم سجده شکر کند و بخوابد. وزنه بردار از اول که نمی تواند ۲۰۰ کیلو را بلند کند، از حداقل وزنه ها شروع می کند و به تدریج اضافه می کند.

### محاسبه ی: «مستحبات»، «مکروهات»، «خلقیات» و «اعتقادات»

گام بعد این مسیر، محاسبه ی «مستحبات» و «مکروهات» و پس از آن ها، محاسبه ی «مباحات» است. بعد از محاسبه ی اعمال و ظواهر، نوبت به «محاسبه ی باطن» یعنی «خلقیات» و «اعتقادات» می رسد. امام خمینی قدس سره در کتاب «اربعین» می فرمایند: چند جهنم وجود دارد؛ جهنم اعمال، جهنم خلقیات و جهنم عقاید. جهنم عقاید باطله، سوزنده تر از جهنم اخلاق رذیله؛ و جهنم اخلاق رذیله، سوزنده تر از جهنم اعمال بد است.

محاسبه ی خلقیات عبارت است از بررسی صفات زشتی که در انسان وجود دارند. انسان در این مقام از خودش می پرسد: «آیا از غیر خدا می ترسم؟»؛ «چرا فقط به خدا امیدوار نیستم؟» و... این محاسبات، باطن انسان را با شریعت الهی هماهنگ می کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَتَأَسَّ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَا يَكُونْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ - فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا عَلَيْهَا فَإِنَّ لِلْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْفِقًا كُلُّ مَوْفِقٍ مِقْدَارُهُ أَلْفٌ سَنَةٍ ثُمَّ تَلَا فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (۱)

۱- اصول کافی، ج ۸، ص ۱۴۳، حدیث مُحَاسِبَةِ النَّفْسِ.

یعنی اگر چند حالت در شما پیدا شود «مستجاب الدعوه» می شوید: اول، این که از همه مردم مایوس شوید و بدانید آن ها نه چیزی دارند و نه اگر داشته باشند به کسی می دهند. اگر گاهی هم از آن ها به انسان چیزی می رسد، به این خاطر است که جنود خدا هستند؛ «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱). حتی اگر مادر به بچه ی خودش شیر می دهد، به این دلیل است که از لشگریان خداست. در روایت آمده است: حضرت موسی علیه السلام مادری را دید که بچه اش را از دامنه ی کوه بالا می برد؛ به خدا عرضه داشت که اگر ممکن است محبت مادری را از او بردار. خداوند متعال خواسته ی ایشان را اجابت کرد. ناگهان موسی دید که مادر، بچه را به زمین نهاد و رفت! طفل به گریه افتاد، اما مادر هیچ اعتنایی نکرد. حضرت موسی علیه السلام فرمود: خدایا محبت مادری را برگردان؛ مادر برگشت و بچه را به آغوش کشید و نوازش کرد.

دوم؛ این که پس از قطع امید از مردم، باید سرچشمه های رحمت حق را دید و به آن ها دل بست. امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا عَلَيْهَا» در واقع می فرمایند: اموری که مورد محاسبه واقع می شود همین است؛ «چرا به دیگران دل بستى؛ آیا ندیدی که دست آن ها به جایی بند نیست؟» و ... در پنجاه موقف - که هر موقفی هزار سال طول می کشد و در همه ی آن ها از انسان حساب می کشند - همه ی محاسبات، مخصوص عمل نیست؛ از انسان خواهند پرسید: «چرا به غیر حق امید بستید؟»؛ «چرا از دیگران ترسیدید؟» و ...

خوف ما هنوز خوف قبل از بلوغ و بچگی است؛ مثل بچه ای که از دنیای بیرون می ترسد، از مرگ می ترسیم؛ در حالی که مرگ، همان پنجره ای است که به روی حقایق باز می شود.

### محاسبه ی اخلاص، آخرین سطح محاسبه

پایان این جریان، محاسبه ی اخلاص است؛ یعنی باید ببینیم آیا همه ی وجود ما خدایی شده است یا خیر؟ علامه طباطبائی رحمه الله در نامه ای به یکی از شاگردان شان

نوشته بودند: صبح که از خواب بلند می شوی شرط کن کاری که رضای خدا در آن نیست انجام ندهی. در طول روز هم مواظب باش که: دوست گرفتنت، دل بستنت و... اگر نتیجه ی اخروی دارد، عمل کن و اگر ندارد آن ترک کن؛ آخر شب هم اعمال را محاسبه کن.

این دستورالعمل مختصر، بسیار جامع است؛ انسان قبل از هر کاری باید محاسبه کند که آیا آن کار نفع اخروی دارد یا نه؟ به تدریج از نفع اخروی هم عبور می کند و محاسبه ی می کند که آیا خدا آن کار را دوست دارد یا نه؟

### در خدمت ولی خدا بودن، مهم ترین محاسبه

یکی از محاسبات مهمی که سالکان الی الله باید به آن توجه داشته باشند، تجدید بیعت با ولی خدا با قرائت دعای عهد است. ما باید آن چه را که حضرت می خواهند، انجام دهیم؛ نباید منتظر بمانیم که اگر دیگران آن کار را انجام ندادند و بار حضرت بر زمین ماند، در آن صورت اقدام کنیم! باید چنان باشیم که حضرت هنوز امر نکرده، کار را انجام دهیم؛ تا جایی که آرزوی ما این باشد که پیش روی حضرت جان مان را فدا کنیم. هر شب هم محاسبه کنیم که چقدر برای ولی خدا کار کرده ایم؛ که مسلماً آن کار هم برای خداست. به عنوان مثال، یک طلبه نباید تصور کند که خارج از مدیریت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد دستگاہ ایشان شده است. حضرت هر وقت ببیند طلبه ای به درد نمی خورد، تبعیدش می کنند. ما معتقدیم که اسلام دین حق، و تنها مکتب اهل بیت علیهم السلام در اسلام بر حق است؛ لذا کسانی که پاسداران فرهنگی این مکتب شناخته می شوند و رسماً وظیفه ی دفاع فرهنگی و آماده سازی جامعه را بر عهده دارند، حوزه های علمیه هستند. اصل حوزه های علمیه هم «قم» است. حال، این مکتب با همه ی مشکلات مسلمانان و شیعیان مواجه است. حضرت ما را تا این مرحله آورده اند؛ یکی از هندوستان، یکی از پاکستان، یکی از ترکیه، یکی از افغانستان آمده است؛ در سوی دیگر هم، دنیایی از فتنه ها است و شیعیانی که در تیررس شبهات و شهوات اند قرار گرفته اند. البته حضرت می توانند این



مشکلات را به تنهایی بر دارند، ولی این امتحان ماست؛ «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ» (۱).

## ۴. توبه و رجوع الی الله

### اشاره

گام بعدی انسان سالک، توبه و رجوع الی الله است تا آتش هایی را که به سرمایه های خود زده، خاموش کند و سرمایه های جدیدی برای حرکت در این راه به دست آورد. مرحله ی ابتدایی توبه، احساس گناه و تقصیر است؛ اگر این احساس پیدا نشود، توبه ای هم نخواهیم داشت. انسانی که از گناهان خود درکی ندارد، احساس کمبود و خسارت نمی کند، اصلاً به سوی خدای متعال حرکت نمی کند. درک گناهان هم، تابع یقظه و بیداری انسان است که به واسطه ی محاسبات و تفکرات قبلی او حاصل می شود. انسان سالک همیشه به نقص های خود می اندیشد و هر چه بیش تر خود را می کاود، بیش تر به کاستی های خود پی می برد.

اگر انسان این راه طولانی و سرمایه های عظیمی را که برای طی این مسیر به او داده شده است، مشاهده کند و در نعمت های ظاهری تا ملائکه ای که در عالم برای انسان کار می کنند، تأمل نماید؛ و بالاتر از آن، عالم ملکوت و معصومین علیهم السلام که بر او ولایت می کنند تا همه ی عالم را نجات دهند و آن ها را به مقصد برسانند را متوجه باشد؛ به ضعف خود پی می برد و برای آخر و عاقبت خویش چاره ای می اندیشد.

سرمایه گذاری «خداوند متعال»، «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم» و «ملائکه ی عالم» برای پرورش یک انسان، مانع سرمایه گذاری بر روی دیگر انسان ها و مخلوقات نیست؛ هم چنان که رسیدن رزق ما از خورشید، مانع وصول آن به انسان های دیگر نمی شود. اگرچه خورشید، منبع عظیمی از رحمت الهی است، اما به این معنی نیست که اگر فقط یک نفر در عالم بود، بهره ی بیش تری از خورشید می بُرد. دیگران به هیچ وجه مزاحم

۱- . محمد (۲۷) آیه ی ۴؛ ترجمه: «اگر خدا می خواست از آنان انتقام می کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله ی برخی [دیگر] بیازماید».

استفاده‌ی ما از خورشید نیستند؛ بلکه هر کس به اندازه‌ی ظرفیتش از خورشید بهره می‌برد. اولیاء خدا هم، از جمله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این گونه‌اند. حضرت بر همه‌ی عوالم می‌تابند و همه را هدایت می‌کنند. حال اگر حضرت تنها برای یک نفر مبعوث شده بودند، آن یک نفر به همان اندازه که هم اکنون بهره می‌برد، می‌توانست از هدایت و برکات وجودی حضرت استفاده کند. میزان بهره‌مندی هر شخصی از این وجود مبارک، تابع ظرفیت اوست؛ انسان به هر میزان که ظرفیت خود را ارتقاء دهد، می‌تواند از برکات بیش‌تری هم بهره‌مند شود. در باب خدای متعال هم، بلا تشبیه، همین گونه است. ما در دستگاه خداوند مزاحم یک دیگر نیستیم؛ ما یک سلول از این عالم هستیم؛ نسبت به ما همان توجهی را دارند که به همه دارند: «يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ».

توجه به این نعمت‌ها و این مسیر طولانی، ضعف انسان و لوازم پیمودن راه را بیش‌از پیش مشخص می‌کند. البته به اندازه‌ای که حرکت کنیم، عیب‌ها آشکارتر و خطرناک‌تر، و محاسبه‌ها هم شدیدتر می‌شوند. انسانی که پیاده حرکت می‌کند اگر مقداری هم منحرف شود، چندان مهم نیست؛ اما برای کسی که با هواپیما حرکت می‌کند، اندکی انحراف از مسیر، مشکل بزرگی ایجاد خواهد کرد. اگر کمی پیش بروید می‌بینید که از کم‌ترین تخلف هم گذشت نمی‌کنند؛ لذا ترک اولی را بر انبیاء مؤاخذه می‌کردند.

### مؤاخذه سریع‌تر اولیاء الهی

ابوحمره ثمالی نقل می‌کند: نماز صبح جمعه را با امام سجاد علیه السلام خواندیم و با هم به منزل آمدیم. حضرت به خادم خود فرمودند: «نیازمندی را که به خانه می‌آیند، طرد نکنید.» به حضرت عرض کردم: «بسیاری از آن‌ها نیاز واقعی ندارند!» حضرت فرمودند: «می‌خواهی آن چه بر سر یعقوب آمد، بر سر ما هم بیاید؟ حضرت یعقوب هر روز یک گوسفند می‌کشت؛ مقداری از آن را خانواده‌ی خودشان می‌خوردند و مابقی آن را در راه خدا به دیگران می‌بخشیدند. یک شب سائلی به خانه‌ی یعقوب

آمد و گفت: گرسنه و غریبم. ایشان هم باور نکردند و خودشان غذا خوردند و سیر شدند. (مثل ما که گاهی باور نمی کنیم). حتی از اضافه ی غذا هم به سائل ندادند. او به محضر خدا شکایت کرد و فردای آن شب را روزه گرفت. خدای متعال جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به یعقوب پیام داد: ای یعقوب آماده ی بلا باش؛ مگر نمی دانی ما اولیاء خود را سریع تر مؤاخذه می کنیم؟! این تخلف از تو پسندیده نبود، با آن که در مورد دیگران اصلاً تخلف محسوب نشود.

یوسف علیه السلام هم وقتی در زندان گفت: «اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ»، (۱) ترک اولی کرد؛ لذا در روایت آمده است که جبرئیل به او فرمود: «یوسف! چه کسی تو را از چاه نجات داد؟ چه کسی تو را از کید زنان مصری رهایی بخشید؟ گمان کرده ای خداوند تو را فراموش می کند؟! «فَلَبِثْتَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»؛ (۲) چون اصل زندان آمدن یوسف برای پاک ماندن او بود.

هم خدا سخت می گیرد و هم آن ها می فهمند که کم ترین لغزش چقدر سنگین تمام می شود. در نقلی آمده که حضرت آدم علیه السلام به دلیل ترک اولی، دوست سال گریه کرده است؛ چون می دانست که گله مندی خداوند از انسان چه معنایی دارد. (۳)

### عوامل پیدا شدن حالت توبه

سه احساس در پیدا شدن حال توبه در انسان جایگاه مهمی دارند: «احساس وسعت ذنب و درک از آن»؛ «درک وسعت رحمت حق» (۴) و «انتساب ذنوب به خود

۱- . یوسف (۱۲) آیه ی ۴۲.

۲- . یوسف (۱۲) آیه ی ۴۲.

۳- . «عن جابر عن أبي جعفر قال: قال رسول الله ص إن الله حين أهبط آدم إلى الأرض أمره أن يحرث بيده- فيأكل من كده بعد الجنة و نعيمها، فلبث يجأر و يبكي على الجنة مائتي سنة، ثم إنه سجد لله سجده فلم يرفع رأسه ثلاثة أيام و لياليها، ثم قال: أي رب ألم تخلقني فقال الله: قد فعلت، فقال: ألم تنفخ في من روحك قال: قد فعلت قال: ألم تسكني جنتك قال: قد فعلت، قال: ألم تسبق لي رحمتك غضبك قال الله: قد فعلت فهل صبرت أو شكرت قال آدم: لا إله إلا أنت سبحانك إني ظلمت نفسي فاغفر لي إنك أنت الغفور الرحيم، فرحمه الله بذلك و تاب عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.» تفسیر العیاشی، ذیل آیه ی ۳۷ از سوره ی مبارکه ی بقره، ج ۱، ص ۴۱.

۴- . اگر انسان وسعت ذنوب را بفهمد اما پناهگاهی پیدا نکند، باعث یأس می شود.

و نه به خداوند؛ و تنزیه و تسبیح حضرت حق». یکی از راه های رسیدن به این احساس ها، مداومت بر مناجات های معصومین علیهم السلام است. کلمات معصومین علیهم السلام فوق العاده بوده، و به هیچ وجه با سایر مناجات هایی که بعضی از بزرگان شیعه دارند، قابل مقایسه نیست.

ادعیه ی معصومین علیهم السلام انسان را از یک نقطه حرکت می دهد؛ روح را جابه جا و از حالی به حالی متحول می کنند؛ در پایان هم به زمین برمی گردانند. با حمد و تسبیح شروع می شوند و با خوف و رجاء و توجه به ضعف ها ادامه پیدا می کنند؛ یعنی نه خوف را بر انسان غلبه می دهند و نه امید را؛ تا انسان به یاس نزدیک می شود، لحن دعا تغییر می کند و بارقه ی امید می تابد. اما راهی که دیگران به انسان یاد می دهند، گاهی باعث غرور و مشکلات فراوان دیگر می شود.

### جایگاه ادعیه و مناجات اهل بیت علیهم السلام در رسیدن به حال توبه

دعای «ابوحمز» به نحوی انسان را متحول می کند و سیر می دهد، که نه مغرور می شود و نه مأیوس؛ انسان را بالا می برد و پایین می آورد؛ در اوج لذت معنوی و در لحظه ی وصال، موانع راه را بیان می کند. اگر به کسی که می خواهد به قله ی دماوند برود، بگویند: «آن جا درنده دارد» یا «کوه یخ بندان است» یا «هر که رفته، مرده است» و یا «باید ده فرسخ پیاده روی کنی» چنین آدمی اصلاً به سمت قله نمی رود. یا اگر انسان را دچار توهم کنند، به نحوی که تا به ابتدای تپه های کوه رسید، به او بگویند: «به قله رسیدی و دماوند همین تپه هاست» و ... این دو شیوه هر دو اشتباه است. انسان را باید با تشویق به راه انداخت و بعد از این که انگیزه کوه نوردی در او پیدا شد، باید به او گفت: بعد از این تپه، دره ی دیگری است که باید با دقت از آن عبور کنی و مواظب باشی به دره نیفتی؛ یعنی باید او را آرام آرام راه برد تا به قله برسد.

غیرمعصومین معمولاً می گویند: اگر این ذکر را بگویی یا این نماز را بخوانی، واصل می شوی! بعضی هم می گویند: وقتی به مقام طریقت و حقیقت برسی، دوره ی

شریعت را پشت سر گذاشته ای و آزاد هستی! ولی نسخه ی معصومین علیهم السلام انسان را به راه می اندازد و تا جایی می برد که احساس می کند دیگر نمی تواند از خدا جدا شود؛ گویا موانع و دره های راه را نشان می دهند و درگیری با آن ها را سفارش می کنند. اهل بیت علیهم السلام حالِ نجوا و سپس حال قرب و نشاط را در انسان زنده می کنند و پس از آن، موانع را نشان می دهند. به همین دلیل حتی یک جمله از دعای ابوحمزه را نمی توان جابه جا کرد؛ مانند قطعات یک دستگاه پیچیده ی الکترونیکی که آن ها را هم نمی توان جابه جا کرد، چرا که در صورت جابه جایی قطعات، کارآمدی آن دستگاه از بین می رود. شور و حالی که این دعاها در انسان ایجاد می کنند، به همین ترتیب محقق می شود؛ لذا نتیجه ی قرائت این دعاها و مأنوس شدن با آن ها، ایجاد حال توبه است. البته توبه نیز مراحلی دارد که در نهج البلاغه (۱) و ... بیان شده است.

### توبه از اعتقادات، اخلاقیات و رفتار باطل

توبه از اعتقادات آغاز می شود و به حالات، اخلاقیات و رفتار می رسد. آیا این گناه نیست که انسان از همه ی هیچ کاره های عالم بترسد، اما هیچ خوفی از خدای متعال نداشته باشد؟ خوف از خدا، تنها عاملی است که انسان را سالک و اصلاح می کند؛ در حالی که خوف از دیگران، انسان را زمین گیر می کند. انسان باید به جایی برسد که «ترس از جهنم» و «طمع به بهشت» در وجود او از بین برود؛ با آن که به هر دو، باور دارد.

انسان، توبه و رجوع می کند و خداوند متعال، او را پاک می نماید. توبه مقدمه ی همه ی مراحل تطهیر است؛ از این رو بدون توبه، ممکن است تمام ریاضت های طولانی انسان هدر برود. طبق روایات، اگر انسان دو رکعت نماز مقبول داشته باشد، خداوند او را به بهشت می برد. انسان آلوده، با عطر که خوشبو نمی شود؛ امّا اگر پاک شود، با کم ترین عطر هم معطر می شود.

## ۵. اعتدال در خوراک

از مواردی که در این نوع سیر و سلوک بر آن تأکید شده، اعتدال در خوراک است. مقدار مناسب خوراک را امام صادق علیه السلام در «حدیث عنوان بصری» بیان فرموده اند:

«فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْجِمَافَةَ وَالْبَلَهَ وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمِّ اللَّهَ وَادْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ مَا مَلَأَ آدَمِيَّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَتَلْتْ لِعَطَامِهِ وَتَلْتْ لِشَرَابِهِ وَتَلْتْ لِنَفْسِهِ» (۱).

بی تردید از مال حرام، نماز شب حاصل نمی گردد. غذا، مخلوق خداست و در بدن به انرژی تبدیل می شود. در رأس این توانایی و انرژی، اراده ی انسان قرار دارد که آن را یا به: «نور عالم ملکوت» و یا به «ظلمات جهنم» تبدیل می کند. این توانایی ها وقتی از بستر اختیار انسان می گذرند، تبدیل می شوند. آیا هر غذایی قابلیت تبدیل شدن به عالم ملکوت را دارد؟! در طعام حرام، ابلیس ظهور دارد؛ لذا هرگز به عالم ملکوت تبدیل نمی شود.

فرزند مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله (۲) از قول پدرشان نقل می کردند: در دوره ی جوانی نماز شبم ترک نشده بود. در یک سفر که عازم مشهد بودم، هنگام عبور از همدان، به خانه ی تاجری میهمان شدم. یک شب ما را دعوت کرد تا همراه او به میهمانی بروم. گفتم: من معمولاً هر جایی به میهمانی نمی روم. تاجر گفت: اگر بیایید باعث عزت و آبروی من است. من هم برای آبروی و خوشحالی یک مومن، پیشنهاد او را پذیرفتم. بعد از

۱- . مشکات الانوار، ص ۳۲۶، الباب التاسع فی ذکر المواعظ؛ ترجمه: «مبادا چیزی را بخوری که به آن اشتها نداری که باعث حماقت و نادانی می شود، نخور مگر زمانی که گرسنه شوی، چون خواستی بخوری به نام خدا از حلال بخور، و یاد آور سخن رسول خدا را که فرمود: آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است، پس اگر ناچار به خوردن شدی یک سوّم شکم را برای طعام و یک سوّم برای آب و ثلث دیگر را برای تنفس باز گذار».

۲- . شیخ محسن محدث زاده قمی.

میهمانی، داخل حیات و کنار حوض خوابیدم، تا قبل از اذان بیدار شوم و عبادت کنم. اما وقتی بیدار شدم که نزدیک طلوع آفتاب بود؛ نماز را به سرعت خواندم. روی سجاده نشستم و فکر می کردم که چرا این طور شد؟! چیزی به ذهنم نیامد. از صاحب خانه پرسیدم: دیشب ما را کجا برده بودید؟! گفت: این آقا بانک بعد از ظهر است! گفتم: یعنی چه؟! گفت: بعد از ظهر که بانک تعطیل می شود، پول نزول می دهد! ایشان فرموده بودند: تا چهل شب هر چه تلاش کردم نماز شب بخوانم، نتوانستم؛ حتی بیدار هم که می ماندم موفق نمی شدم.

البته افراد متفاوت هستند؛ خداوند بعضی را زودتر مؤاخذه می کند. لقمه ی حرام و شبهه ناک ذهن انسان را حتی بین نماز به گناه و لذات متوجه می کند. چون آن چه در وجود اوست، خرج خدا نمی شود؛ حتی اگر رو به خدا بایستد. خدای متعال هم، گاهی باب حلال را به روی انسان می بندد و باب حرام و شبهه ناک را باز و انسان را محتاج آن می کند.

این امتحان الهی است؛ اگر در این بن بست ها توکل نباشد، همه می گویند: «تخلف کن!» و انسان هم تخلف می کند. انسان در استفاده از حلال هم نباید زیاده روی کند؛ قبل از سیر شدن باید از خوردن دست بکشد. حتی فرموده اند: «مستحب است انسان در شبانه روز، دو وعده غذا بخورد». البته این کار ابتدا سخت است، اما به تدریج منظم می شود.

در حین غذا خوردن باید به ولی نعمت توجه داشت و به یاد حق بود؛ که خیلی مؤثر است. در گرفتن روزه های مستحبی هم باید تلاش کرد و حداقل سه روز: «پنج شنبه ی اول و آخر هر ماه» و «چهارشنبه ی اول دهه ی دوم ماه» را روزه گرفت. فرموده اند که انسان باید در مستحبات مجتهد باشد؛ یعنی جوان، بیش تر روزه بگیرد و کسی که مسنّ است، بیش تر نماز بخواند.

## ۶. اعتدال در سخن گفتن

گام بعدی سلوک، «اعتدال در گفتار» است. در کتاب شریف کافی آمده است: «اگر کسی از بنی اسرائیل می خواست سالک شود، اول باید ده سال تمرین سکوت می کرد»<sup>(۱)</sup>.

خداوند برای مؤمنی که در حال سکوت است، ثواب می نویسد. وقتی که حرف زد باید بینیم حرف خوب می زند یا حرف بد. فتنه ی زبان از شمشیر بدتر است؛<sup>(۲)</sup> در روز قیامت در پرونده ی اعمال برخی قتل نوشته اند؛ می گوید: خدایا من هر کاری کرده ام، به جز قتل! می گویند: «آیا فلان حرف را نزدی؟! آن حرف چرخید و تبدیل به قتل شد»<sup>(۳)</sup>.

مراقبت بر این عمل، مخصوصاً در مناصب اجتماعی بسیار مهم است. این تمرین ها را باید امروز انجام داد؛ چراکه تمرین برای جنگ، باید قبل از جنگ باشد.

فردی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «أَوْصِنِي». حضرت فرمودند: «اِحْفَظْ لِسَانَكَ» زبانت را نگه دار. (البته ممکن است این نسخه برای شخص او بوده باشد؛ چون گرفتاریش زبان بود.) در ذیل روایت آمده است که آن شخص اصرار کرد تا حضرت وصیت دیگری کنند؛ حضرت دوباره فرمودند: «اِحْفَظْ لِسَانَكَ». برای بار سوم هم فرمودند: «اِحْفَظْ لِسَانَكَ». سپس ادامه دادند: «آیا چیزی غیر از محصول زبان، مردم را جهنمی کرده است؟»<sup>(۴)</sup>

۱- «... عَنِ الْوَشَاءِ قَمَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ كَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذَا أَرَادَ الْعِبَادَةَ صَيَّمَتْ قَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ سِنِينَ»؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ.

۲- «فَتَنَةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ»؛ بحار الانوار، جلد ۶۸، ص ۲۸۶، بَابُ ۷۸ السُّكُوتِ وَ الْكَلَامِ وَ مَوَاقِعُهُمَا وَ فَضْلُ الصَّمْتِ وَ تَرْكُ مَا لَا يَعْنِي مِنَ الْكَلَامِ.

۳- برای نمونه، در ثواب الاعمال شیخ صدوق در باب «عقاب من أعان علی قتل مؤمن بشرط کلمه» چنین آمده است: «... عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَوْ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْهُ قَالَ: يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ حَتَّى يُلَطِّخَهُ بِدَمٍ فَيَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا لَكَ وَ لِي فَيَقُولُ أَعَنْتَ عَلَيَّ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا بِكَلِمَةٍ كَذَا فَقُتِلْتُ»؛ ثواب الاعمال، ص ۲۷۷.

۴- «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ احْفَظْ لِسَانَكَ وَيَحْكُ وَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ»؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ.



تمام بدبختی‌ها از زبان است؛ «هر روز صبح همه ی اعضا به زبان التماس می کنند که ما را جهنمی نکن.» (۱) البته اعتدال در صحبت کردن نه باید در حدی باشد که حتی حرف مستحب هم نزنند؛ و نه در حدی که حرف بیهوده به زبان آورد. خدای متعال از هر کلمه ی گفتار انسان سؤال خواهد کرد. شخصی اشعار فردی را روی منبر می خواند. به او گفتند: آیا یقین داری که این شاعر شیعه ی علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است؟ اگر یقین نداری چرا او را به عنوان معلم اخلاق معرفی کردی؟ روز قیامت سؤال می کنند: چرا فلانی را روی منبر، همسنگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام معرفی می کنی، تا جایی که به تدریج شعر او مثل روایت شود؟! این شاعر اگر حرف خوب دارد، آیا حرف گمراه کننده ندارد؟! چرا کتابی را معرفی می کنی که پر از حرف های گمراه کننده است، حتی اگر صد حرف خوب هم داشته باشد؟! یا این که چرا کنار روایت، «خواب» تعریف می کنید؟! درست است که خواب یکی از اقسام غیب، و رویای صادقه از اقسام وحی است؛ ولی خواب ما که مانند خواب انبیاء نیست که در کنار روایت و به جای روایت نقل شود!

این نوع رفتارها انسان را به غیر معصوم عادت می دهند. حتی بزرگان را نیز نباید همسنگ معصوم علیه السلام قرار داد؛ نباید محور منابر را از امام معصوم علیه السلام به غیر معصوم تغییر داد؛ در منابر باید اول معصومین علیهم السلام سپس فقهای شیعه و سپس دیگران را به نسبت تقریبشان مطرح کرد. آیت الله بهجت رحمه الله می فرمودند: گاهی برخی در منبر خود با یک حرف، چند هزار نفر را به این طرف (حق) و آن طرف (باطل) می بردند.

چند نفر از شاگردان مرحوم «زاهد تهرانی» در احوالات ایشان نقل کرده اند: می دیدیم که ایشان ساعت دوازده شب، در خانه ی ما آمده اند؛ خوشحال می شدیم و در را باز می کردیم. می فرمودند: آمده ام بگویم این بخش از مطلبی را که به شما

---

۱- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَكُلُّ عَضْوٍ مِنْ أَعْضَاءِ الْجَسَدِ يُكْفِّرُ اللِّسَانَ يَقُولُ نَشَدْتُكَ اللَّهُ أَنْ نَعِيدَ بِفَيْكٍ»؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، بَابُ الصَّمْتِ وَ حِفْظِ اللِّسَانِ.

گفتم، درست نیست. می گفتیم: چرا این وقت شب؟! می فرمودند: شاید تا فردا زنده نباشم. همین طور به خانه های شاگردان می رفتند و مطلب را به آن ها می گفتند.

امام صادق علیه السلام در ذیل روایت «عنوان بصری» می فرمایند: «مثل فرار کردن از شیر، از فتوی دادن فرار کن و گردن خود را پل مردم نساز (که آن ها بهشت بروند و تو به جهنم)» (۱).

اگر مطلبی را نمی دانی، بگو نمی دانم. در «عروه» آمده است: «اگر فتوی را اشتباه نقل کردی، باید بروی و آن را تصحیح کنی». گاهی فتوی دادن به عهده ی انسان است و تکلیف اوست؛ بهره های زیادی هم دارد. اما گاهی هم ممکن است مسئولیت یک عمر نماز شخصی به عهده ی انسان بیاید! آیا توان ما آن قدر زیاد است که بتوانیم بار دیگران را به دوش بکشیم؟!

یکی از دام های شیطان ایجاد شبهات است. تا یقین نکرده اید که امری حلال است نگوئید حلال است؛ نه این که تا یقین نکرده اید حرام است ترک نکنید! تفاوت این دو آن است که انسان در مورد اول، در شبهات، تارک است و در آن ها سقوط نمی کند؛ ولی در مورد دوم، در شبهات به گناه می افتد.

## ۷. اعتدال در خوابیدن و استفاده از برکات آن

گام دیگر سلوک، اعتدال در خوابیدن و استراحت کردن است. البته مزاج ها متفاوت هستند، ولی ملاک این است که قبل از سیر شدن از خواب، بیدار شده و مانع اشباع نفس شویم؛ مانند هنگامی که قبل از سیر شدن، باید از غذا دست بکشیم.

مستحب است انسان ابتدای شب بخوابد و هم چنین خواب قیلوله داشته باشد؛ شاید این نوع خواب، متناسب و هماهنگ با حقایق ملکوتی عالم هم باشد. در احوالات یکی از معصومین علیهم السلام نقل شده است: وقتی که نماز عشاء می خواندند، با

---

۱- «وَاهْرَبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جَسِيرًا»؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶، باب ۷ آداب طلب العلم و أحكامه.

کسی حرف نمی زدند و به استراحت می پرداختند. از طرفی، طبیعی است انسانی که به موقع خوابیده باشد، برای بهره مند شدن از سحر هم با نشاط برمی خیزد. کسی که از خواب به موقع برخوردار نیست، از بیداری به موقع هم برخوردار نخواهد شد.

میرزا جواد آقا تبریزی رحمه الله می فرمودند: اگر می خواهید از برکات سحر که دنیا و آخرت با آن تأمین می شود، برخوردار شوید، باید خواب و بیداری خود را تنظیم کنید. از اوقات با برکتی که باید در آن بیدار بود، سحر و بین الطلوعین است. در روایات، خواب در این دو زمان، مذمت شده است و برای جسم ضرر دارد. در آن ساعات، ارزاق تقسیم می شوند؛ لذا کسانی که خواب هستند، محروم می مانند. زمانی که بنی اسرائیل از مصر بیرون رفته بودند و مائده ی آسمانی برای آن ها می آمد، کسانی که خواب بودند روزی آن روزشان نازل نمی شد. برای بیداری سحر هم، باید از ابتدای شب و بلکه در طول روز مراقبه داشت؛ چرا که گناهان روز، مانع سحرخیزی می شوند. کسی که پرخوری می کند و دیر می خوابد، معلوم است که قصد سحر خیزی ندارد.

ایشان هم چنین می فرمودند: برای سحرخیزی باید آداب خوابیدن را رعایت کرد؛ آدابی مانند: «رو به قبله و با طهارت خوابیدن» و «خواندن اذکار مستحبی، به ویژه تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام». اگر انسان این آداب را رعایت کرد، امید است فیوضات بسیاری در خواب به او برسد. نمونه هایی را هم ذکر می کنند که در خواب، خدمت معصومین علیهم السلام شرفیاب می شدند و از اسرار می پرسیدند و جواب می گرفتند.

بیدار شدن از خواب هم آدابی دارد که اولین آن، سجده ی شکر است؛ گویا خدای متعال دوباره انسان را زنده کرده است. خواب هم باید جزو بهره های انسان باشد. نباید با خوابیدن یک سوم عمر تلف شود. شخصی می فرمود: ابتدای خواب، با نظم و انضباط مباحثات علمی دارم. ممکن است همان یک سوم، قسمت اصلی عمر باشد؛ به این شکل که الهامات بیداری خود را هم، در خواب بگیرد. به عبارت دیگر، برنامه ریزی لحظات بیداری، در خواب تنظیم شود.

انسان روزه داری که خواب قیلوله می کند، از غذاهای آسمانی بهره مند می شود. اگر انسان به خواب و بیداری منظم عادت کند، اگر گاهی هم نتواند به موقع بخوابد، چون عادت کرده و حبّ الهی در دلش افتاده، باز هم به وقت بیدار می شود؛ حتی اگر به اندازه ی کافی نخوابیده باشد. باید به خاطر داشت که کمبود خواب را خواب سحر و بین الطلوعین جبران نمی کند.

خوابیدن رو به قبله، مثل خوابیدن در قبر است؛ این آداب را شیخ عباس قمی رحمه الله در رساله ی «باقیات الصالحات» آورده اند. برای خوب بیدار شدن بهتر است با بهانه های نفس مقابله کرد؛ مثلاً در هوای سرد زمستان بهتر است آب وضو را در دسترس گذاشت. مرحوم مجلسی، زمان خواب قیلوله را از یک یا دو ساعت به ظهر تا یک یا دو ساعت بعد از ظهر فرموده اند؛ ولی خواب قبل از ظهر، افضل و مدت آن هم کم است.

البته باید نظم داشت، ولی اساس، عمل به تکلیف است؛ گاهی ممکن است تکلیف، نظم را بر هم بزند؛ در این مواقع نباید پایبند نظم بود، بلکه باید به تکلیف عمل کرد. مثلاً وقتی دوست و همسایه ی انسان مریض می شود، نباید مشغول خواب قیلوله شد، بلکه باید به او رسیدگی کرد. بنابراین، نظم نباید بُت شود؛ نظم باید در مقابل تکلیف شکنده باشد. در تقید به نظم، خود نظم موضوعیت ندارد، بلکه بندگی خدا موضوعیت دارد.

پیرمردی در مدرسه ی فیضیه بود که طلاب را برای سحر بیدار می کرد و شب ها بیش تر اوقات دیر می خوابید. قبل از خواب می گفت: خدایا تو می دانی که من شب ها دیر می خوابم و سحر هم باید زود بیدار شوم؛ تو مرا در همین خواب کم، از خواب سیر کن؛ همیشه هم بیدار می شد. پس، نظم نباید بت شود.

بزرگواری در رابطه با این شبهه که حضرت امیر علیه السلام چگونه هر شب هزار رکعت نماز می خواند، می فرمود: «این ثمره ی برکت عمر است»؛ سپس داستان خودشان را فرموده بودند: در اوائل طلبگی با وجود سن کم، در فیضیه بودم؛ برای یافتن توفیق

نماز شب، عادت کرده بودم که ابتدای شب به جای شام، دو عدد سیب بخوردم و بخوابم. قبل از اذان بیدار می شدم؛ نافله ی شب را با آرامش و به مدت یک ساعت و ربع می خواندم. کم کم خدای متعال خواب را از من برداشت؛ تا جایی که یک ساعت خواب در شبانه روز، من را کفایت می کرد؛ بدون این که به خودم سختی بدهم. شب های زمستان تا نیمه ی شب درس می خواندم و بعد از آن، نافله های قبل از بلوغ را قضا می کردم. نافله ی شش شب را می خواندم که هر کدام یک ساعت و ربع طول می کشید؛ بعد هم نماز صبح را می خواندم. به تدریج خدای متعال برکتی به عمرم داده بود که همین شش نافله ی شب را با تمام آداب و بدون عجله می خواندم، در حالی که یک ساعت طول هم نمی کشید؛ این برکت عمر است.

مرحوم مجلسی رحمه الله یک شرح عربی و یک شرح فارسی بر کتاب «من لایحضره الفقیه» دارند؛ در آغاز یکی از آن ها می فرمایند: من بیماری خاصی داشتم که بسیار شدید بود و خوب نمی شد. به محضر رسول اکرم، حضرت امیرالمومنین، صدیقه ی طاهره، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام تشریف پیدا کردم؛ (ایشان نمی فرمایند که خواب دیدم) حضرات غذای بهشتی به من دادند. گویا یک سیخ کباب هم در آن بود. جمعی هم در آن جا بودند. از آن غذا می خوردم، در حالی که هزاران طعم داشت. به دیگران هم می دادم، اما تمام نمی شد. میوه ای هم دادند که همین طور بود. سپس به مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شدم. وقتی از خواب بیدار شدم، تالیف کتاب «روضه المتقین» را شروع کردم که در کم تر از یک سال به اتمام رسید. این کتاب یک شرح علمی دقیقی است که در ۱۴ جلد چاپ شده است. انجام چنین کار بزرگی در مدت یک سال، با انجام کارهای دیگر همراه بوده است.

کسی که خواب خوبی ندارد، بیداری و سحر خوبی هم نخواهد داشت؛ کسی هم که سحر خوبی نداشته باشد، مسلماً روز خوبی نخواهد داشت. لذا بعضی از بزرگان، از آیات اوّل سوره ی مزمل این گونه استفاده کرده اند که هر کس در روز کار زیاد دارد، باید شب خوبی داشته باشد.

البته برای بیداری بین الطلوعین نباید در ابتدا به خود فشار آورد؛ در قدم اوّل باید

سعی کرد که نماز صبح را به موقع خواند و بعد از مقداری تعقیبات، به استراحت پرداخت؛ تا به تدریج بر این برنامه مسلط شد. چرا که «قَلِيلٌ يَدُومُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ»؛ (۱) عمل اندک ولی مستدام، بهتر است از زیادی که دوام ندارد.

## ۸. ذکر حضرت حق

### اشاره

گام بعدی که روی آن خیلی تاکید شده، ذکر حضرت حق است. در روایات درباره ی تعیین حدود ذکر، انواع ذکر، برکات و آثار، و کیفیت و آداب آن، گفت و گو شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذُّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ...»؛ (۲) خداوند متعال برای فرایض و تکالیف، حدودی قرار داده است؛ ولی برای یاد خود حدی قرار نداده و به ذکر کم هم راضی نشده است. حضرت در ادامه ی سخن به آیه ی: «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» استناد می کنند و در معنای «ذکر کثیر» می فرمایند: پدرم امام باقر علیه السلام دائماً مشغول ذکر بودند. وقتی که در کوچه با او راه می رفتم، ایشان ذکر خدا می گفتند؛ یا زمانی که بر سر سفره ی غذا می نشستند و یا وقتی که با مردم حرف می زد، دائماً مشغول به ذکر بودند. دستور می دادند که بین الطلوعین بیدار باشیم و به ذکر خدا مشغول شویم. به هر کدام از ما که قرآن می دانستیم، به خواندن قرآن امر می کرد و هر که نمی دانست او را به ذکر خدای متعال دعوت می نمود. پدرم می فرمود: خانه ای که در آن قرآن تلاوت شود و یاد خداوند فراوان برده شود، برکت آن خانه فراوان می شود؛ ملائکه در آن حاضر و شیاطین از آن دور می شوند؛ برای اهل آسمان بدرخشند، هم چنانی که ستاره ی فروزان برای اهل زمین می درخشد. (۳)

اهل این خانه به منبع نور متصل شده و نورانی می شوند. مثل چراغی که به منبع انرژی وصل می شود و اول خودش روشن می شود، سپس محیط را روشن، و از دور، دیگران را هم هدایت می کند. بالعکس؛ خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و

۱- . غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۹۸.

۲- . کافی، ج ۲، ص ۴۹۸، بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرًا.

۳- . کافی، ج ۲، ص ۴۹۸، بَابُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرًا.

ذکر خدا نباشد، برکتش کم می شود؛ فرشتگان از آن دور، و شیاطین به آن نزدیک می شوند.

### شروع ذکر، از ذکر زبانی

ذکر مراحلی دارد که از ذکر با زبان شروع می شود و به توجهات محاسبه ای و ذکر قلبی می رسد. برای مثال؛ انسان در ابتدا باید با زبان صلوات بفرستد. در روایت آمده است: «کسی که یک صلوات بفرستد، خدای متعال در هزار صف از ملائکه بر او صلوات می فرستد و همه ی مخلوقات و ملائکه به احترام خدای متعال بر او صلوات می فرستند؛ اگر کسی رغبت در این ثواب عظیم نکند، از او بیزاریم» (۱).

نمی توانیم بگوییم، ذکر قلبی اصل است؛ زیرا ذکر زبانی هم، ثواب فراوان دارد. علاوه بر این، ذکر زبانی مقدمه ی ذکر قلبی و باطنی است. البته باید مواظب آفاتی مثل ریا بود؛ نباید تصور شود که با هزار صلوات، فتح الفتوح شده و از همه طلب کار و بهتر شده ایم. دوام ذکر لسانی، انسان را به «مقام حب» می رساند و عامل انس و رفع حجاب می شود. (۲)

از جمله اذکاری که خیلی ثواب دارد و بنابر روایات، منشأ برکتِ عمر می شود، تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام است. بعضی از بزرگان، گفتن آن را یک ساعت طول می دادند. در روایات معصومین علیهم السلام از تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام به عنوان ذکر کثیر یاد شده است. (۳) این تسبیحات، هدیه ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه ی زهرا علیها السلام. البته ما در اذکار به اعداد توصیه نمی کنیم؛ می توان به اعدادی که در روایات آمده است، مانند تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام مقید بود؛ اما هر سفارشی که به کلام معصوم ختم نشود، قابل اعتماد نیست.

۱- «... عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِذَا ذُكِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِمَ فَأَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِمَ صِلَاهُ وَاحِدَةً، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صِلَى عَلَى الْعَبِيدِ لِيَصِلَ إِلَيْهِ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ صِلَاهُ مَلَائِكَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَزَعْجْ فِي هَذَا، فَهُوَ جَاهِلٌ مَغْرُورٌ، قَدْ بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ»؛ اصول کافی، ج ۴، ص ۳۵۱، بَابُ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

۲- در کتاب شریف «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» مرحوم صدوق رحمه الله، ثواب اذکار به طور مفصل بیان شده است.

۳- «وَ قَدْ رُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا - مَا هَذَا الذِّكْرُ الْكَثِيرُ قَالَ مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ الذِّكْرَ الْكَثِيرَ»؛ معانی الاخبار، ص ۱۹۳، «باب معنی ذکر الله كثيرا».

از جمله اذکار بسیار موثر دیگر، «ذکر یونسیه» است: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱). در روایت آمده است که حضرت می فرمایند: تعجب می کنم از کسی که مبتلا به غصه است، چرا به این ذکر متوسل نمی شود؟! خداوند در ادامه این کلام می فرماید: «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (۲).

یعنی این سنت کلی است؛ از خود آیه هم می توان این سنت کلی را دریافت که اگر انسان به ظلمات مبتلا شود (البته منظور، خصوص ظلمات ظاهری نیست) می تواند با این ذکر جبران کند؛ به ویژه اگر طرفین این ذکر به «صلوات بر محمد و آل محمد» مقرون شود.

این ذکر بسیار جامع و مشتمل بر ذکر توحید و تسبیح است. یعنی خدایا! تو منزهی و سرچشمه ی هدایت؛ و همه ی این ظلمات و گمراهی ها از ماست. در آیه ی دیگری می فرماید: «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ (۳) یعنی خدای متعال آن ابتلاء عظیمی را که باید تا قیامت ادامه پیدا می کرد، به واسطه ی این ذکر از حضرت یونس علیه السلام برداشت. در این ذکر هم توصیه به عدد نمی شود؛ البته در روایات نسبت به این ذکر به اندازه ی صلوات و ذکر توحید تأکید نشده است، ولی خیلی از علما و بزرگان روی این ذکر تأکید مخصوص دارند.

### تأمل و تفکر در آیات الهی

مرتبه ی دیگر از ذکر، ذکر در محاسبه است. مرحوم «فیض» رساله ای دارند به نام «اذکارالقلوب»؛ در این رساله یکی از اقسام ذکر را همین نوع می دانند. یعنی توجه و

۱- این ذکر شریف، بخشی از آیه ی مبارکه ۸۹ از سوره ی شریفه ی انبیاء (۲۱) است که می فرماید: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ حُمْرَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... عَجِبْتُ لِمَنِ اعْتَمَّ كَيْفَ لَا يَفْرَعُ إِلَى قَوْلِهِ- لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا- وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ...»؛ امالی صدوق، ص ۶. مجلس ۲.

۳- صفات (۳۷) آیه ی ۱۴۴.



تأمل و تفکر و تدبر در آیات الهی؛ پی بردن از طریق آن‌ها به عظمت و زیبایی‌های حق؛ منتهی شدن به اسماء جلال و جمال و حتی سنجیدن این نکته که آیا آن‌چنان که محبوب می‌خواهد، هستیم یا خیر؟

ایشان در کتاب «مَحْجَه الْبِيضَاء» در مبحث تفکر می‌فرمایند: انسان باید روی دو موضوع تفکر کند؛ اول در جلال و جمال محبوب و دوم در نقاط ضعف خود. انسان باید به جایی برسد که قلبش به ذکر حضرت حق مشغول شود؛ زیرا جز خدا کسی ارزش این را ندارد که در یاد انسان باشد؛ مگر این که آن ذکر به ذکر خدا برگردد؛ مثل یاد اهل بیت علیهم السلام. لحظه‌ای که قلب به یاد غیر خدا گره می‌خورد، لحظه‌ای است فانی شده؛ چون خود او فانی است.

### آثار و نتایج ذکر

در بیان آثار ذکر حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌ی ۲۲۲ نهج البلاغه می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوِهِ...».

ذکر خدا موجب جلای قلب است؛ قلب بعد از آن که سنگین شد و گوش قلب مواظظ حق را نشنید، تنها با ذکر خدا شنوا می‌شود. برخی وقتی قرآن خوانده می‌شود، مثل چهارپا هستند: «...يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً...»؛ (۱) فقط صدایی می‌شنوند! این گوش نیست! گوش باید به قلب متصل باشد تا وقتی می‌شنود، اصغاء کند. غفلت از حضرت حق، باعث سنگینی گوش قلب می‌شود و به واسطه‌ی ستیری که بین آن‌ها و قرآن پدید آمده است، انوار قرآن را نمی‌بینند:

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا». (۲)

ولی در اثر دوام ذکر حق، قلب دوباره بصیرت خود را پیدا می‌کند و حجاب‌ها را

۱- . بقره (۲) آیه‌ی ۱۷۱.

۲- . اسری (۱۷) آیه‌ی ۴۵؛ ترجمه: «و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم».

کنار می زند. در غیر این صورت، در اثر غفلت با حضرت حق عناد پیدا کرده و به تدریج با خودش نیز لجاجت می کند. این مرحله، خیلی خطرناک است؛ ولی با دوام ذکر، این لجاجت ها هم برطرف می شوند.

از برکاتی دیگری که در روایات برای دوام ذکر بیان شده، درک قرب و حضور و محبت است. در روایتی آمده است که جناب موسی کلیم علیه السلام به خدای متعال عرضه داشت: «تو از من دوری تا در موقع صدا زدن، فریاد بزنم؛ یا نزدیکی تا با تو نجوا کنم؟» خداوند متعال فرمود: «أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي»؛ (۱) اگر در یاد منی من هم نشین تو هستم و اگر به یاد من نیستی پیداست که فاصله ها زیاد است. البته خداوند با ماست؛ «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (۲) ولی ما با او نیستیم؛ بین ما حجاب وجود دارد. درجات ذکر، باعث درجات محبت می شود.

حب دیگران چون خودشان محدودند، محدود و فانی است و وقتی به وصالشان می رسی، محبت از بین می رود. ولی هر چه بیش تر به حضرت حق نزدیک شوی، شعله های محبت افروخته تر می شوند. چون: اولاً، جلوه های جدیدی از جمال و جلال محبوب، با دوام ذکر و قرب پیدا می شود و از نو دلبری می کند؛ ثانیاً، هر چه به خدا بیش تر نزدیک می شوی، از یک طرف احساس می کنی نزدیک هستی و از یک طرف احساس می کنی دور هستی. تازه احساس می کنی که: «عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنِ إِذْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ» (۳) به دو تا عجز می رسی؛ نه می توانی بشناسی و نه می توانی به او برسی. لذا راه معرفت، رسیدن به «مقام عجز» است. نه عقول می توانند کنه جمال او را درک کنند و نه دیده های دل می توانند به پاکی های جمال او نظر بیندازند. در عین این که در کنار او هستی، احساس می کنی محجوبی؛ حتی با آن که

۱- «... عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَمَّا نَاجَى رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَبْعِيدْ أُنْتِ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أُجَلِّكَ أَنْ أذُكَّرَكَ فِيهَا فَقَالَ يَا مُوسَى اذْكَرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ توحید صدوق، ص ۱۸۲، «باب نفی المكان و الزمان و السكون و الحركة و النزول و الصعود و الانتقال عن الله عز و جل».

۲- حدید (۵۷) آیه ی ۴.

۳- مناجات خمسہ عشر، مناجات العارفين.

دائماً حجاب‌ها برداشته شده و تجلیات جدیدی محقق می‌شود. لذا مرحوم فیض می‌فرماید: بالاترین مقام، «مقام حب الهی» است؛ همه‌ی مقامات دیگر یا مقدمه و یا نتیجه‌ی محبت هستند؛ محبتی که با ذکر به دست می‌آید.

ممکن است آغاز ذکر دشوار باشد، ولی به تدریج باعث محبت و انس می‌شود. مراتب بعدی نیز به وسیله‌ی حب و انس به دست می‌آیند. به همین شکل، داد و ستد رخ می‌دهد و حب و انس بالاتر، باعث ذکر بالاتر می‌شود؛ تا این که انسان به ذکر عملی می‌رسد و در همه‌ی لحظات نسبت به حضرت حق مراقبه می‌یابد و آن چه را مورد رضای او نیست ترک می‌کند. به تعبیر دیگر، همه‌ی وجود انسان ذاکر می‌شود؛ همان طور که اعضای مختلف، گناه مخصوص به خود دارند، ذکر مخصوص به خود را هم دارند. اگر این طور شد، انسان ذاکر، از تأملات و تفکرات خود بهره‌مند می‌شود؛ و گرنه کسی که اهل ذکر نیست، تأملات و تفکرات ثمربخشی هم ندارد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يَظُنُّونَ اللَّهُ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱)

در آمد و شد شب و روز، و در خلقت آسمان و زمین، آیات فراوانی هستند؛ نه یک آیه. ما در محضر آیات خدا هستیم، ولی:

«بی دلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد»

همه، آیات حقدند؛ اما در نظر اولی‌الالباب. خدا رحمت کند استاد ما را که می‌فرمودند: آدمی که در بیابان مشغول بازی‌گری و تفریح است و گم کرده‌ای ندارد، از کنارش گله‌های گوسفند عبور می‌کنند اما برای او آیه نیستند؛ ولی همین آدم اگر راه گم کرده باشد، ردپای این گوسفندان و آثار باقی مانده‌ی آن‌ها هم، برای او نشانه هستند.

اگر آدم در دنیا گم کرده ای نداشته باشد، دنیا معبود و «بت» او می شود. اگر بت پرست شوی، دیگر بت آیه نیست؛ اما برای اولی الالباب، همه چیز آیه است. همان کسانی که «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»؛ آن هایی که دائم در ذکر محبوبند.

بعد از این که خداوند متعال چگونگی عزیز شدن یوسف را بیان می کند، می فرماید:

«وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ. وَمَا تَسْتَأْذِنُ لَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا- ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. وَكَأَيُّنَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» (۱)

چرا مردم ایمان نمی آورند؟! آیا خدا کم گذاشته؛ یا آیات خدا فراوان است، ولی آن ها اعراض کرده اند و قلبشان به جانب دیگری می رود؟! عالم برای کسانی که قلب شان به سوی خداست، آیه است. عده ای می گویند: «خدا کجاست؟! اهل ذکر می گویند: «غیر خدا کجاست؟! تفاوت نگاه ها را ببینید؛ یکی می گوید: «خدا کو؟!» ولی دیگری می فرماید: «خدایا! کور باد چشمی که تو را نبیند».

«أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَىٰ غِثَتْ حَتَّىٰ تَحْتَاجَ إِلَىٰ دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَىٰ بَعْدَتْ حَتَّىٰ تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَمَّا تَزَالُ [تَرَكَ] عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ حَسِيْرَتٌ صَفَقَهُ عَيْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا» (۲)

برای رسیدن به خدا فقط برهان کافی نیست، بلکه این ذکر است که انسان را به مقصد می رساند.

۱- . یوسف (۱۲) آیات ۱۰۳ الی ۱۰۵؛ ترجمه: «و بیش تر مردم - هر چند آرزومند باشی - ایمان آورنده نیستند. و تو بر این [کار] پاداشی از آنان نمی خواهی. آن [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست. و چه بسیار نشانه ها در آسمان ها و زمین است که بر آن ها می گذرند در حالی که از آن ها روی برمی گردانند».

۲- . دعای عرفه؛ ترجمه: «آیا دیگری (غیر از تو) ظهوری دارد که تو نداری تا او مظهر تو گردد؟ (نه هرگز) کی نمان شدی تا نیازت محتاج دلیل باشد که به تو رهنماید؛ کی دور شدی تا آثار کسی را به تو رسانند؛ کور باد دیده ای که تو را نبیند با این که پیوسته دیده بان اویی؛ و زیان بر دست آورد بنده ای که بهره ای از دوستی تو ندارد».

انسان به اندازه ی همتی که دارد، در راه قرب به خدای متعال نتیجه می گیرد و اگر در این راه کفران کند، از هدایت هایی که شامل حالش شده است، محروم می شود؛ لذا پس از ورود به میدان مجاهده ی باطنی، میزان «شکر» و «کفر»، در هدایت انسان تأثیر خواهد داشت.

فصل دوم: مقامات سلوکی در زیارت عاشورا

اشاره



پس از تمام زحماتی که گفته شد، یکی از مهم ترین عوامل موفقیت انسان، ابتلائات الهی است که متناسب با موقعیت عبد، و برای رشد معنوی او فراهم می گردد. همه ی ریاضت ها برای رشد انسان مفیدند، اما هیچ یک به اندازه ی ابتلائات الهی، مؤثر نیستند. لذا جا دارد که از ابتلائات الهی، به عنوان بهترین نردبان سیر و سلوک نام ببریم.

بین «ابتلائات» و «ریاضت ها» تفاوت هایی وجود دارد. برخی آفت ها، مانند: «عجب» و «خروج از حد تقصیر در بندگی» و...، ریاضت ها را تهدید می کند؛ اما در ابتلائات الهی، آفت هایی از قبیل: «تکبر بر بندگان خدا» وجود ندارد. البته انسان همواره باید در مجاهدات باطنی بکوشد و مراقب مفاسد آن باشد؛ در نهایت هم، خود را گنه کار بداند و تقصیر خود را در بندگی ببیند. برای در امان ماندن از عجب، می توان عبادات و مراقبات خود را با عبادات و مراقبات اولیای خدا و اصحاب ائمه ی معصومین علیهم السلام مقایسه کرد. با این مقایسه ها و محاسبه ها، بدهکاری انسان معلوم می شود و تلاش های او در برابر عنایت ها و نعمت های الهی بسیار ناچیز جلوه می کند. به ویژه باید توجه داشت که همه ی تلاش های انسان با توفیق الهی صورت می گیرد و بدون دست گیری خداوند متعال، انسان به هیچ کار خیری موفق نمی شود.

«ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ». (۱)

به هر حال، برخلاف ابتلائات الهی، آفت هایی در ریاضت وجود دارد. «بیماری»، «فقر» یا «خرج کردن آبرو در صورت لزوم» از یک سو مانع عجب و تکبر انسان



می شود؛ و از سوی دیگر، موجب انکسار و شکستگی در درگاه الهی، که از ارزش مندترین سرمایه های انسان است، می گردد. حتی یکی از برکات پیری، که همه ی قوای انسان در آن معکوس می شوند، همین انکسار است؛ «وَمَنْ نُعْمِرْهُ نُتَكْسِرْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» (۱).

با کهولت سن، نشاط، حافظه، سلامت جسم و سایر قوای انسانی کاهش می یابند و مقدمات انکسار او فراهم می شود. یکی از بزرگان می فرمودند: خدمت آقای فلسفی (واعظ معروف) بودیم؛ ایشان فرمودند: «خداوند همه چیز را در پیری از انسان می گیرد؛ الا سرفه!» به آقای فلسفی گفتم: «ولی در پیری به انسان حالت انکسار می دهند.» ایشان خیلی این حرف را پسندیدند. پیری، غرور جوانی را که احساس می کند توان فتح همه ی عالم را دارد، از او می گیرد؛ در او حالت بدهکاری به وجود می آورد؛ این احساس سرمایه ی ارزش مندی برای رفتن از دنیاست.

### سلوک با ابتلائات امام معصوم علیه السلام

ابتلائات الهی، متناسب با گرفتاری های مؤمن هستند؛ خدای متعال کسی را که باید بیمار شود، دچار بیماری، و کسی را که باید فقیر شود، به فقر دچار می کند. انسان گاهی در محاسبه های خلوت خود، تصور می کند همه ی استانداردها را دارد. مثلاً تصور می کند عجب ندارد؛ تعلق به دنیا در او نیست؛ گاهی نقص خود را می فهمد اما نمی تواند آن را درمان کند. بلای الهی، هم عیوب را نشان می دهد و هم آن ها را رفع می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَيَّرْ فِيهِ مِنْ سَيِّئَاتِهِ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَخَذْتَ بِي مِنْ عِلِّيٍّ فِي جَسَدِي فَمَا أُذْرِي، يَا

۱- . یس (۳۶) آیه ۶۸؛ ترجمه: «و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار اُفت می کنیم؛ آیا نمی اندیشند؟»

إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ...» (۱).

مؤمن در سلامتی توفیق عبادت دارد و از آن بهره مند می شود؛ اما در بیماری، خداوند عبادت هایی را برای او ثبت می کند که قابل تصور نیست. علاوه بر این، خدای متعال با این بلاها نه تنها خطاهای مومن را محو می کند، بلکه آن ها را به حسنات تبدیل می کند.

بلاها چندگونه اند. گاهی بلاها، کفاره ی گناهان هستند که معمولاً در افراد معمولی مصداق دارد. در روایت آمده است که پای یکی از اصحاب هنگام ملاقات با امیرالمومنین علیه السلام به چارچوب در خورد و به زمین افتاد. حضرت آیه ی: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۲) را تلاوت کردند. آن شخص سؤال کرد: «مگر چه کرده بودم؟!» حضرت فرمودند: «چرا بسم الله نگفتی و با حالت غفلت از خدا وارد شدی؟!» (۳)

بلا- برای اولیای خدا باعث ترفیع درجه است؛ مانند بلایی که برای سیدالشهدا علیه السلام پیش آمد؛ این بلاها برای مومن، رحمت و ابزار سیر و سلوک است. اما برای کافر، تماماً عقوبت محسوب می شود.

ظرفیت بلاها نیز متفاوت است. بعضی از بلاها فقط صاحب بلا- را نجات می دهد؛ اما بعضی از بلاها، برای صاحب بلا «ضیافت» و برای دیگران «عامل

۱- . صحیفه ی سجادیه، دعای ۱۵، نیايش حضرت هنگام بیماری یا نزول بلا و گرفتاری؛ ترجمه: «ای خداوند، حمد باد تو را، به سبب آن مایه از تندرستی که همچنان از آن بر خوردارم و نیز حمد باد تو را به سبب این بیماری که در تن من پدید آورده ای. ای خداوند، ندانم کدام یک از این دو حالت سزاوارتر به سپاسگزاری توست و کدام یک از این دو وقت به شکر تو اولی است...».

۲- . شوری (۴۲) آیه ی ۳۰.

۳- . [روایت از امام صادق علیه السلام است که ماجرای سفارش امیرالمومنین علیه السلام به «عبدالله بن یحیی» برای اهمیت ذکر شریف «بسم الله الرحمن الرحيم» نقل می کند. رک: توحید صدوق، ج ۱، «باب ۳۱، معنی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»، ص ۲۳۰. (قَالَ الصَّادِقُ عَ وَ الرَّبِّمَا تَرَكَ بَعْضُ شَيْعَتِنَا فِي افْتِتَاحِ اَمْرِهِ- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ- فَيَمْتَحِنُهُ اللّٰهُ بِمَكْرُوهِ لِیَبْبَهُهُ عَلٰی شُكْرِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی وَ الشَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ يَمْحَقَ عَنْهُ وَضَمَّهُ تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ...)].

نجات» است. بعضی انسان ها ظرفیت تهذیب تاریخی دارند. در کتاب شریف کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَيُدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرْيَةِ الْفَنَاءِ»؛ (۱) یعنی گاهی صبر یک مومن، عامل نجات یک قوم می شود؛ هم چنان که تحمل حضرت یوسف علیه السلام در مقابل آن بلای بزرگ، یک قوم را از گرسنگی و مرگ و بت پرستی نجات داد.

زمانی که حضرت در چاه بود، جبرئیل آمد و گفت: «این جا چه می کنی؟!» فرمود: برادرانم مرا در این چاه انداخته اند. جبرئیل پرسید: «آیا دوست داری و می خواهی که تو را نجات دهم؟» یوسف علیه السلام فرمود: «تا خدا چه خواهد». (۲) بعد از نجات از چاه نیز می توانست به مردم بگوید: «من برده نیستم و پیغمبرزاده ام!» علاوه بر این می توانست نزد حضرت یعقوب علیه السلام برگردد، ولی تحمل کرد و آن آثار بزرگ به وجود آمد. صبر مبلغین دین در «بلاها»، «ترک معصیت» و «انجام طاعات»، هم عامل رشد خودشان و هم عامل نجات یک ملت و مجرای عنایت حضرت حق می شود.

مهم ترین وسیله ی سلوک، توجه به بلای اولیای خدا و به ویژه اعظم بلاها و ابتلائات، یعنی مصیبت سیدالشهدا علیه السلام است؛ مصیبتی که در حقیقت ابتلای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. این ابتلا، اعظم وسائل سلوک به سمت خدای متعال و محور تهذیب همه ی جوامع و همه ی تاریخ است. حتی انبیای اولوالعزم علیهم السلام نیز از این ابتلا بهره برده و به واسطه ی آن رشد کرده اند. سیر و سلوک با بلای اولیای الهی، سریع الوصول تر است و منازل، مراحل و شرایط دیگری دارد.

در یک نگاه کلان، غرض از خلقت انسان و بعثت انبیاء این است که انسان به مقام توحید و عبودیت برسد؛ راه رسیدن به این مقام، تولی تام نسبت به ولایت الهی و تبری تام نسبت به ولایت اولیای طاغوت است؛ حقیقت دین داری هم همین

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، باب «فِيمَا يَدْفَعُ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِ».

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵۷، باب «الدعاء للكرب والهم والحزن والخوف»؛ «...عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا طَرَحَ إِخْوَهُ يُوسُفَ - يُوسُفَ فِي الْجُبِّ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ ع فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا غَلَامُ مَا تَصْنَعُ هَاهُنَا فَقَالَ إِنَّ إِخْوَتِي أَلْقَوْنِي فِي الْجُبِّ قَالَ فَتَحِبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهُ قَالَ ذَاكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ شَاءَ أَخْرَجَنِي».

است؛ نتیجه ی این تولی و تبری تام هم این است که انسان تحت ولایت خدای متعال قرار می گیرد. اساس سلوک انسان، سلوک با ولایت خدای متعال است؛ یعنی از ناحیه ی انسان، ایمان و پذیرش ولایت خدای متعال است. نتیجه ی این پذیرش، جریان ولایت الهیه در ما و نورانی شدن به نور ولایت الهی است. تولی به ولایت خدای متعال، محملی جز تولی به ولایت اولیای الهی ندارد؛ محور جریان ولایت الهیه هم، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام هستند که اولین میثاق را دارند. ولایت آن ها طریق جریان ولایت الهیه در عالم، نسبت به همه ی مخلوقات و از جمله انسان و حتی انبیای اولوالعزم است. بنابراین، تولی به ولایت آن ها و تبری از ولایت اولیای طاغوت، طریق قرب انسان به سوی خدای متعال است. همان گونه که ممکن است انسان در اصل توحید، در معرض شرک جلی و خفی قرار بگیرد، نسبت به امر ولایت الهیه و اولیای الهی هم مطلب از همین قرار است. انسان ممکن است در پذیرش ولایت ایشان به شرک مبتلا شود و این شرک، گرچه شرک خفی است، ولی شرک در توحید است. انسان در همه ی عرصه ها و شئون حیات خود باید به ولایت خدای متعال متولی باشد و از ولایت اولیای طاغوت متبری. این تولی باید همه ی عرصه های حیات انسان، از روح و ذهن تا فعالیت های خارجی او را پوشش دهد. نتیجه ی تولی روحی، «تخلق به اخلاق حمیده» و نتیجه ی تولی در مرحله ی اعتقاد و فکر، «اصلاح در اعتقادات و فکر انسان» است. تولی در عمل نیز اصلاح در عمل را به دنبال دارد. این تولی باید در عرصه ی حیات اجتماعی انسان و حتی در عرصه ی حضور انسان در تکامل تاریخ نیز جریان داشته باشد. یعنی انسان همان گونه که حیات فردی دارد، در نظام اجتماعی نیز زندگی می کند و به میزان ظرفیت وجودی خود در تکامل تاریخ مشارکت دارد. مشارکت در تکامل تاریخ و حضور در جامعه و در عرصه ی حیات فردی باید در شعاع تولی و تبری باشد؛ یعنی پرستش اجتماعی و تاریخی انسان هم باید بر محور تولی و تبری شکل بگیرد. بر این اساس، دو جریان ولایت در عالم موجود است: «ولایت حق» و «ولایت

باطل»؛ جریان تاریخی حق و باطل، بر محور این دو ولایت شکل می‌گیرند و در طول این جریان‌های تاریخی هم، نظام‌های اجتماعی پدید می‌آیند. از این رو، حضور انسان در جریان تاریخ، باید در مقیاس تاریخی پرستش خدای متعال و در جامعه‌ی تاریخی انبیا و اولیا حضور پیدا کند؛ این اصلی‌ترین نوع پرستش انسان است. حضور در توسعه‌ی تاریخی کلمه‌ی توحید و اقامه‌ی آن به میزان وسع انسان، اساس تکلیف انسان در امر به معروف و نهی از منکر است. نظام فطرت انسان با جریان خلقت و تشریح در این حوزه هماهنگی دارد. به همین خاطر هم محور وجود انسان برای رسیدن به کمال و رشد، باید ولایت ولی الله باشد و آدمی نسبت به ولایت ولی خدا، تولی تام پیدا کند. بر این اساس، حتی تخلّق به اخلاق حمیده هم از فروع تولی به ولایت الهیه است و مفهوم «تهذیب نفس» و معنا و طریق آن نیز عوض می‌شود. انسان به میزانی که اراده‌ی خود را بر محور ولی خدا قرار می‌دهد و در خدمت او قرار می‌گیرد، به قرب الهی راه می‌یابد. ریاضت کسی که در مسیر تولی به ولایت ولی الله نیست، به نتیجه‌ی مثبتی نمی‌رسد. اگر هم در عین ریاضت، از ولایت اولیای طاغوت تبری نداشته باشد و حبّ آن‌ها در دل او جایگاهی داشته باشند، همین حبّ به منزله‌ی مشارکت در توسعه‌ی جریان باطل محسوب خواهد شد. این اصلی‌ترین معصیتی است که ممکن است برای یک انسان اتفاق بیافتد. معیار تهذیب «فرد» و «جامعه» و «تاریخ» این است که همه‌ی شئون فرد و جامعه و تاریخ، بر محور ولی الله شکل بگیرد و صبغه‌ی ولایت ولی الله در او جاری شود. یعنی هر یک از این شئون، مجرای جریان نور ولی خدا باشند. نورانی شدن به نور ولایت الهیه در همه‌ی عرصه‌های تاریخ و فرد و جامعه، حقیقت تهذیب است. و نیز اصلی‌ترین فعلی که برای هدایت تاریخ انجام می‌شود، پرستش و بندگی اولیای خداست. عبادت آن‌ها محور تهذیب تاریخ و جامعه و افراد است؛ تهذیب سایر عباد، از طریق اطاعت از آن‌ها و با وساطت عبادت آن‌هاست. از اعظم عباداتی که اولیای الهی دارند، ابتلائاتی است که در مسیر «تحقق کلمه‌ی توحید» تحمل فرموده‌اند.

آن‌ها میثاق این ابتلائات را در عالم ذر داده‌اند؛ تحمل بلاى الهی و وفا به میثاق‌هایی که از عالم ذر آغاز شده است، از اعظم عبادت‌های ایشان است. ثمره‌ی این عبادت برای آن حضرات «قرب» و برای دیگران «شفاعت در قرب» است. بر همین اساس، یکی از اصلی‌ترین مرکب‌های سیر و سلوک فردی و اجتماعی و تاریخی، سلوک با بلاى اولیای خدا و توجه به همان ابتلائاتی است که در مسیر قرب خود و تاریخ به سوی خدای متعال تحمل کرده‌اند. به تعبیر دیگر، آن‌چه محور تهذیب تاریخ، جامعه و افراد است، بلاى اولیای خدا و طریق قرب انسان‌ها به خدای متعال و تهذیب افراد و اجتماع و تاریخ، تولى به آن عبادت و تحمل بلاى الهی است. توجه به آن ابتلائات و سیر با بلاى اولیای خدا، یکی از بهترین ابزارها و نردبان‌های سلوک به سوی خدای متعال است.

توجه به بلاى اولیای خدا باید سه چیز را در انسان ایجاد کند: ابتدا «حمد بر فعل خدای متعال و رسیدن به درک زیبایی صنع حق»، حتی در متن بلا؛ سپس «تولى به ولایت اولیای خدا» و در نهایت «تبرى از ولایت اولیای طاغوت». اگر حقیقت تهذیب به تولى و تبرى تعریف شد، اصلی‌ترین مرکب سلوک و حرکت در مسیر تهذیب، توجه به بلاى اولیای خدا و مرکب بلاى اولیای خدا و به ویژه بلاى حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا است.

بلاى سیدالشهدا علیه السلام محور تهذیب تاریخ است و همه‌ی کسانی که هدایت یافته‌اند، از سفره‌ی این بلا ارتزاق کرده‌اند و از این نردبان سلوک بالا رفته‌اند. سلوک با بلاى سیدالشهدا علیه السلام یعنی ورود در این مصیبت و سالک شدن با عاشورا. عبادتی که حضرت در گودی قتلگاه انجام دادند، می‌تواند همه‌ی عالم را بهشتی کند؛ اگر در عاشورا همه‌ی عالم می‌خواستند مانند «حبيب بن مظاهر» باشند، به وسیله‌ی بلاى حضرت این امکان وجود داشت.

سلوک با بلاى امام معصوم، بر خلاف سلوک با ریاضت‌های غیرشرعی، از انسان «درویش» نمی‌سازد. سالک بلاى سیدالشهدا علیه السلام خودش محور درگیری با

باطل در عالم می شود و در مقام: «سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» قرار می گیرد. سالک در یک جبهه، سرشار از وفا؛ و در جبهه ی دیگر، یک پارچه آتش است؛ این سلوک، «لعن» و «سلام» و «رحمت» به دنبال می آورد.

ادعای لزوم شادی به این دلیل که سیدالشهدا علیه السلام در ضیافت الهی است، از پایه و اساس، باطل است؛ چون هرگز نمی توان با خنده از بلا بهره مند شد. اگرچه عاشورا «ضیافت» است، اما «ضیافت بلا» است؛ شرط ورود به چنین ضیافتی، گریه است؛ حتی گریه ای تا سر حد مرگ. مراحل سلوک با بلای معصوم علیهم السلام از مدخل «پیوند عاطفی و روحی» و «گریه» آغاز می شود؛ لذا هنگامی که به حزن و گریه ی دائمی امام سجاد علیه السلام اعتراض می کنند، حضرت می فرمایند:

«یعقوب علیه السلام در حالی که فقط یک فرزندش غایب شده بود، سال ها گریه کرد؛ من که در یک روز با چشم خود دیدم، پدر و بسیاری از اهل بیت را ذبح کردند، چگونه گریه نکنم؟» (۱)

گریه ی زین العابدین علیه السلام، گریه ی بر پدر نیست؛ گریه ی ایشان گریه ی بر ولی خداست که برای ایشان سلوک می آورد.

پس از آن که حضرت یوسف علیه السلام و حضرت یعقوب علیه السلام به هم رسیدند، یعقوب علیه السلام به اصرار از یوسف علیه السلام خواست که سرگذشت خود را تعریف کنند؛ یوسف علیه السلام بخشی از سرگذشت خودشان را این گونه تعریف کردند: برادرانم مرا کنار سر چاهی بردند و گفتند: «لباس هایت را در بیاور». آن ها را قسم دادم که مرا به چاه بیندازید، اما عریانم نکنید. یکی از برادرانم کارد کشید و گفت: «اگر لباس هایت را بیرون نیاوری، تو را می کشم.» بعد مرا عریان کردند و به چاه انداختند. در این حال حضرت

---

۱- «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَشْرَفَ مَوْلَى لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ هُوَ فِي سَقِيْفِهِ لَهُ سَاجِدٌ يَبْكِي فَقَالَ لَهُ يَا مَوْلَايَ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِيَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ وَقَالَ وَيْلَكَ أَوْ نَكَلْتَكَ أُمَّكَ وَاللَّهِ لَقَدْ شَكَا يَعْقُوبُ إِلَى رَبِّهِ فِي أَقَلِّ مِمَّا رَأَيْتَ حَتَّى قَالَ يَا أَسِيفِي عَلِيُّ يُوْشِفُ أَنَّهُ فَصَدَّ ابْنًا وَاحِدًا وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ جَمَاعَةَ أَهْلِ بَيْتِي يُذَبِّحُونَ حَوْلِي...»؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۷، باب ۳۵ (بکاء علی بن الحسین علی الحسین بن علی).

یعقوب علیه السلام بیهوش شدند؛ وقتی به هوش آمدند، گفتند: «ادامه بده». حضرت یوسف علیه السلام فرمودند: «مرا معاف بدارید؛ مابقی گفتنی نیست».

کدام یک از ما وقتی سخن از عریان نمودن امام حسین علیه السلام به میان می آید، بیهوش می شویم؟ مصیبت حضرت یوسف علیه السلام با مصیبت امام حسین علیه السلام قابل مقایسه نیست؛ با این حال حضرت یعقوب علیه السلام در اوج قدرت هم نمی توانند این مصیبت را تحمل کنند! مصیبت حضرت چنان عظیم است که همه ی پیامبران، ملائکه و موجودات برای حضرت گریسته اند. از یک سو همه ی افعال ایشان، عین عبادت است؛ از سوی دیگر، مامور به تکالیفی هستند که بر عهده ی دیگران نیست. در روایت آمده است:

«خَالِطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صِغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ (۱)

مصیبت حضرت در گودال قتلگاه، فقط در ظرف تحمل معصومین علیهم السلام می گنجد؛ اگر باطن این مصیبت آشکار شود، دیگران حتی قدرت تحمل آن را در بهشت هم ندارند. «ولئى الهى» از عالم انوار آمده است تا عالم را به سوی نور ببرد؛ اما او را تشنه، گرسنه و بین دو نهر آب، در حالی که زن و فرزندانش در معرض تعرض دشمن بودند، و با آن که می توانست همه ی آن ها را با اشاره ای از بین ببرد، شهید می کنند و سرش را به نیزه می زنند... .

در برخی آثار و اشعار آمده است: در روز عاشورا، شاعری وارد «حلب» شد. «حلب» شهری کهن است که مردمش از دیرباز شیعه بوده اند. مشاهده کرد که مردم مشغول عزاداری هستند؛ به مردم گفت: «چه خبر است و این عزای کیست؟»

۱- بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶، باب ۱۲ (فی أئمة آل محمد أن أمرهم صعب مستصعب)؛ ترجمه: «با مردم به آن چه می شناسند و قبول دارند آمیزش کنید، آن چه را باور ندارند وانهد آن ها را به روی خود، امر ما دشوار و سخت است متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ی مؤمنی که دلش را خدا به ایمان آزمایش کرده است».



مردم به او اعتنا نکردند. گفت: «من شاعر و مرثیه گو هستم و می توانم نوحه سرایی کنم.» به او گفتند: «آیا نمی دانی امروز چه روزی است؟! مگر مسلمان نیستی؟! امروز روز عاشور و روز شهادت پسر پیغمبر خداست.» شاعر به آن ها گفت: «باید بر حال شما گریه کرد؛ شما بر چنین شخصیتی گریه می کنید، در حالی که او در اوج ضیافت بوده است. این شماست که مهجور و محروم هستید!

این نگاه نادرست به ماجرای عاشورا است؛ کسی که چنین نگاهی دارد قطعاً از این ضیافت بهره مند نمی شود. او دروغ می گوید و ضیافتی نمی بیند؛ آن چه می بیند توهمات و تخیلاتی بیش نیست. آدمی که فارغ البال در حاشیه ایستاده است چگونه می تواند بلا و ضیافت ولی خدا را درک کند؟! کسی می تواند از عاشورا بهره مند گردد که در قدم اول، مبتلا شود؛ بلا و اولیای خدا، جان او را فرا گیرد و عظمت بلا را درک کند. انسان با «درک عظمت بلا» و پس از «تنزل آن در جان» و «ابتلا به بلا» اولیای خدا، دو چیز را درک می کند: اول؛ زیبایی این بلا و ضیافت فوق العاده ای که در گودی قتلگاه برای چهارده معصوم علیهم السلام وجود دارد. دوم؛ درک می کند که همه ی عالم، اعم از: ملائکه، کزویون، انبیاء علیهم السلام، انسان، جن، حیوان، نباتات و حتی جمادات از این ضیافت برخوردارند. بیان روایات این است که حتی انبیای اولوالعزم علیهم السلام از عاشورا بهره برده اند.

اگر کسی به بلا و اولیای خدا مبتلا شود، به مقامی می رسد که مانند «سعید بن عبدالله» در روز عاشورا به امام حسین علیه السلام عرض می کند: «آقا! حلقه ی محاصره تنگ شده است و من تحمل دیدن محاصره ی شما را ندارم؛ اجازه دهید بروم و شهید شوم.» او کسی است که هنگام نماز حضرت، سپر به دست می گیرد تا سیدالشهدا علیه السلام نماز بخواند. می سوزد و به بلا و ولی خدا مبتلا می شود؛ می سوزد و می تواند شفاعت و ضیافت را در متن بلا و معصوم علیه السلام بفهمد؛ در غیر این صورت، اصلاً نمی توان ضیافتی را مشاهده کرد. برخی نمی توانند کیفیت سلوک ولی خدا را درک کنند و به حادثه ی عاشورا، هم چون سایر جنگ های تاریخ نگاه می کنند این

عده نمی توانند بفهمند که ماجرای سیدالشهدا علیه السلام میثاقی است که خداوند عهد آن را در عالم ذر گرفته و امام حسین علیه السلام هم پای آن میثاق ایستاده است. اگر انسان به بلای معصومین علیهم السلام مبتلاء شود و جانش در بلای آن ها بسوزد و مصداق «لَقَدْ عَظُمَ مُصِيبِي بِحُكِّكَ» و «لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا» گردد، آن گاه از شفاعت ایشان برخوردار می شود؛ روزنه ای از ضیافت بلای معصوم برای او باز می شود؛ و در نهایت به نقطه ای می رسد که می فهمد همه ی این شفاعت ها توسط امام حسین علیه السلام صورت می گیرد.

همه ی عالم، مهمان بلای اولیای خدا هستند؛ ربوبیت خدای متعال بر عوالم، از مجرای بلای اولیای خدا می گذرد و هر کس هر چه به دست آورد، در شعاع بلای اولیای خداست. همه ی عالم ریزه خوار سفره ی بلای اولیای خدا هستند؛ این ذوات نورانی پناهگاه دیگران و وسیله ی تقرب و رسیدن به مقام رضوان اند؛ این هم یعنی شفاعت.

### سند زیارت عاشورا و کیفیت قرائت آن

در زیارت شریف عاشورا، مراحل سلوک با بلای ولی خدا بیان شده است. (۱) این زیارت با سندهای گوناگونی نقل شده است؛ برای نمونه: شیخ طوسی رحمه الله در «مصباح المتهدد»، و ابن قولویه رحمه الله در «کامل الزیارات» با اسناد مختلفی به نقل آن پرداخته اند.

از آن جا که بررسی سند به طور مفصل مورد نظر نیست، یکی از سندهایی که مرحوم شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است را اصل قرار داده، قسمتی از آن را می خوانیم و به چند سند دیگر اشاره کرده و سپس، به اصل زیارت می پردازیم.

شیخ طوسی رحمه الله از کتاب «محمد بن اسماعیل بن بزيع» که از بزرگان روات شیعه است، از «صالح بن عقبه» از پدرش «عقبه بن قیس» از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

«مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فِي يَوْمِ عِيشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ حَتَّى يَظُلَّ عِنْدَهُ بِأَكْبَارِ لَقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ يَلْقَاهُ بِثَوَابِ أَلْفِي حِجَّةٍ وَ أَلْفِي عُمْرَةٍ وَ أَلْفِي غَزْوَةٍ، ثَوَابٌ كُلُّ غَزْوَةٍ وَ حِجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ كَتَّوَابِ»

۱- - سلوک با بلای معصوم علیه السلام در دعای ندبه، زیارت نامه ی حضرت زهرا علیها السلام و ... هم مطرح شده است.

مَنْ حَجَّ وَاعْتَمَرَ وَعَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَمَعَ الْأَثَمَةِ الرَّاشِدِينَ...»؛ (۱)

کسی که سیدالشهدا علیه السلام را در روز دهم محرم زیارت کند و در کنار قبر حضرت، برای ایشان عزاداری نماید و بگرید، روز قیامت خداوند را با ثواب دو هزار حج، دو هزار عمره و دو هزار جهاد، آن هم حج و عمره و جهادی که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی معصومین علیهم السلام باشد، ملاقات می کند.

سپس از امام علیه السلام می پرسد: «وظیفه ی کسی که در دور دست هاست و ممکن نیست در آن روز خودش را به حرم سیدالشهدا علیه السلام برساند، چیست؟» حضرت فرمودند: «به صحرا یا به جای بلندی از خانه اش برود و به سوی حضرت اشاره کند و سلام دهد و در نفرین قاتلین حضرت بکوشد؛ پس از این سلام و لعن، دو رکعت نماز بخواند. این کار را باید در ابتدای روز و پیش از ظهر انجام دهد؛ سپس برای سیدالشهدا علیه السلام عزاداری و گریه کند و به اهل خویش و کسانی که از آن ها تقیه نمی کنند نیز، به عزاداری و اظهار جزع دستور بدهد. (۲) به یک دیگر نسبت به مصیبت سیدالشهدا علیه السلام تعزیت بگویند. اگر کسی این اعمال را انجام دهد، من ضمانت می کنم که خدای متعال همه ی آن ثواب ها را به او نیز عطا می کند.»

گویا این سخن برای راوی سنگین آمده بود؛ از این رو تکرار کرد و به حضرت عرضه داشت: «شما ضمانت می کنید که خدای متعال همه ی آن ثواب ها را بدهد؟» حضرت فرمودند: «من ضمانت می کنم.» از حضرت پرسید: «چگونه در روز عاشورا به یک دیگر تسلیت بگوییم؟» حضرت فرمودند:

بگویند:

«أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَلْنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِتَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

۱- . مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۷۲، شرح زیاره ابی عبدالله فی یوم عاشوراء.

۲- . البته این قسمت مخصوص دوره ی تقیه بوده است.

در این تسلیت دو نکته وجود دارد: یکی این که در برابر این مصیبت، از خدای متعال برای هم دیگر پاداش می خواهیم؛ دوم این که از خدای بزرگ می خواهیم از کسانی باشیم که موفق به خون خواهی حضرت می شوند.

در ادامه، حضرت سفارش کردند که در روز عاشورا به دنبال حوائج مادی و جمع ارزاق نباشید. این سخن امام یک هشدار است؛ چرا که سران بنی امیه عاشورا را به عنوان روز عید عمومی اعلام کردند و برای آن، روزه های مستحبی با فضیلت های بسیار جعل نمودند و آن را جزو سنن جامعه قرار دادند. در آن روز، مثل اعیاد مهم، مواد غذایی و مایحتاج یک سال خود را ذخیره می کردند. حضرت در برابر این بدعتی که جعل شده بود و بنی امیه بر آن تأکید می کردند، فرمودند: «اگر می توانید، در این روز به دنبال حوائج مادی نباشید؛ این روز، مبارک نیست و حاجتی در آن برآورده نمی شود؛ و اگر برآورده شود، برکتی در آن نیست.» سپس فرمودند: «اگر این کارها را انجام دهید، خداوند متعال فضیلت مصیبت همه ی انبیا و اوصیا و صدیقین و شهدایی را که تا روز قیامت در راه خدا کشته شده یا مرده اند، به شما عطا می کند.» (۱)

پس از آن که امام، فضایل زیارت اباعبدالله علیه السلام را فرمودند، صالح بن عقبه و سیف بن عمیره نقل می کنند که علقمه بن محمد حَضْرَمِی (از اصحاب امام باقر علیه السلام) گفت: به حضرت عرضه کردم:

«عَلَّمَنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ ... إِذَا لَمْ أَرُوهُ مِنْ قُرْبٍ وَ أَوْمَأْتُ مِنْ بُعْدِ الْبِلَادِ وَ مِنْ دَارِي بِالسَّلَامِ إِلَيْهِ»؛ (۲)

به من دعائی بیاموزید که... اگر موفق نشدم، سیدالشهداء علیه السلام را از نزدیک زیارت کنم، از دور زیارت کنم. حضرت فرمودند:

۱- توضیح این نکته که چگونه زیارت این قدر فضیلت دارد، فرصت مستغلی می طلبد. در جای خود باید توضیح داد که تولی به ولی الله و تمسک به اولیای خدا سرچشمه ی خیراتی است که با اعمال دیگر قابل مقایسه نیست.

۲- البته نسخ در این قسمت، مقداری اختلاف دارند.

«يَا عَلَقْمَهُ إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تُؤْمِيَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ فَقُلْ بَعْدَ الْإِيْمَاءِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ التَّكْبِيرِ هَذَا الْقَوْلَ...»؛ (۱)

ای علقمه! تکبیر بگو و بعد از ایماء و اشاره به سلام، این زیارت را بخوان و دو رکعت نماز به جای آور. پس حضرت زیارت عاشورا را نقل کردند و فضائلی را برای آن برشمردند؛ از جمله فرمودند:

«فَبِأَنَّكَ إِذَا قُلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ دَعَوْتَ بِمَا يَدْعُو بِهِ زُورُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ مِائَةَ أَلْفِ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ كُنْتَ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تُشَارِكَهُمْ فِي دَرَجَاتِهِمْ وَ لَا تُعْرِفُ إِلَّا فِي الشُّهَدَاءِ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا مَعَهُ...».

برخی از محققین از این عبارت این گونه استفاده کرده اند که در زیارت عاشورا، اول باید تکبیر گفت؛ دوم، اشاره به حضرت کرد و زیارت را خواند؛ و سوم این که دو رکعت نماز هم به جای آورد.

در این روایت، دعای علقمه ذکر نشده است؛ بلکه در سند دیگری است که از «صفوان جمال» نقل شده و وی آن را بعد از زیارت عاشورا آورده است؛ لذا نباید آن را «دعای علقمه» نامید؛ چراکه راوی آن، صفوان جمال است. اما نکته ی مهمی که در خاتمه ی این روایت شریف، علقمه از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند، این است که حضرت فرمودند:

«يَا عَلَقْمَهُ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَارِكَ فَافْعَلْ وَ لَكَ ثَوَابُ جَمِيعِ ذَلِكَ»؛

یعنی اگر توانستی هر روز به این شکل حضرت را زیارت کنی، زیارت کن؛ زیرا تمام آن ثواب ها و فضائل هر روز برای تو خواهد بود. البته این تعبیر به شکل

۱- . اختلاف در نسخ این عبارت، منشأ اختلاف در کیفیت قرائت زیارت عاشورا شده است که بعضی از اقوال مختلف را می توان در «مصباح المتهجد» و «مصباح الزائر» دید. نکته ی دیگر این که تا این جای روایت، زیارت عاشورا نبود و فقط فضائل سلام دادن به حضرت و اقامه ی عزاداری را بیان می کرد. از آن جایی که خود زیارت عاشورا نقل می شود، راوی آن علقمه است. البته سندهای دیگری هم دارد.

دیگری هم نقل شده است. برای نمونه، در روایت «کامل الزیارات» این گونه آمده است که حضرت فرموده اند:

«يَا عَلْقَمَهُ إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تُؤَمِّيَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ وَقُلْتَ عِنْدَ الْإِيْمَاءِ إِلَيْهِ وَ مِنْ بَعْدِ الرَّكَعَتَيْنِ هَذَا الْقَوْلُ...» (۱)

یعنی به جای «بَعْدَ الْإِيْمَاءِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ التَّكْبِيرِ»، فرموده اند «عِنْدَ الْإِيْمَاءِ إِلَيْهِ وَ مِنْ بَعْدِ الرَّكَعَتَيْنِ». لذا برخی بزرگان با استفاده از تعبیر مصباح المتهجد، برای قرائت زیارت عاشورا سفارش می کنند که ابتدا باید یک سلام مختصر داد؛ بعد از آن دو رکعت نماز خوانده و تکبیر گفت؛ سپس زیارت را خوانده و در آخر نیز نماز زیارت را به جای آورد. بعضی از دیگر بزرگان نیز مقید بودند قبل از زیارت عاشورا، یکی از زیارت های امیرالمومنین علیه السلام، مثل زیارت امین الله و به ویژه زیارت ششم را بخوانند؛ زیرا پس از زیارت ششم، از کنار حرم حضرت امیرالمومنین علیه السلام به سیدالشهدا علیه السلام سلامی داده و بعد از آن هم، دعایی شبیه دعای مشهور به علقمه خوانده می شود.

در روایت صفوان جمّال که شیخ طوسی رحمه الله آن را در مصباح المتهجد نقل کرده، آمده است که صفوان پس از این که امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کرد، از بالای سر آن حضرت، زیارت عاشورا را خطاب به سیدالشهدا علیه السلام خواند و سپس در ادامه، دعای «علقمه» را نیز قرائت کرد. بنابراین، بهتر است که زیارت عاشورا بعد از زیارت امیرالمومنین علیه السلام خوانده شود؛ به ویژه اگر شخص، قصد خواندن دعای «علقمه» را هم داشته باشد. در این دعا، مخاطب هم امیرالمومنین علیه السلام هستند، و هم سیدالشهدا علیه السلام؛ لذا شایسته است که بعد از هر دو زیارت، دعای مشهور به علقمه نیز خوانده شود؛ روش بزرگان نیز همین بوده است.

جمع همه ی روایات هم در این زمینه به این صورت است که انسان ابتدا باید آداب زیارت را رعایت کند. یعنی به صحرا و فضای وسیع و یا بالای بام برود؛ سپس به قبر سیدالشهدا علیه السلام اشاره کند؛ یک سلام و لعن مختصر و دو رکعت نماز بخواند؛

۱- . کامل الزیارات، ج ۲، ص ۷۷۳، شرح زیاره اُبی عبدالله فی یوم عاشوراء.

بعد تکبیر بگوید و زیارت ششم امیرالمومنین علیه السلام یا زیارت امین الله را قرائت کند؛ پس از آن، زیارت عاشورا بخواند و آن گاه نماز زیارت را به جای آورد؛ بعد از آن نیز دعای «علقمه» را بخواند. این طریقی است که اگر انسان به آن عمل کند، همه ی احتمالاتی را که رعایت آن در زیارت عاشورا ممکن است، رعایت کرده است.

هر چند بنا بر نظر مرحوم حاج ابوالفضل تهرانی رحمه الله در شفاءالصدور، دعای «علقمه» جزو زیارت عاشورا نیست؛ چون در این نقل نیامده است. (۱) هم چنین زیارت امیرالمومنین علیه السلام و آن سلام مختصر و دو رکعت نماز پیش از زیارت، جزو زیارت عاشورا نیستند.

در روایات، زمان خاصی برای خواندن زیارت گفته نشده است؛ از این رو در هر وقت از شبانه روز می توان از آن بهره مند شد. جز این که فرموده اند فقط در روز عاشورا، قبل از زوال باید قرائت شود. شرح کیفیت زیارت و روش صحیح گفتن صد لعن و سلام، در همه ی نقل ها آمده است؛ ولی این روش که یک بار سلام و لعن گفته شود و بعد بگوییم: «مأه مره» یا «تسع و تسعین مره»، در روایات نیامده است. (۲)

البته در روایتی که سند آن را باید بررسی کرد، نقل شده بود که لعن را یک مرتبه و «اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً» را صد مرتبه بگوید؛ هم چنین سلام را یک مرتبه، چهار سلام آخر، یعنی: «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ» را صد مرتبه بگوید، اما سایر تلخیص ها، هیچ ریشه ی روایی ندارند. البته اگر کسی به قصد رجاء زیارت عاشورا را بخواند و لعن و سلام آن را یک مرتبه بگوید، اشکالی ندارد؛ ولی این کار، سندی ندارد.

بهتر است به جای تطویلاتی که در بین زیارت عاشورا داده می شود و در متن زیارت وجود ندارد، آداب زیارت را رعایت کرد که فضائل و برکات آن هم بیش تر

۱- . شفاءالصدور فی شرح زیاره العاشورا، میرزا ابوالفضل تهرانی، ص ۸۵.

۲- . منشأ این اشتباه احتمالاً این بوده است که در زبان فارسی می نویسیم: «این لعن را صد مرتبه بگوید»؛ بعداً معروف شده «مأه مره»، یعنی صد مرتبه.

است. باید در مورد کلام معصومین علیهم السلام حساب شده تر عمل نمود و آن را تغییر نداد. به تعبیر بعضی از بزرگان، این کلمات مانند گنج هستند؛ یعنی همان گونه که اگر در یافتن گنج، کمی دچار اشتباه شوی هرگز به آن دست نمی یابی، در این جا هم باید به همان ترتیب و میزانی که معصومین علیهم السلام فرموده اند، عمل کرد. این عادت که در قرائت برخی ادعیه، تکرار برخی از فرازها مرسوم شده است، صحیح نیست. مثلاً؛ در دعای کمیل «ظَلَمْتُ نَفْسِي» را ۱۰ بار می گویند، در حالی که حضرت یک بار فرموده اند؛ یا این که فراز «یا رب» را ۹ بار تکرار می کنند، اما در روایت ۳ بار آمده است. محدثین بزرگ از جمله صاحب «مفاتیح الجنان» خیلی مواظب بوده اند که چیزی از ادعیه و کلام معصومین علیهم السلام کم یا زیاد نشود؛ از این رو حتی «بسم الله» را در ابتدای دعای کمیل نیاورده اند، چون در روایت نبوده است.

گاهی که انسان بر خوان با برکت دعای ابوحمزه یا سایر ادعیه می نشیند، ممکن است حال او در یک فراز با دعا هماهنگ شود؛ لذا برای بهره مندی بیش تر از دعا، جمله ای را ده بار تکرار کند؛ یا بخشی از دعا، ذکر دائمی او در نماز و سایر حالاتش باشد. این شیوه اشکال ندارد؛ ولی این که رسم شود که چیزی بر خلاف آن چه نقل شده است، پیوسته تکرار شود، صحیح نیست و حتماً از فضیلت دعا می کاهد.

در سند دیگری که شیخ طوسی رحمه الله آن را از امام صادق علیه السلام نقل می کند،<sup>(۱)</sup> آمده است که حضرت زیارت عاشورا را جزو احادیث قدسی برشمرده اند و فرموده اند:

«تَعَاهَدَ هَذِهِ الزِّيَارَةَ وَ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ زُرْ بِهِ فَإِنِّي ضَامِنٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لِكُلِّ مَنْ زَارَ بِهَذِهِ الزِّيَارَةَ وَ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ مِنْ قُرْبٍ أَوْ بُعْدٍ أَنْ زِيَارَتَهُ مَقْبُولَةٌ وَ سَعْيُهُ مَشْكُورٌ وَ سَلَامُهُ وَاصِلٌ غَيْرُ مَحْجُوبٍ وَ حَاجَتُهُ مَقْضِيَةٌ مِنَ اللَّهِ بِالْغَا مَا بَلَغَتْ وَ لَا يُخَيَّبُهُ...»؛

بر این زیارت مواظبت داشته باش؛ بعد از آن، این دعا (دعای مشهور به علقمه) را بخوان. هر کس این زیارت را، چه از دور و چه از نزدیک بخواند، من از ناحیه ی

۱- . مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۸۱، شرح زیاره ابی عبد الله علیه السلام فی یوم عاشوراء.



خداوند متعال ضمانت می‌کنم که زیارتش قبول و تلاشش مورد شکر الهی واقع شود؛ حجاب بین سلام او و امامش برداشته شود؛ حاجتش بر آورده شود و محروم برنگردد.

سپس حضرت فرمودند:

«يَا صَفْوَانَ وَجَدْتُ هَذِهِ الزِّيَارَةَ مَضْمُونَةً بِهَذَا الضَّمَانِ عَنْ أَبِي وَ أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ وَ الْحُسَيْنِ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ وَ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ وَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَنْ جَبْرِئِيلَ ع مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ وَ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَضْمُونًا بِهَذَا الضَّمَانِ...»؛

یعنی من این زیارت را با همین ضمانت و ضمانت و با همین فضائل از پدرم یافتم و پدرم از پدرش؛ و حضرت همین طور ادامه می‌دهند تا سلسله‌ی سند با همه‌ی آن تضمین‌ها به خداوند متعال منتهی می‌شود. سپس فضیلت دیگری هم اضافه می‌کنند و می‌فرمایند:

«قَدْ آلَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ ع بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ قُرْبٍ أَوْ بُعْدٍ وَ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ قَبِلْتُ مِنْهُ زِيَارَتَهُ وَ شَفَعْتُهُ فِي مَسْأَلَتِهِ بِالْغَايَةِ مَا بَلَغَ وَ أُعْطِيْتُهُ سُؤْلَهُ ثُمَّ لَمَّا يَنْقَلِبُ عَنِّي خَائِبًا وَ أَقْلِبُهُ مَسْرُورًا قَرِيرًا عَيْنُهُ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ وَ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ شَفَعْتُهُ فِي كُلِّ مَنْ شَفَعَ خَلًا نَاصِبٍ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ آلَى اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَ أَشْهَدُنَا بِمَا شَهِدْتَ بِهِ مَلَائِكَةُ مَلَكُوتِهِ عَلَيَّ ذَلِكَ»؛

خداوند متعال تعهد کرده است که هر کس حضرت سیدالشهدا علیه السلام را از دور یا نزدیک زیارت کند و این دعا را بخواند، من ضامن اموری برای او هستم؛ از جمله این که شفاعتش را در حق هر کسی قبول می‌کنم، مگر کسی که دشمن اهل بیت علیهم السلام باشد. از این رو، کسی که قاری زیارت عاشورا باشد، مقام شفاعت نیز پیدا می‌کند.

«ثُمَّ قَالَ جَبْرِئِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ سُرُورًا وَ بُشْرَى لَكَ وَ

سُرُوراً وَ بُشْرَى لِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ إِلَى الْأَنْثَمَةِ مِنْ وُلْدِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَدَامَ يَا مُحَمَّدُ سُرُورُكَ وَ سُرُورُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَنْثَمَةَ وَ شِيعَتِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ...»؛

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: خداوند مرا فرستاد تا این بشارت را به شما و به علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام بدهم.

صفوان می گوید که امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

«يَا صِفْوَانَ إِذَا حَدَّثَ لَكَ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَزُرْ بِهِدِ الزِّيَارَةَ مِنْ حَيْثُ كُنْتَ وَ اذْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ سَلْ رَبَّكَ حَاجَتَكَ تَأْتِكَ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَيْرُ مُخْلِفٍ وَعَدَهُ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلِمَ بِمَنْنِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛

یعنی اگر حاجتی برای پیش آمد، این زیارت و دعای بعد از آن را بخوان و حاجت را از خداوند بخواه که برآورده شود؛ چرا که خداوند این امر را بر پیامبرش تضمین کرده و در وعده ای که به رسولش داده است، تخلف نمی کند.

لذا در روایت نیامده است که اگر چند مرتبه بخواند به این فضیلت ها می رسد، بلکه حتی اگر یک بار با آدابش بخواند، مقام شفاعت برایش پیدا شده و حاجتش برآورده می شود.

در ادامه به فقرات فرازهای کلی زیارت عاشورا و مراحل سلوکی و مباحث معرفتی مرتبط با آن می پردازیم.

### ۱. سلام به ولی خدا با معرفی ظاهری و باطنی

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ».

دو احتمال اساسی درباره ی همه ی سلام ها، از جمله سلام های این زیارت وجود دارد. اول؛ درخواست نزول سلام حق بر مخاطب، که این مخاطب در زیارات، ولی خداست. این سلام، نوعی دعا است که منشاء تحقق همه ی سلامتی ها محسوب

می شود. دوم؛ ابراز و اظهار موقف و موضع نسبت به ولی خداست. یعنی هم تقاضای نزول سلام حق بر ولی خدا متناسب با ظرفیت ایشان را از خدا می طلبیم و هم اعلام می کنیم که موضع ما نسبت به ایشان، موضع صدق و سلام و تسلیم است.

مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی رحمه الله در کتاب شفاء الصدور می فرماید: وقتی انسان در سلام به ولی خدا اعلام موقف و موضع می کند و می گوید: نسبت به شما سلم هستم و از ناحیه ی من نسبت به شما چیزی جز سلم نمی رسد، باید مواظب رفتار خودش باشد؛ چرا که تخلف از فرمان خدا یکی از مهم ترین عواملی است که منشاء ایدای اولیای خدا می گردد. هم چنین ایشان به نکته ی لطیف دیگری اشاره کرده و می فرمایند: شاید منشاء این کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده اند: «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوْذِيَ»<sup>(۱)</sup> این باشد که هیچ پیامبری به اندازه ی ایشان، از نافرمانی و عصیان و دوری مردم از خداوند متعال، رنج نبرده است. این نکته یادآوری به جایی است که اگر انسان نسبت به ولی خدا اعلام موقف کند و بگوید در مقابل شما تسلیم هستم یا از ناحیه ی من، جز سلم به شما نمی رسد، بهتر است در اعمال خود مراقبت کند تا اهل صدق در سلام باشد؛ نه این که در زبان اهل سلام، ولی در عمل اهل ایدای ولی خدا باشد. سلم در عمل نیز منوط به این است که در عبودیت خدای متعال کوشیده، نسبت به خدای متعال موقف سلم داشته باشد.

خطاب در فراز اول، کنیه ی حضرت، یعنی «ابا عبدالله» است. اگرچه استفاده از کنیه مختص زبان عرب نیست و در زبان های دیگر نیز استعمال می شود، اما دلایل و مواقف استفاده از کنیه در ادبیات مختلف تفاوت دارند. کنیه در زبان عرب نوعی نام گذاری است که گاهی برای ممانعت از تصریح به نام فرد یا برای تکریم وی (و یا جهات دیگر) استفاده می شود.

ظاهر کنیه این است که حضرت فرزندی به نام «عبدالله» داشته اند؛ لذا مکنای به او شده اند. در تاریخ نیز نوشته اند حضرت شیرخواره ای به نام «عبدالله» داشتند که در کربلا به شهادت رسید؛ در زیارت ناحیه ی مقدسه از او تحت عنوان «عبدالله

۱- . کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۵۳۷، باب پنجم.

رضیع» یاد شده است. اما نکته جالب این است که این کنیه را ظاهراً حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبل از این که چنین فرزندی به دنیا بیاید، برای سیدالشهدا علیه السلام انتخاب کرده اند؛ بنابراین، این کنیه می تواند اشاره ای به معنای دیگری داشته باشد.

قبل از پرداختن به معنای «اباعبدالله»، به توضیح یکی از کنیه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می پردازیم. یکی از معروف ترین کنیه های حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز «بالقاسم» است؛ چرا که حضرت فرزندی به نام «قاسم» داشتند اما مرحوم مجلسی رحمه الله در بحارالانوار، روایتی را از معانی الاخبار مرحوم صدوق رحمه الله و علل الشرایع و عیون اخبارالرضا علیه السلام آورده اند که سند آن هم خوب است. (۱) در این روایت، «علی بن حسن بن فضال» از پدرش نقل می کند که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «چرا پیامبر به ابوالقاسم مکنی شده اند؟» حضرت جواب دادند: «زیرا فرزندی به نام قاسم داشتند». از حضرت دوباره پرسیدم: «ای فرزند رسول خدا! آیا مرا قابل می بینید بیش از این چیزی بفرمایید؟» حضرت فرمودند: «آیا شنیده ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: من و علی، دو پدر این امت هستیم؟» گفتم: «بله شنیده ام»؛ حضرت فرمودند: «آیا می دانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر تمام امت هستند و علی علیه السلام هم جزو امت ایشان است؟» گفتم: «آری؛ می دانم». پس حضرت فرمودند: «آیا می دانی که امیرالمومنین علیه السلام تقسیم کننده ی بهشت و جهنم است؟ پس ایشان را به آن جهت ابوالقاسم نامیده اند، چون پدر کسی است که او خودش تقسیم کننده ی بهشت و جهنم است».

حضرت بر اساس «قرارداد»، تقسیم کننده ی بهشت و جهنم نیست؛ که چون

۱- «الطَّالِقَانِي عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَاعَ فَقُلْتُ لَهُ لِمَ كُنِيَ النَّبِيُّ ص بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ قَاسِمٌ فَكُنِيَ بِهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيُّ أَبُوَاهِذِهِ الْأُمَّةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيُّ بِمَنْزِلَتِهِ فِيهِمْ قُلْتُ بَلَى قَالَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَاسِمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ شَفَقَةَ الرَّسُولِ عَلَيَّ شَفَقَةُ الْأَبَاءِ عَلَيَّ الْأَوْلَادِ وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ لِأَنَّهُ وَصِيُّهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَا وَ عَلِيُّ أَبُوَاهِذِهِ الْأُمَّةِ وَ صَيِّدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ الْمُنْتَبَرِ فَقَالَ مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضَيَّعًا فَعَلَى وَ إِلَيَّ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ فَصَارَ بِمِثْلِكَ أَوْلَى بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ صَارَ أَوْلَى بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ كَذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بَعْدَهُ جَرَى لَهُ مِثْلُ مَا جَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵، باب ۶، أسمائه صلی الله علیه و آله و عللها.

دیگری نبود این کنیه را به ایشان داده باشند؛ اصلاً مدار بهشت و جهنم امیرالمومنین علیه السلام است؛ یعنی تولی به ولایت ایشان مسیر بهشت است و ترک ولایت ایشان مسیر جهنم. لذا هرگز این بحث مطرح نیست که دشمن امیرالمومنین علیه السلام هم ممکن است بهشتی باشد؛ اصلاً، بهشت، محصول تولی به ولایت امیرالمومنین علیه السلام است؛ منزلتی از منازل رفیع جنت تجلی اوصاف امیرالمومنین علیه السلام است. این واقعیت و حقیقت شخصیت امیرالمومنین علیه السلام است که بهشت و جهنم بر مدار ایشان می چرخد و در این میان هیچ اعتبار و قراردادی نیست. بهشت تجلی اوست و کسانی که تحت تولی ایشان باشند، حقیقتاً به این بهشت راه پیدا می کنند؛ دوری از حضرت، دوری از بهشت است. از این رو در روایتی از کتاب بحارالانوار نقل شده است که خداوند در معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همه ی امت تو وارد بهشت می شوند، مگر کسی که نخواهد! حضرت سؤال کردند: مگر می شود کسی بهشت را نخواهد؟ فرمود: بله؛ کسی که ولایت تو و اوصیای تو را نداشته باشد، بهشت را نمی خواهد.» (۱)

پس، بلکه راه طلب بهشت همین است. میل به بهشت یعنی میل به اولیای خدا؛ دوری از اولیای خدا هم یعنی دوری از بهشت. حقیقت و باطن و تجلی و تجسد تولی به ولایت امیرالمومنین علیه السلام، ورود به منازل و مقامات بهشت و نعم الهی است؛ همان گونه که تجلی عصیان و دوری از آن حضرت، جهنم و عذاب است.

اگر به کنیه ی حضرت از این منظر نگاه کنیم، معنای «ابوالقاسم» روشن می شود. درباره ی کنیه و اسامی سایر معصومین علیهم السلام نیز ابواب مفصلی در روایات آمده است. باید توجه داشت که این نام ها، معمولی نیستند و بی جهت انتخاب نشده اند. در کتاب «علل الشرایع» چندین باب وجود دارد که به علت نام گذاری دخت گرامی نبی

---

۱- «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ... يَا مُحَمَّدُ لَدْخِلَنَّ الْجَنَّةَ جَمِيعَ أُمَّتِكَ إِلَّا مَنْ أَبِي فَقُلْتُ إلهِي وَ أَحَدٌ يَا أَبِي دُخُولَ الْجَنَّةِ فَأَوْحَى إِلَيَّ بَلَى يَا أَبِي قُلْتُ وَ كَيْفَ يَا أَبِي فَأَوْحَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ اخْتَرْتُكَ مِنْ خَلْقِي وَ اخْتَرْتُ لَكَ وَصِيًّا مِنْ بَعْدِكَ وَ جَعَلْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ وَ أَلْقَيْتُ مَحَبَّتَهُ فِي قَلْبِكَ وَ جَعَلْتُهُ أَبَا لَوْلَدِكَ فَحَقُّهُ بَعْدَكَ عَلَى أُمَّتِكَ كَحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فِي حَيَاتِكَ فَمَنْ جَحَدَ حَقَّهُ جَحَدَ حَقِّكَ وَ مَنْ أَبِي أَنْ يُوَالِيَهُ فَقَدْ أَبِي أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ...»؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۶، باب ۲۵: علامات ظهوره صلوات الله عليه من السفيناني و الدجال...، حديث ۱۷۲.

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نام «فاطمه» می پردازد؛ یعنی توضیح می دهد که چرا به ایشان: «زهرا»، «طاهره»، «زکيه» و «بتول» گفته اند. این دسته از روایات، روایاتی متین، با مضامینی بلند و بیان گر معارف حقیقی هستند. روایتی درباره ی فاطمه ی زهرا علیها السلام از «تفسیر فرات بن ابراهیم» نقل شده است که مرحوم مجلسی رحمه الله آن را در بحارالانوار آورده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخُلُقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا» (۱)

لیله القدر یعنی فاطمه علیها السلام؛ هر کس ایشان را حقیقتاً بشناسد، شب قدر را درک کرده است. فاطمه علیها السلام به این اسم نامیده شده اند، چون همه ی خلائق از معرفت ایشان بریده اند. وقتی کودک را از شیر مادر منع می کنند، می گویند: «فُطِمَ الْوَلَدُ». فاطمه یعنی کسی که از معرفت و فهم خلائق جداست و خلائق راهی به فهم او ندارند. بنابراین باید دانست که این کنیه ها، القاب و اسامی معصومین علیهم السلام حساب و کتاب دارد.

در ذیل روایت، حسن بن فضال این گونه معنی می کند که امر «ابوت» جسمانی و ظاهری نیست؛ بلکه حقیقتی است که در دامن ایشان، کسی که «قاسم الجنة و النار» و «مدار بهشت و جهنم» است بزرگ شده و پرورش یافته است؛ هم چنان که امیرالمومنین علیه السلام می فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا عَبِيدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ» (۲) «ابوالقاسم» یعنی این که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در دامن مهر و تربیت و پرورش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به این مقام رسیده اند؛ یعنی کسی که مدار بهشت و جهنم است، محصول وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. بعد هم وقتی از حضرت می پرسد: «این که پیامبر، پدر امت است یعنی چه؟» حضرت در جواب او می فرماید: «إِنَّ شَفَقَةَ النَّبِيِّ صَ عَلَى أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْأَبَاءِ عَلَى

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵، باب سوم: مناقبها و فضائلها و...، حدیث ۵۸.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۰، بَابُ الْمَعْبُودِ.

الأَوْلَادِ...»؛ یعنی شفقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر امتش، مثل اشفاق پدر بر فرزند است؛ با این تفاوت که این مهر بر همه ی اُمّت گسترده است. ممکن است درک مهر پدر، در دایره ی محدودی که فرزندان محدودی دارد، خیلی سخت باشد؛ اما اگر این اشفاق نسبت به یک امت تاریخی سنجیده شود، ظرفیت وجودی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشخص می شود.

از این رو، خدای متعال در کتاب مُنزّلش می فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ». (۱)

پس این ابوّت به معنی: «مهر»، «عشق»، «لطف» و «عنايت»ی است که پدر به فرزند خود دارد و ایشان هم به همه ی امت دارند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پدر امیرالمومنین علیه السلام است و افضل امت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز حضرت امیر علیه السلام هستند؛ بنابراین، اشفاق ایشان به امیرالمومنین علیه السلام از همه بیش تر است؛ «وَ أَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلَيَّ». البته به نظر می رسد حضرت در این جا به یکی از جلوه های ابوّت اشاره می کنند؛ یعنی مهر نبی مکرم اسلام نسبت به امت، مثل مهر پدر به فرزندان و بلکه بالاتر از آن است. سپس می فرمایند:

«وَ مِنْ بَعْدِهِ شَفَقَهُ عَلَيَّ ع عَلَيْهِمْ كَشَفَقَتِهِ ص لِأَنَّهُ وَصِيَّهُ وَ خَلِيفَتُهُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ...»؛

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شفقت امیرالمومنین علیه السلام بر امت، مثل شفقت حضرت بر امت است؛ این هم معنی ابوّت امیرالمومنین علیه السلام بر امت اسلامی است که همان عاطفه، مهر و لطف پدرانه در وجود مقدس ایشان نیز وجود دارد. همان گونه که کثرت اولاد پدری که ۱۰ فرزند دارد موجب نمی شود که مهر پدری او نسبت به یکی از فرزندان از بین برود، حضرت نیز به دلیل وسعت وجودی خود، همین محبت را نسبت به تک تک افراد امت دارند. اساساً اشفاق بر امت، یکی از خصلت های امام است. روایتی از امام

رضا علیه السلام در کتاب شریف کافی درباره ی امامت نقل شده است که برخی از بزرگان به دلیل مضامین عالی، آن را برادر زیارت جامعه ی کبیره خوانده اند. در آن جا حضرت می فرماید: «الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْمَأْخُذُ الشَّقِيقُ...» (۱).

اشفاق پدران به نسبت به امت، موجب آن می شود که امام با ملاطفت و با تمام وجود، مواظب امت باشند تا آن ها از دست نروند؛ از این رو فقط کسی می تواند به مقام امامت برسد که اشفاق رسول الله به امت را نیز داشته باشد.

به همین جهت، در ادامه ی روایت قبل (روایت حسن بن فضال)، حضرت نقل می کنند که روزی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفتند و خطاب به مردم فرمودند: «مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضَيَاعًا فَعَلَىٰ وَإِلَىٰ وَمَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ...»؛ یعنی اگر کسی بمیرد و از خود، زن و بچه ی بی سرپرست باقی بگذارد، من آن ها را به عهده می گیرم؛ اما اگر اموالی را به جا گذاشته باشد، برای ورثه اوست. اشفاق حضرت، بالاتر از اشفاق پدران است؛ زیرا بدون هیچ مزدی بار انسان را می کشند، در حالی که پدر، هم از فرزند ارث می برد و ممکن است سرپرستی هم کند یا نکند؛ ولی حضرت فرمودند: «قرض و اداره ی خانواده اش به عهده ی من است؛ ولی اگر اموالی داشت متعلق به وارثان اوست»؛ این کمال مهربانی است. به دلیل همین اشفاقی که بیش از مهر پدران است، حضرت بر پدران و مادران انسان اولویت پیدا کرده اند و بلکه بالاترند؛ لذا ولایت ایشان بر مردم، از خودشان بیش تر است:

«فَصَارَ بِذَلِكَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ آبَائِهِمْ وَأُمَّهَاتِهِمْ وَصَارَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ...».

هم چنان که قرآن کریم خطاب به همه ی مومنین می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...» (۲). چرا خدای متعال نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را «اولی به انفس» قرار داده است و با آن که انسان حق دارد برای خود تصمیم بگیرد، حضرت، اولی به این تصمیم هستند؟! چون اشفاق ایشان نسبت به انسان، از خود انسان بیش تر است. به

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، بَابُ نَادِرٍ جَامِعٍ فِي فَضْلِ الْإِمَامِ وَصِفَاتِهِ.

۲- احزاب (۳۳) آیه ی ۶.



تعبیر دیگر، همه ی عالم، ملک خداست و کسی که نسبت به این ملک بصیرتر و مشفق تر و حکیم تر است، اولی به تصرف نیز هست؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هم، چون نسبت به مردم مشفق تر از پدران و خود آن ها هستند و علاوه بر اشفاق، آگاهی ایشان نیز بیش تر است؛ لذا در مقام اعمال ولایت و اخذ تصمیم، ارجح از نفس انسان هستند. (۱)

این اشفاق، موجب پاسداری و حمایت و حفاظت از انسان است. همه ی ملک، ملک خداست؛ مالکش خداست؛ مالکش هم خداست؛ لذا ولایت را به کسی می دهد که در اشفاق به امت، از خود امت نسبت به خودشان مشفق تر باشد: «وَ كَذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بَعْدَهُ جَزَى لَهُ مِثْلُ مَا جَزَى لِرَسُولِ اللَّهِ»؛ یعنی همان اولویت بر نفسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، امیرالمومنین علیه السلام هم دارند؛ چون از همان اشفاق و ابوت برخوردارند.

با توجه به مطالب فوق، شاید بتوان گفت که «اباعبدالله» غیر از اینکه حضرت را به عنوان پدر فرزندی به نام «عبدالله» معرفی می کند، اشاره دارد به این نکته که ایشان جنبه پدری به عبادالله دارند. هر جا عبداللهی وجود دارد حضرت نسبت به او جنبه ابوت، اشفاق، مهر و دست گیری دارند و اساساً این عبودیت، محصول دامان سیدالشهداست و لذا هر عبدی از عبادالله باید احساس بنوت نسبت به سیدالشهدا علیه السلام داشته باشد و احساس کند تحت مهر و محبت و الطاف ایشان قرار دارد. اباعبدالله یعنی این که: عبودیت از مسیر ولایت امام حسین علیه السلام می گذرد». ایشان، پدر بندگان الهی هستند؛ اگر کسی در مسیر بندگی خدای متعال به مراتبی از ایمان دست پیدا می کند، به برکت تولی به ایشان بوده است؛ حضرت به واسطه ی این تولی در آن ها تصرف کرده و هدایت شان می کنند. از سوی دیگر، همه ی این برکات به خاطر مقام و منزلتی است که سیدالشهداء علیه السلام با تحمل بلای عظیم عاشورا واجد آن شده اند. سالک طریق الی الله برای راه پیدا کردن به مراتب قرب باید با بلای امام حسین علیه السلام آشنا شود و همراه ایشان سیر کند تا به مقام توحید راه یابد.

---

۱- . البته در این روایت به جنبه ی آگاهی حضرت، تصریح نشده است.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ».

پس از سلام با عنوان «اباعبدالله» سه سلام دیگر با اشاره به نسب حضرت، همراه با عناوین خاص خطاب می شود. در این عناوین مباحث فراوانی نهفته اند که جای شرح آن ها این جا نیست. ذیل عنوان «امیرالمؤمنین» که از عناوین اختصاصی حضرت امیر علیه السلام است و هیچ یک از دیگر ائمه ی معصومین علیهم السلام آن عنوان را ندارند، و عنوان «سیدالوصیین» و عنوان «سیده نساء العالمین» برای حضرت زهرا علیها السلام، روایات فراوانی وجود دارد که تک تک این عنوان ها را معنا می کند. این عناوین و کلام معصومین علیهم السلام، مانند سخن عادی نیستند که مثلاً کسی به جای این عناوین بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى» یا «یا ابن علی» یا «یا ابن الزهراء»؛ بلکه این جملات اشاره به جهت خاصی دارند که آن جهت و خصوصیت، منظور نظر بوده است. علی ای حال، از «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» به عنوان رسالت، و از «امیرالمؤمنین علیه السلام» به عنوان امارت و سیادت اوصیا، و از «فاطمه الزهرا علیها السلام» به عنوان سیادت زنان عالم یاد شده است؛ سپس نسبت حضرت به آن ها بیان شده است که «اباعبدالله» فرزند این هاست. این عناوین معرّف نسب حضرت است و بالاتر از آن، اشاره دارد که سیدالشهدا علیه السلام محصول این دامن ها، این رسالت و امارت، و سیادت در وصایت است و هر کسی نمی تواند سیدالشهدا علیه السلام شود. سیدالشهدا علیه السلام محصول تربیت های اختصاصی آن بزرگواران است؛ یعنی غیر از قابلیت های ظاهری خود حضرت و سایر مسائل، یکی از ویژگی های ایشان این است که محصول این دامن ها و سرزمین های پاک بوده است: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (۱).

این هم توجه دیگری است که در این زیارت نسبت به سیدالشهدا علیه السلام پیدا می شود. از این رو باید به این سلام ها توجه کرد؛ به ویژه بعد از عنوان «اباعبدالله».

۱- اعراف (۷) آیه ی ۵۸؛ ترجمه: «و زمین پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید؛ و آن که ناپاک است جز اندک و بی فایده بر نمی آید».

یعنی آن کسی که پدر همه ی عبادالله است و عبودیت، فرزند و محصول اوست، خودش نیز محصول و ثمره ی این دامن هاست. ذکر این عناوین بعد از عنوان «اباعبدالله» مبین رابطه ی فرزندی با این اولیای بزرگ الهی و رابطه ی ابوت نسبت به همه ی عبادالله است.

در برخی روایات به پدر و مادر سفارش شده است که در زمان انعقاد نطفه، مواظب باشند تا شیطان با شما شریک نشود و حضور پیدا نکند و فرزندتان «شرك الشيطان» نشود.

«وَاسْتَفْزِزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (۱)

از مضمون آیه پیداست که اگر انسان مواظبت نکند ممکن است بخشی از او نصیب شیطان شود! دوری و نجات از شرکت شیطان هم ساده نیست. خداوند متعال از ابتدا وعده ی عاشورا را با تمام بلاهایش داده و میثاق آن را از امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام گرفته است. جریان اباعبدالله قبل از ظهور در این دنیا، چگونگی تنزل و انتقال حضرت به این دنیا، و هم چنین مسائلی که در دوره ی رحم صدیقه ی طاهره علیها السلام گذرانده، هر یک در جای خود مورد تأمل بوده است و در هر یک از آن ها اشارات لطیفی وجود دارد. این یک جریان معمولی نیست؛ بلکه محصولی است که قبل از تنزل در دنیا روی آن حساب شده و مجرای تنزلش در این دنیا، پاک ترین مجاری بوده است.

بر اساس روایت مرحوم مجلسی رحمه الله درباره علت نام گذاری حضرت زهرا علیها السلام وقتی خداوند متعال این نور را بر ملائکه جلوه داد، به خدا گفتند: «این نور کیست؟!» خدای متعال در جواب درباره ی صدیقه ی طاهره علیها السلام می گویند:

«هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي وَ أَسْكَنْتُهُ فِي سَمَائِي خَلَقْتُهُ مِنْ عَظْمَتِي

۱- . اسراء (۱۷) آیه ی ۶۴؛ ترجمه: «و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آن ها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده، و شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد».

أُخْرِجُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِي أَفْضَلُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ...» (۱).

ایشان وقتی می خواهند در عالم خاکی تنزل پیدا کنند، این تنزل از مسیر افضل انبیای الهی واقع می شود؛ یعنی در خلقت، هیچ چیزی بی حساب و کتاب نبوده است. سیدالشهدا علیه السلام هم محصول آن اصلاب پاک و ارحام مطهره و آن صداقت ها و تربیت ها و اخلاص هاست. در زیارت اهل بیت عليهم السلام به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تُجَسِّدْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تَلْبَسِكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا» (۲).

اساساً نسل پاک، مزدی است که خدا به اولیای خود می دهد؛ لذا مادر حضرت مریم چنین نذر می کند: «...رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳). خداوند هم نذر او را می پذیرد و او می شود مریم صدیقه؛ که در دامن او حضرت عیسی علیه السلام پرورش می یابد. یا وقتی ماجرای شهادت سیدالشهدا علیه السلام برای حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام نقل می شود، ایشان عرضه می دارند: «خدایا! اگر به من واگذار شود، من چنین فرزندی نمی خواهم»؛ «فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهِ». سپس خدای متعال می فرماید: «در مقابل این شهادت، امامت را در نسل او قرار می دهیم»؛ این گونه می شود که حضرت می پذیرند (۴). این امامت، ثمره ی شهادت سیدالشهدا علیه السلام است. وجود این نئیات پاک و اخلاص در پذیرش این فرزند، برداشتن بار تکلیف این مصیبت عظیم و توجهات خاص در به دنیا آوردن و بزرگ کردن چنین فرزندی از سوی حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام، سیدالشهدا علیه السلام را به این مقام رفیع رسانده است.

چنان که ملاحظه می شود اولین سلام های زیارت عاشورا، به منزله ی عنوان کلی زیارت و یا به تعبیر ادبا «براعت استهلال» زیارت عاشوراست. زیارت با سلام هایی

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲، باب ۲ اسمائها و بعض فضائلها.

۲- مصباح المتعجب، ج ۲، ص ۷۲۱، باب اعمال ذو الحجه، دعای موقف امام حسین علیه السلام.

۳- آل عمران (۳) آیه ی ۳۵.

۴- رک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۵، باب العله التي من أجلها صارت الإمامة في ولد الحسين عليه السلام.

شروع شد که هر کدام از آن‌ها نکاتی دارند. سلام بر «ابا عبدالله» به ابوت حضرت برای عباد و به ریشه‌های کسی که نسبت به عباد، ابوت دارد و خود محصول نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیها السلام است، اشاره دارد و نشان دهنده جریان ابوت آن‌ها از طریق سیدالشهدا علیه السلام است. ابوت، هدایت و شفاعت آن‌ها نسبت به تاریخ بشری و عباد، از طریق سیدالشهدا علیه السلام محقق می‌شود. سیر زیارت عاشورا نیز جریان رشد انسان‌ها است و تاریخ را براساس توجه به این فعل حضرت توضیح می‌دهد. حضرت در عین تنهایی و غربتی که داشتند، با خون دادن در راه خدای متعال، عباد را به تنهایی، ابوت و دست‌گیری کردند و مسیر بندگی خدا را هموار نمودند؛ این همان حقیقتی است که تعبیر «ثارالله» حاکی از آن است.

## ۲. توجه به «خون خدا» و تنها شدن «ولی خدا»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثَارِهِ وَ الْوِثَرَ الْمَوْتُورَ»

ترجمه ی فارسی «ثارالله» به معنی خون خداست؛ «ابن ثاره» نیز یعنی پسر خون خدا. اضافه شدن «ثار» به «الله» احتمالات متعددی دارد. یکی از احتمالات، که برخی از محققین در معنی «ثار» نقل کرده و آن را ترجیح داده‌اند، «خون به ناحق ریخته شده» است. در زبان عرب، خون به ولی دم نسبت داده می‌شود و می‌گویند: «این خون فلان کس است». یعنی خون خواه و اختیاردار آن خون، فلان شخص است. «ثارالله» یعنی ولی دم و خون خواه و جبران‌کننده ی این خون، خود خداست؛ خدای متعال از طریق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف انتقام خون حضرت را می‌گیرد و هدف تاریخی ای که سیدالشهدا علیه السلام دنبال می‌فرمودند، یعنی «لِيُظَهَّرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»<sup>(۱)</sup> در زمین ظاهر می‌شود؛ ولایت الهیه و عبودیت در سراسر زمین حاکم می‌گردد و امامان یکی پس از دیگری رجعت می‌کنند.

مقصود از «وَ ابْنَ ثَارِهِ» نیز امیرالمومنین علیه السلام هستند. ایشان نیز خون ریخته شده ای است که خون خواه آن خداست. البته لطایفی در این جمله وجود دارد که

۱- . توبه (۹) آیه ی ۳۳.

بعضی از آن‌ها جنبه‌ی ذوقی دارند؛ لکن گشودن باب ذوقیات در تحلیل کلمات معصومین علیهم السلام صحیح نیست.

«وتر» به معنای تنها و یکتا، و «مَوْتُور» به معنای «تنها شده» است. احتمال اول در معنی این عبارت، اشاره به یگانگی، منحصر به فرد بودن و بی‌بدیل بودن حضرت است. اما احتمال دیگری هم وجود دارد؛ به این معنا که حضرت تنها هستند و با نقشه و برنامه ریزی تنها شده‌اند. سیدالشهدا علیه السلام درگیری مخفیانه نداشتند که مسلمین از آن بی‌خبر باشند؛ بلکه یزید بعد از مرگ معاویه به استاندار مدینه نامه نوشت که یا از حسین بیعت بگیر یا او را بکش و سرش را برای من بفرست. حضرت با تدبیر، از مدینه خارج شدند و بیعت نکردند. در مکه برای مسلمانان نامه‌ی دعوت نوشتند و آن‌ها را آگاه کردند. مکه در آن زمان محل رفت و آمد مسلمین بود و اخبار از آن جا منتشر می‌شد. پس از ورود حضرت به مکه، یزید به عنوان «امیرالحاج» گروهی را فرستاد تا حضرت را در مکه ترور کنند. او دستور داده بود که حتی اگر دست حضرت به پرده‌ی کعبه هم بود ایشان را بکشند؛ لذا حضرت در هشتم ذی‌الحجه، در حالی که همه مُحرَم می‌شدند، به طور آشکار و به نحوی که همه متوجه شوند، از مکه خارج شدند.

حضرت هنگام خروج از مکه صریحاً اعلام کردند:

«مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيُحَلِّ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى» (۱).

مردم کوفه از خروج امام از مدینه و حرکت ایشان به سوی مکه مطلع شدند. آن‌ها نامه‌ی دعوت برای حضرت نوشتند و حضرت نیز سفیر خود را به سوی آن‌ها فرستادند. لذا جریان به گونه‌ای نبود که مردم از آن مطلع نباشند. مردم حجاز، مدینه، بصره و کوفه همگی مطلع بودند. تقریباً تمام مناطق اسلامی باخبر شده

۱- . لهوف، ص ۶۱؛ ترجمه: «هر که خواهد تا خون دل خود را در راه ما نثار کند و آماده‌ی حرکت است، همراه ما کوچ کند؛ که من صبح گاه کوچ خواهم نمود».

بودند که چنین حادثه ای اتفاق خواهد افتاد و امام با یزید بیعت نخواهد کرد.

اگر طرف درگیری حضرت، یکی از صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، جای توجیه - ولو به باطل - وجود داشت؛ ولی نقطه ی مقابل سیدالشهدا علیه السلام یزید و ابن زیاد بودند که هر دو حسب و نسب شان معلوم است و هیچ نقطه ی قوتی در آن ها نیست. یزید شخصیتی است که طرفداران او نیز نتوانسته اند مدحی برای او بگویند؛ حتی بسیاری از اهل سنت، یزید را واجب العن می دانند. وی افزون بر این که امتیاز صوری و دروغینی هم نداشت، اهل قماربازی و عیاشی نیز بود.

یکی از اشکالاتی که برخی به حضرت امیر علیه السلام می کردند این بود که تو جوان هستی و مردم به فرمان شما گردن نمی نهند؛ غافل از این که اساس دیانت، تولی به ولی خدا و تسلیم بودن در برابر اوست. ولی خدا را باید شناخت و فقط به این ظواهر اکتفا نکرد. این یکی از کمالات تاریخ شیعه به واسطه ی زحمات معصومین علیهم السلام است که شیعه به مرتبه ای از کمال رسیده است که امام صغیر و کبیر، یا حاضر و غایب، برای او تفاوت ندارد. بعد از امام هشتم، امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در سن کودکی به امامت رسیده اند و شیعه نیز امامت ایشان را قبول کرده و هیچ انشعاب عمده ای در این دوره ها اتفاق نیفتاده است. این امر، گواه رشد فرهنگ شیعه است؛ یعنی پذیرفته است که امامت، یک منصب صوری نیست. جناب «علی بن جعفر» (۱) در زمان امامت حضرت جواد الائمه علیه السلام، کهن سال بودند. ایشان علاوه بر درک محضر سه امام معصوم، محدث جلیل القدری هم بودند که روایات بسیاری از ایشان نقل شده است؛ اما با این حال، وقتی امام جواد علیه السلام در حلقه ی درس ایشان وارد می شدند، ایشان درس را تعطیل می کردند؛ به دنبال امام می رفتند و دست ایشان را می بوسیدند. اگر هم از سوی کسی به ایشان اعتراض می شد که: «شما عموی پدر ایشان هستید»، در پاسخ آن ها می فرمودند: «خدای متعال این

ریش سفید را قابل امامت ندانسته، اما این نوجوان را قابل دانسته است» (۱).

به هر حال، برای رد ولایت امیرالمومنین علیه السلام توجیه صوری و باطلی درست کردند، اما درباره ی سیدالشهدا علیه السلام چنین توجیهی هم وجود ندارد. ایشان حدود شصت سال سن داشتند و یزید، جوان بود و تازه به دوران رسیده؛ ابن زیاد و یزید هیچ امتیازی، حتی صوری، که به آنها جایگاهی ببخشد، نداشتند. نه شهرتی داشتند؛ نه جزو صحابه رسول خدا بودند و نه سابقه ی درخشانی از آنهادر اذهان مردم وجود داشت. «ابن زیاد» پسر زیاد است؛ «زیاد» هم از اولاد نامشروعی بود که معاویه او را به ابوسفیان ملحق کرد و به همین دلیل مورد طعن بسیار قرار گرفت. «یزید» هم مجهول الهویه است؛ چون مادر یزید قبل از این که همسر معاویه شود، به یزید باردار شده بود؛ با این حال، یزید به اسم معاویه تمام شد. در اخلاق و سایر اوصاف شان هم هیچ نقطه ی مثبتی وجود ندارد و در یک کلام، مجمع الرذایل است.

اما در سوی دیگر درگیری، حضرت سیدالشهدا علیه السلام قرار داشتند که از هر نظر، صاحب کمال بودند. با آن که تاریخ به دست دشمن ثبت شده است، اما نتوانسته اند حتی یک جمله ی منفی درباره ی سیدالشهدا علیه السلام در تاریخ بنویسند. حضرت، نوه ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فرزند امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است. علاوه بر این، از همه ی انواع کمالات برخوردار هستند. وقتی در روز عاشورا فرمودند: «به چه عذری می خواهید مرا بکشید؟» حتی یک نفر هم نگفت شما جرمی دارید! وقتی فرمودند: «مگر شما از پیامبر شنیدید که فرمودند: «الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (۲) اگر

۱- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَارٍ قَال: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَالِسًا بِالْمَدِينَةِ وَ كُنْتُ أَقَمْتُ عِنْدَهُ سِتِّينَ أَكْتُبَ عَنْهُ مَا يَسْمَعُ مِنْ أَخِيهِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسِيحُ جِدًا - مَسِيحُ جِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم فَوَثَبَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بِلَا حِذَاءٍ وَ لَا رِذَاءٍ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَ عَظَّمَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا عَمُّ اجْلِسِي رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا سَيِّدِي كَيْفَ أَجْلِسُ وَ أَنْتَ قَائِمٌ فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى مَجْلِسِهِ جَعَلَ أَصْحَابُهُ يُؤَبِّخُونَهُ وَ يَقُولُونَ أَنْتَ عَمُّ أَبِيهِ وَ أَنْتَ تَفْعَلِينَ بِهِ هَذَا الْفِعْلَ فَقَالَ اسْكُتُوا إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَبَضَ عَلِيُّ لِحَيْتِهِ لَمْ يُؤْهَلْ هَذِهِ الشَّيْبَةُ وَ أَهْلَ هَذَا الْفَتَى وَ وَضَعَهُ حَيْثُ وَضَعَهُ أَنْكَرُ فَضَلَهُ نَعُودُ بِاللَّهِ مِمَّا تَقُولُونَ بَلْ أَنَا لَهُ عَيْدٌ»؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۹، بَابُ نَوَادِرِ الدِّيَاتِ.



نشینده اید، بروید و از اصحاب پیامبر پرسید؛ در پاسخ ایشان، هیچ کس انکار نکرد.

حضرت، نه تنها اهل بهشت، بلکه سرور اهل بهشت اند؛ پس چرا با این همه کمالات و با وجود اعلان حرکت آشکار خود در طول چند ماه، تنها در نهایت ۲۰۰ نفر (یا بنا بر نظر مشهور، ۷۲ نفر) یاور داشته اند؛ در حالی که جبهه ی مقابل، فقط از کوفه و شاید بخشی از نزدیکی های کوفه، ۳۰ هزار نفر لشکر جمع کرده بود و حتی در برخی منابع دیگر، بیش از این نیز نقل شده است! «ولّی خدا»، چرا و چگونه تنها شد؟ آیا حضرت یک باره تنها شدند؛ یا یک حرکت و نقشه ی تاریخی، سیدالشهدا علیه السلام را تنها و منزوی کرد و یزید را به صدارت و امارت مؤمنین رساند؟! اصلاً چه عواملی موجب تنهایی ایشان شده است؟

علامه طباطبایی رحمه الله در این زمینه، سخن قابل تاملی دارند؛ ایشان می فرمودند: «همه ی کتاب «وسائل الشیعه» را از اول تا آخر مطالعه کردم تا بینم چند روایت فقهی از سیدالشهدا علیه السلام نقل شده است؛ اما بیش از سه روایت پیدا نکردم!». معنای سخن این است که در آن زمان، مردم، سیدالشهدا علیه السلام را حتی در اندازه ی یک مسئله گو هم قبول نداشته اند؛ در حالی که ابوهزیره ها به عنوان صحابی پیامبر، مراجع صاحب فتوایی شده بودند! همه ی این مسائل نشان می دهد که «ولّی خدا» با سازمان دهی و برنامه ریزی قبلی تنها شده است؛ و این سازمان دهی، امروز هم وجود دارد.

با حرکت سیدالشهدا علیه السلام بود که جریان معکوس شد؛ توجهات و اقبال مردم به اهل بیت علیهم السلام افزایش یافت؛ تا جایی که در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام به اوج خود رسید؛ اهل بیت علیهم السلام از انزوا درآمدند و مکتب فرهنگی عظیمی را بنیان گذاری کردند. حتی ائمه ی اربعه ی اهل سنت نیز به نحوی از شاگردان امام صادق علیه السلام بودند.

### ۳. عوامل تنهایی ولی خدا

#### شبهه ها و فتنه ها

یکی از عوامل مهمی که باعث تنهایی ولی خدا می شوند، «شبهه»ها و «فتنه»ها هستند. وقتی شبهه و فتنه با هم ترکیب می شوند، به شدت کارگر می افتند. شبهات، فضا را تاریک می کنند و در فضای تاریک، فتنه ها اثر می گذارند. گاهی فتنه ای مثل فتنه ی «ابن زیاد» رخ می دهد. او وارد کوفه می شود؛ مردم را تهدید می کند و آن ها را از لشکر شام و قطع حقوق می ترساند. در حقیقت، این شبهات زمینه ی باروری فتنه ها را فراهم می کنند؛ و گرنه در فضای روشن، فتنه ها کارساز نیستند.

از بین شبهات فروانی که به برخی از آن ها اشاره شده است، اساسی ترین شبهه، شبهه ی «حسبنا کتاب الله» است که در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد. مورخین اهل سنت، از جمله «طبری» و دیگران نیز به این نکته اشاره کرده اند. حضرت در آخرین روزهای حیات خود، در حالی که مردم در منزل ایشان بودند، فرمودند: «دوات و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.» کسی در آن میان بود که گفت: «ان الرجل ليهجر، حسبكم كتاب الله»؛ یعنی نعوذ بالله، پیامبر هذیان می گوید! از قرائن تاریخی پیداست که گوینده ی این سخن کیست. شیعه و سنی تقریباً متفق اند. البته متأسفانه گروهی از علمای اهل سنت این جریان را توجیه کرده و گفته اند که این حرف بدی نیست. او بعدها نیز می گفت روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن جمله را فرمودند، می خواستند مساله ی خلافت را مطرح کنند؛ ولی من صلاح ندانستم.

روی دیگر چنین سخنی این است که اسلام نیاز به ولی ندارد و کتاب برای ما کافی است؛ در حالی که شیعه و سنی به شکل متواتر نقل کرده اند که حضرت به صراحت فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي».<sup>(۱)</sup> هر چند

۱- . کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴، شبهه الزیدیه حول الغیبه و رد أحد المشایخ عنها.

بعضی ها این روایت را هم تحریف کرده و گفته اند: «كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِي!»

شبهه از این جا شروع شد که گفتند: «قانون خدا وجود دارد و این برای ما کافی است. خدا فرموده است نماز بخوانید، که می خوانیم؛ روزه بگیرید، که می گیریم؛ حج بروید که می رویم. دیگر کتابت حدیث معنا ندارد و فقط باید کتاب خدا را حفظ کرد! اگر بخوایم حدیث بنویسیم، کتاب خدا از بین می رود». لذا نوشتن حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دوره ای منع شد؛ تنها به این خاطر که احادیث پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام صراحت داشت.

این شبهه، ظاهر فریبنده ای دارد؛ چرا که در ظاهر می گوید: «روایت به اندازه ی قرآن اهمیت ندارد؛ لذا نگذارید قرآن از بین برود!»؛ در حالی که کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مفسّر قرآن است و اگر برای قرآن تبیین کننده ای نباشد، متشابهات آن به دل خواه افراد، معنا می شود. قرآن هم می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» (۱).

### جعل شخصیت در مقابل اهل بیت علیهم السلام

عمل بعدی جبهه ی باطل برای تنها ساختن ولیّ خدا، بعد از ممانعت از نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام، پرداختن به جعل شخصیت بود؛ شخصیت های علی البدل ساختند که در دنیای سیاست کار رایجی است. از این رو، در برابر امیرالمومنین علیه السلام که حقیقتاً صاحب فضایل است، برای دیگران فضیلت جعل کردند. در این زمینه، معاویه دو کار عمده انجام داد: اول دستور داد که کسی حق ندارد درباره ی فضایل علی علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام حدیث نقل کند، و گرنه کشته خواهد شد. بعد هم به استاندارانش دستور داد برای اشخاصی فضیلت نقل کنند. کار جعل فضایل به اندازه ای رایج شد که خود معاویه گفت بس است! جعلیاتی هم چون: «مَثَلُ اصْحَابِ مَنْ، مَثَلُ سِتَارِ گَانَ آسْمَانِ اسْت»؛ به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید» را نقل

کردند، اما خوب بودن همه ی صحابه، خلاف سخن صریح کتاب خدا است که می فرماید: داخل صحابه، منافقین هم وجود داشته اند. (۱)

یا این که گفتند: «علی جوان و خشن است و دیگران اهل عطوفت هستند!» فضایی که همه اش دروغ است. برای این که معلوم شود واقعاً اهل عطوفت نبودند، جریان «رده» را مطالعه کنید. چون عده ای «یدخلون فی دین الله افواجا» بودند و دین در قلب آن ها نفوذ نکرده بود؛ از این رو گروهی مرتد شدند. اما خود اهل سنت نوشته اند که مخالفین، به عنوان مرتد کشته می شدند؛ به گونه ای که بعضی از این لشکرکشی ها، مثل جریان «مالک بن نمیره»، به افتضاح کشیده شده بود. با وجود همه ی این جریانات، حضرت امیر علیه السلام را به خشونت متهم می کردند.

از این نوع شبهات در طول تاریخ فراوان بوده است؛ اما خدای متعال خواسته است که همه ی این جعل فضیلت ها برای اهل بصیرت روشن شود. یکی از لطائف کار این است که جعلی بودن این فضایل، قرائن متعددی دارد. برای مثال؛ فضیلتی را که برای اهل بیت علیهم السلام حقیقت دارد، جعل کرده اند. برای نمونه، در برابر «الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، جعل کردند که کسانی نیز پیرمردهای اهل بهشت هستند. یا این که هر چه درباره ی امیرالمومنین علیه السلام فضیلت گفته شده بود را عیناً برای دیگران نقل کردند.

### تحریر معنای «دین» و «مسلمان بودن»

حقیقت دین چیزی جز تسلیم بودن در مقابل خدای متعال نیست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (۲) این تسلیم بودن، زمانی در انسان ثبوت پیدا می کند که انسان در مقابل «ولی خدا» تسلیم باشد:

- ۱- [آیات متعددی از سوره ی منافقون، مجادله و توبه به این مساله اشاره کرده است. برای مثال در آیه ی شریفه ی ۱۰۱ از سوره ی مبارکه ی توبه می خوانیم: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ...؛ گروهی از عرب های بادیه نشین که گرد شما را گرفته اند منافقند و گروهی از مردم مدینه نیز در نفاق اصرار می ورزند...».]
- ۲- آل عمران (۳) آیه ی ۱۹.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱).

تولی به ولی خدا، گوهر دین است؛ و احکام شریعت، آداب ظاهری دین هستند؛ اما عده ای پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معنای دین داری را تحریف کردند؛ تحریف هایی که تا امروز نیز ادامه دارد. یک نگاه معتقد است که دین، منحصر به همین آداب ظاهری است؛ پس هر کس را که بیش تر نماز بخواند، مقدس تر می داند. نگاه دیگر که تدریجاً شکل گرفت و هم اکنون نیز وجود دارد، این است که دین، مجموعه ای است از «تجارب باطنی» یا به قول امروزی ها «تجارب قدسی»، «تأملات»، «رازدانی»، «رمزدانی»، «ریاضت کشی»، «حالات باطنی» و «مقامات باطنی»، که رسیدن به آنها آداب و فرمول هایی دارد و اگر کسی به آن آداب عمل کند به نتیجه می رسد. از این رو اهل سنت کتابی به نام «منازل السائرین» دارند که تصور می کنند پلکانی به سوی خدا وجود دارد. البته این حرف ها مطلقاً باطل نیستند؛ اما این تحریفی است که ایجاد شده و کم کم به جایی رسیده است که برای رسیدن به خدا نیز، فرمول طراحی کرده اند. با این تعاریف، «ولی خدا» چه جایگاهی دارد؟ این ظهور شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» است.

درباره ی امور اجتماعی نیز برخی می گویند: اولاً این امور، ظاهری هستند و اعتبار چندانی ندارند؛ ثانیاً ربطی به دین ندارند و خود مردم باید آن را سامان دهند! آغاز این تفکرات در صدر اسلام، موجب موثر واقع شدن فتنه ها و تنها شدن ولی خدا گردید. از زمانی که دین داری، فقط به رمزدانی و نماز و روزه تعریف شد و همه ی صحابه، عادل و محترم شمرده شدند، به تدریج امیرالمومنین علیه السلام با طلحه و زبیر در یک منزلت قرار گرفتند؛ تنها به این دلیل که هر دو صحابی هستند. اینجاست که فتنه تأثیر خود را گذاشت و وقتی که طلحه و زبیر پرچم بلند کردند، مردم زیر آن جمع شدند؛ معاویه هم «خال المؤمنین» شد. اما امیرالمومنین علیه السلام کجا و معاویه کجا؟!

در برخی منابع از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «الدَّهْرُ أَنْزَلَنِي ثُمَّ أَنْزَلَنِي حَتَّى يُقَالَ مُعَاوِيَةُ وَ عَلِيٌّ» (۱). معاویه کسی است که تا فتح مکه، خود و پدرش بت پرست بودند؛ بعد از فتح مکه هم به اکراه اسلام آوردند؛ به همین دلیل جزو طُلُقَا یا آزادشدگان به دست حضرت هستند. یعنی در حقیقت آن ها برده بودند؛ اما امیرالمومنین علیه السلام اولین مومن به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و در بدو تولد قرآن خوانده اند. مجاهدات و بت شکنی و دیگر فضایل نامتناهی حضرت، جای خود دارد.

امروزه ما نگران فتنه هایی مانند: ماهواره، فیلم، ویدئو، رمان و... نیستیم. این فتنه ها نمی توانند در فضای روشن انقلاب تأثیر گذار باشند. در سال ۱۳۵۷ از این فتنه ها زیاد بود؛ اما امام خمینی قدس سره باذن الله تبارک و تعالی جوانان را از این فتنه ها نجات دادند و به مقام شهادت رساندند. مهم، شبهه ها هستند؛ شبهاتی مثل شبهه دین حداقلی که می گوید: «دین، فاقد حکومت و سیاست است». یا شبهه ی دیگری که معتقد است برای تفسیر دین، روحانیت لازم نیست؛ دین، طبقه ی مفسر ندارد و هر کسی خودش دین را می فهمد و عمل می کند؛ حق و باطل هم ندارد؛ لذا هر کس به هر شکلی دین را بفهمد، بالنسبه حق است. این شبهه «تکثرگرایی» است. بر اساس این شبهات، خداوند متعال زندگی اجتماعی مردم را به خودشان واگذار کرده است تا هر طور که می خواهند زندگی کنند. تا جایی که می گویند: «دین جز معاد و توحید، و مجموعه ای از اخلاقیات محدود، چیزی ندارد و هرچه جز این هاست، جزو عرضیات دین است. اگر در اسلام هم حرفی از آن ها زده شده است، حرف دین نیست؛ بلکه به تناسب شرایط گفته شده است. مثل این که در کتاب صرف، حرفی هم از نحو گفته شده باشد. نحو ربطی به صرف ندارد؛ ولی به تناسب گفته می شود.

اگر این شبهه ها قوت بگیرند، زمینه ای در جامعه پدید می آیند که فتنه ها به راحتی مؤثر می شوند و اگر کسی ادعایی کند، دورش جمع می شوند. اینها موجب

---

۱- «روزگار مرا به قدری پایین آورد که کنار معاویه گذاشت تا جایی که گفتند: «علی و معاویه»!

می شود که اولیای الهی تنها بمانند و مردم دین دار هم خود را محتاج اولیای خدا نبینند. اگر در جریان فتنه ها و شبهه ها در تاریخ اسلام بیندیشیم، به همین نتایج خواهیم رسید. سیدالشهدا علیه السلام نیز به همین شکل تنها شدند. مردم طوری پراکنده شدند که حتی احکام فقهی و مسائل حلال و حرام خود را نیز از سیدالشهدا علیه السلام نمی پرسیدند؛ با این که ایشان، گذشته از فضایی که شیعه نقل می کند، سبط پیامبر و صحابی ایشان بودند. این شبهه ها و فتنه ها که از عوامل مهم تنهایی حضرت بودند. در یک لحظه یا یک دوره ایجاد نمی شوند؛ بلکه برنامه ریزی تاریخی پشتیبان این قضیه ها است. لذا بلافاصله پس از سلام دادن به حضرت به عنوان «وتر موتور»، یک امت را لعن می کنیم: «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسْيَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ».

### بالا بودن هدف در دستگاه اولیای الهی

یکی دیگر از عوامل تنهایی ولی خدا، هدف ایشان است که خیلی فراتر از چیزی است که اهل دنیا و طواغیت به دنبال آن هستند. هدف سیدالشهدا علیه السلام تامین رفاه و عیش دنیایی انسان ها و یا توسعه ی مادی و تکامل مادی نبود. اگر حضرت به دنبال این هدف بودند، همه به سرعت با ایشان همراه می شدند. هدف اصلی ایشان، تأمین شهوات و ارضای غرایز مردم نبود؛ اگرچه نیاز مادی مردم نیز در حکومت دینی و در جامعه ای که بر محور اولیای خدا شکل می گیرد، به بهترین وجه و در شکل معقول تأمین می شود، ولی هدف اولیای الهی از «رفاه»، «امنیت مادی» و حتی «آزادی» مورد نظر تمدن های مادی و «توسعه» ای که آن ها تعقیب می کنند، برتر است. از این رو هیچ یک از اولیای الهی در آغاز دعوت خود، مردم را به رفاه دنیا دعوت نمی کردند؛ در حالی که به طور معمول، بعثت ایشان مقارن با زمانی می شد که وضعیت مادی بسیاری از جوامع، مناسب نبوده است.

برای نمونه، جامعه ی عصر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از نظر امنیت و رفاه بسیار عقب مانده بودند، اما با این وجود، حضرت در بدو بعثت از وضعیت بد زندگی و امنیت

اجتماعی سخن نگفتند، بلکه فرمودند: «قُولُوا لِمَا إِيَّاهُ اللَّهُ تَفْلِحُوا» و بلافاصله مردم را به معاد دعوت کردند؛ با این که این دعوت، برای انبیاء بسیار سنگین تمام می شد. انبیای الهی در جوامعی که ادراک شان ضعیف و تعلقشان به دنیا شدید بود، به دلیل دعوت به معاد و زندگی پس از مرگ، به جنون متهم می شدند؛ این جریان در آیات متعددی از قرآن شرح داده شده است. اما چرا با وجود همه ی این زحمات، دعوت انبیا این گونه آغاز می شود؟ چون می خواستند انسان را به مقام توحید، زهد، یقین و رضا برسانند؛ رسیدن به این هدف بدون یقین به آخرت و ایمان به الله ممکن نیست. وقتی هدف، رفیع شد، طبیعی است که همراهان واقعی، دیرتر و کم تر پیدا می شوند؛ چون همه مردم برای آن هدف های رفیع آماده نیستند و همت ندارند.

### اجتناب اولیاء الهی از فریب و تزویر

از دیگر عوامل تنهایی اولیای خدا این است که آن ها حاضر نیستند با حيله و تزویر، مردم را به سوی خود جذب کنند و به هدف برسانند، بلکه می خواهند مردم از سر بصیرت و آگاهی و فهم به سوی خدا بیایند؛ چون تنها طریق صحیح سیر به سمت خدای متعال این مسیر است. هم چنان که قرآن کریم می فرماید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (۱).

مدیریت و رهبری انبیا به نحوی است که حق و باطل را آشکار می کند تا وقتی مردم می خواهند تصمیم بگیرند، با بصیرت و آگاهی تصمیم بگیرند؛ لذا اگر در حکومت امیرالمومنین علیه السلام یا در برخورد اولیای الهی مواردی به ظاهر توجیه ناپذیر دیده می شود، به همین دلیل است. برای نمونه، زمانی که «طلحه» و «زبیر» پیش حضرت آمدند تا اجازه بگیرند و از مدینه خارج شوند؛ گفتند: «به قصد عمره می رویم.» اما حضرت فرمودند: «برای توطئه می روند و به دنبال فتنه هستند».



یعنی ایشان با این که هدف آن‌ها را می‌دانستند، مانع‌شان نشدند. حضرت می‌دانستند که «ابن ملجم» قصد ترورش را دارد، اما مانع نشدند. «مسلم بن عقیل» می‌دانست که «ابن زیاد» داخل خانه است، اما او را نکشت. موارد بسیاری از این قبیل وجود دارند که نشان می‌دهند ترور و فریب، مشکلی را حل نمی‌کند. اگر هدف این است که مردم به بصیرت برسند، باید طوری عمل کرد که حق و باطل روشن شود. باید مردم از قدرت اختیار برخوردار باشند تا «تکلیف» و «رشد» معنی یابد. سیدالشهدا علیه السلام طبق برخی نقل‌ها، در بین راه بارها خطبه خواندند و هشدار دادند؛ عده‌ای هم پراکنده شدند. هر چه مخاطرات شدیدتر می‌شد، عده‌ی بیش‌تری کاروان آن حضرت را ترک می‌کردند. حتی حضرت در شب آخر به اصحاب خود فرمودند: «بروید». البته مورخین نوشته‌اند با آن که حضرت در آن شب بیعت را از همه‌ی اصحاب حاضر برداشتند، دیگر کسی حاضر به رفتن نبود؛ همگی التماس کردند و ماندند.

هدف حکومت دینی این نیست که به هر قیمتی، ولو با دروغ و تزویر، مردم را حفظ کند؛ بلکه هدف، آشکار ساختن حق و باطل است؛ به نحوی که حجت بر همگان تمام شود و مانعی در مسیر ایمان انسان‌ها وجود نداشته باشد. برای رسیدن به این هدف، وجود شیاطین و فتنه‌ها لازم است. خداوند متعال در قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ ۚ مَا يَفْتَرُونَ»؛ (۱)

یعنی برای هر پیامبری دشمنی قرار دادیم؛ اعم از شیاطین انسی و جنی. شیاطین در بین خود الهاماتی دارند؛ بین آن‌ها حرف‌هایی رد و بدل می‌شود که زخرف القول هستند؛ ظاهر فریب و خوش‌ظاهر. اگر خداوند متعال می‌خواست،

شیاطین نمی توانستند چنین کارهایی انجام دهند. یعنی خداوند متعال محکوم آن ها نبوده است؛ در مقابل فتنه ی آن ها، دست خدا بسته نیست. بنابراین به پیامبرش دستور می دهد که این ها را با افترا و تکلیف شان رها کن.

چرا خدای متعال به شیاطین اجازه می دهد که در مقابل انبیا بایستند؟ پاسخ این سوال را در آیه ی بعد فرموده است:

«وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةٌ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (۱)

اصغاء غیر از سمع است. «سمع» یعنی شنیدن؛ ولی اصغاء یعنی گوش دادن؛ گوش جان دادن. یعنی برای این که غیرمومنین و کسانی که راضی به این زخرف شده اند، حرف شیاطین را بپسندند و در هلاکتی که آن ها بودند، این ها نیز مبتلا شوند.

با توجه به هدف انبیا، نباید مردم به قیمت تبلیغات دروغ، هدایت شوند. همین مسأله موجب پراکندگی عده ی زیادی شده است. سیدالشهداء علیه السلام در حرکت خود، با وعده ی رسیدن به قدرت و غنائم و... مردم را جمع نکردند؛ برعکس؛ در بین راه، بارها هشدار دادند که پایان این راه مخاطره آمیز، حکومت و قدرت نیست، بلکه پایان آن شهادت است. لذا فرمودند: «هر کس می خواهد برگردد». این هم یکی از علل تنهایی سیدالشهدا علیه السلام و اساساً یکی از مشکلات پیش روی حکومت دینی است.

### رنگین تر بودن سفره معاویه

یکی دیگر از عوامل تنهایی ولی خدا، وسوسه های فراوان جبهه ی مقابل است. معمول این است که پول، قدرت، ثروت و مظاهر دنیا در جبهه ی باطل فراوان است. سفره ی معاویه رنگین تر است؛ در حالی که سفره ی امیرالمومنین علیه السلام هرگز مثل سفره ی معاویه نیست. آن ها به هر قیمتی تلاش می کنند مردم را حول خود جمع

کنند. سران اقوام را با پول و وعده و وعید و براساس انگیزه های مادی جمع می کردند؛ اما در این سو، سیدالشهدا علیه السلام نمی خواست لشکرش براساس انگیزه های مادی شکل گیرد. بالعکس؛ ایشان می خواستند که این جنگ، عامل بلوغ و رشد اصحاب شان شود. حضرت امیر علیه السلام هم به همین دلیل در جنگ صفین، حکمیت را تا آخرین لحظه نپذیرفتند؛ تا جایی که قرآن بر سر نیزه رفت و حکمیت بر ایشان تحمیل شد. در ظاهر اگر ایشان یک سیاست مدار بودند، باید حکمیت را می پذیرفتند، تا حداقل حکم را خودشان تعیین کنند و ابوموسی اشعری حکم نشود؛ اما حضرت این کار را نکرد؛ چرا که بنا بر این است که فتنه ای اتفاق بیفتد و صفوف حق و باطل از یک دیگر جدا شوند و تدبیر ولی خدا در این جریان نقش دارد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

